تالیف

برٹرانڈرسل

عباس پیشوا

توانا بود هر که دانا بود

تالیف
برتراند راسل

در تربیت

بخصوص

در دورهٔ اوّل کودکی

ترجمه

عبّاس شوقی

سال ۱۳۲۸

مقدمهٔ مؤلف

لابد درجهان پدران بسیاری وجود دارند کـه مانند مـؤلف این کتاب دارای فرزنـدان کوچك میباشند و اشتیاقی بکمال دارند کـه آنان را ببهترین وجهی که ممکن است تربیت کنند اما ازقراردادن آنان درمعرض مفاسدی که درغالب مؤسسات تربیتی وجود دارد بیزارند . اشکالاتی را که این پدران روبرو میشوند چیزی نیست که باسعی وکوشش فردی حل شود، البته ممکن است بچه هارادرخانه بدست سرپرستان ودایگان پرورش داد اما این عمل آنان را ازآمیزش ومعاشرتی که فطرةً بدان اشتیاق دارند محروم میسازد و بدون آمیزش و معاشرت با اقران بعضی عناصر اساسی تربیت نیز ناقص خواهد شد . بعلاوه برای یك پسرودختر بسیار بداست که خودرا «غریب» ومتفاوت با پسران ودختران دیگر احساس کند ، اگر این احساس را از لحاظ علت در پدر و مادر پی جوئی کنیم تقریباً قطعی میشود کـه عدم رضایتی از پدر و مادر برانگیخته ایم که درنتیجه منجر بعلاقه پیدا کردن بتمام آن کسانی میشود که مورد اکراه آنان بوده است این ملاحظات ممکن است پـدران روشن ضمیر را وادار سازد که پسران ودختران خودرا فقط ازاین جهت که ظاهراً مدارس بهتری وجود ندارد یا اگرهم هست درنزدیکیهای محل او نیست بهمان آموزشگاههائی که بنظرش دارای عیب های مهم میباشد بفرستند وعلت اینکه پدران و مادران روشن ضمیر ناچار میشوند خواستار اصلاح امر تربیت گردند نه فقط بخاطر مصلحت جامعه است بلکه مصلحت اطفال خودشان هم همینطور اقتضا می کند . اگر پدران و مادران نسبةً توانگر و از حیث زندگانی ومعاش راحت بودند، حل [illegible] آنان [illegible] اینکه تمام آموزشگاه ها خوب گردد ضرورت پیدا نمی کرد فقط وجود بهترین آموزشگاه [illegible] خوب، که از لحاظ محل در دسترس باشد لازم می گردید اما پدران و مادرانی که [illegible] هستند و با کد یمین تحصیل معاش می کنند جز اصلاح دبستانها [illegible] چاره دیگری

گره شان را نمی گشاید چون ممکن است پدری با اصلاحاتی که مطلوب پدر دیگر است موافقت نداشته باشد لذا جز تبلیغات فعال تربیتی چیز دیگری بکار نمی‌آید. واینهم احتمال دارد وقتی به نتیجه برسدکه اطفالی‌که طالب اصلاح اند بالغ وبزرگ گردند. همینطور قدم بقدم از دائره محبت اطفال مان بمیدان و سیع تر یعنی میدان سیاست وفلسفه منتقل می گردیم.

من میخواهم حتی‌الامکان درصفحات بعد ازاین میدان وسیع تر دور وبرکنار بمانم‌قسمت اعظمی که مورد بحث من خواهد بودبانظریه ها وآرائی که راجع با کثر مناقشات ومباحثات روز گار کنونی ما ممکن است مورد تمسك من قرار گیرد ارتباطی نخواهد داشت لکن استقلال تام هم دراین مورد محال میباشد تربیتی را که ما برای کودکان آرزو می کنیم باید متوقف برهدف اعلای صفات وسجایای انسانی وبردوری کـه ما امیدواریم همینکه اطفال مان بزرگ میشوند در اجتماع بازی کنند باشد. یك شخص صلح طلب هرگز آن تربیتی را کـه ظاهراً برای فرد جنگی و نظامی مناسب است برای فرزندان خود طالب نیست؛ نظر تربیتی یکنفر کمونیست با نظر یکنفر قائل باصالت فرد (اندی ویدو الیست) فرق میکند. اختلاف بسیار زیادتر وعمیق تر از اینهاست، وبین آنانی کـه تربیت را همچون وسیله تلقین بعض عقائـد همیان میدانند با آنانی که معتقدند تربیت باید نهال قـدرت استقلال رای وقضاء را در دانش‌آموزبنشاند هیچگونه توافقی امکان پـذیر نیست. وقتی کـه موضوع با چنین مطالب و نتائجی تماس پیدا میکند شانه خالی کـردن از ورود درآن تنبلی و اهمـال بشمارمی‌آید درهمین اوقات ومقارن این احوال یکدسته بـزرگ از معلومات تازه در روانشناسی وفن تربیت جدا ومستقل ازمسائل اساسی مزبور علاقه ورابطه باطنی بامر تربیت دارد وبالفعل نتائج بسیارمهم حاصل کرده است لکن کارزیادی باقی مانده‌است که ما باید پیش از اینکه معلومات مزبور کاملاً هضم شود و مردم بارزش آن آگاه گردند انجام دهیم واین مخصوصاً در پنج سال اول زندگی بچه صدق میکند ومعلوم شده است که اهمیت فعلی آن خیلی زیادتر ازسابق شده‌است واین متناسب باافزایش میزان اهمیتی است کـه از طرف پدران و مادران بامر تربیت داده شده است منظور

و مقصود من تا آنجا که ممکن است اینست که از مناقشات و مشاکل جدلی دوری بجوئیم . تحریرات مشاجره آمیز و جدلی در بعضی قسمت ها لازم است لکن شخص وقتی که پدران را مورد خطاب قرار میدهد میتواند در آنان یك رغبت صادقانه ای بسعادت اولاد واحفاد خودفرین کند وهمین موضوع هر گاه با معلومات تازه که قبلاً بدان اشاره کردیم توأم گردد کافی است که تکلیف عده بسیاری از مسائل تربیتی را روشن سازد . آنچه که من در این کتاب میخواهم بیان کنم عبارت است از نتائج حیرتهائی راجع ببچههای خودم . بنابراین سخن غریب یا نظریه تازهای درمیان نیست ولذا امیدوارم در روشن کردن اذهان پدران ومادران دیگری که باچنین حیرتی مواجه می گردند کمك کرده باشم خواه اینکه در نتائجی که بدست آورده ام بامن موافق گردند یا مخالف . آراء پدران ومادران بسیار اهمیت دارد زیرا اینان بعلت بی اطلاعی از معلومات فنی غالبا بارسنگین بردوش بهترین مربیان میباشند اگر پدران طالب تربیت خوب برای کودکان خود باشند من یقین دارم معلمینی داریم که قادر باشند این کار را ازروی رضا ورغبت انجام دهند .

آنچه را که من میخواهم در مباحث این کتاب طرح کنم اینست که اولاً هدف تربیت ازجهت نوع فرد ونوع مجتمع که جادارد امیدوار باشیم تربیت آن را ازمواد خام موجود امروزی بوجودبیاورد موردملاحظه قرارگیرد . من بمسئله ترقی واصلاح نژادخواه ازطریق اصلاح نسل خواه ازطریق هرگونه عمل طبیعی یا مصنوعی دیگر کاری ندارم زیرا این موضوع اساساخارج ازمسائل تربیت است لکن من اهمیت بسیاری با کتشافات تازه در روانشناسی میدهم یعنی اکتشافاتی که نشان میدهد صفات و سجایای انسان رویهمرفته دراثر تربیت اولیه بیك حد خیلی وسیع تر و زیادتری از آنچه اکثر مربیان مشتاق و باحرارت نسلهای گذشته تصور می کردند تکوین و تجدید مییابد ، من میان تربیت مربوط باخلاق ومنش یا تربیت مربوط بتحصیل علم ومعرفت که صحیح تراست آنرا تعلیم بمعنی محدود خود بخوانیم فرق میگذارم این فرق گذاشتن ولواینکه نهائی نیست ولی مفیداست ، بعضی فضائل در یك دانش آموزی که باید تحت تعلیم درآید مطلوب است ومعلومات بسیار برای ممارست موفقیت آمیز

در عده زیادی فضائل مقتضی میباشد . باوجود این برای محدود ساختن مناقشه بهتر اینست که تعلیم کاملاً از تربیت خلق وخوی جداشود من ابتدابموضوع تربیت خلق وخوی میپردازم زیرا اهمیت آن خاصه درسال های اول بسیاراست اما من آنراتا اوایل جوانی ادامه میدهم و آنجا ختم می کنم و بمسئله مهم دیگری یعنی تربیت جنسی متوجه میشوم ودرپایان موضوع تربیت فکری‌را مورد بحث قرارمیدهم ودر هدف ها برنامه ، و امکان‌های آن از نخستین دروس در خواندن و نوشتن تا خاتمه سال های دانشگاه گفتگو می کنم لکن تعلیماتی که مردان وزنان دربزرگی ازحیات ودنیای محیط خود فرا میگیرند خارج از دائره بحث خود میشمارم اما با وجود این بنظرمن بوجود آوردن مردان وزنانی که بتوانند ازتجارب زندگانی درس بگیرند باید یکی ازهدف هائی باشد که نصب‌العین تربیت اولیه قرار گیرد .

فصل اول

اصول مسلم نظریهٔ تربیت جدید

از تغییراتی که در نظریه تربیتی حاصل شده است کسانی خوب اطلاع پیدا میکنند که بهترین مؤلفات تربیتی زمان‌های سابق را مطالعه کرده باشند لاك و روسو دو نفر مصلح بزرك میدان نظریه تربیتی قبل از قرن نوزدهم میباشند هردو نفر سزاوار شهرتی که بدان رسیده اند هستند زیرا هر دو آنان موقعی که دست بنوشتن کتاب تربیتی زدند بسیاری خطا های آنرا که شیوع کامل داشت طرد کردند معذلك هیچکدام در راهی که برای خود انتخاب کرده بودند تقریباً باندازه علماً جدید تعلیم و تربیت پیش نرفتند مثلاً هردو بآن تمایلاتی تعلق داشتند که به آزادی و دمکراسی منجر میشد و معذلك هردو آنان فقط تربیت یك طفل اشرافی (اریستوکرات) را که تمام اوقات یکنفر مربی وقف آن طفل میشود مورد بحث و ملاحظه قرار دادند باوجود اینکه نتائج یك چنین اسلوبی قاعدةً باید عالی و برجسته باشد لکن هرگز کسی که افق نظر وچشم انداز تازه و جدیدی دارد آن تدقیقات وملاحظات را چیزمهم وجدی نخواهد پنداشت زیرا از روی حساب برای هرطفلی ممکن نیست که تمام اوقات یکنفر مربی ومعلم مخصوصی را وقف خود سازد این طریقه واسلوب را البته نمیتوان بکاربرد مگر فقط برای یك طبقه ممتاز اما در جهانی که عدل و مساوات در آن برقرار باشد وجود و استقرار چنین ترتیبی غیرممکن خواهد بود . مرد جدید با اینکه ممکن است طالب مزایای خاصی درعمل برای کودکان خود باشد مسائل نظری را حل شده نمیداند مگر اینکه متد وطریقه‌ای در تربیت پیدا شود که برای عموم میسر باشد یا حداقل برای تمام آن اطفالی باشد که دراثر استعداد خود قادراند از آن استفاده کنند . مقصود من این نیست که کسانیکه تا اندازه ای تمکن مالی دارند و بقدر کفایت متمول اند فرصت های تربیتی را که دردنیای کنونی در دسترس همه نیست مغتنم نشمرند واز آن

استفاده نکنند زیرا چنین عملی بمنزلـه قربانی کـردن تمدن است در راه مساوات . بلکه مقصود من اینست که باید منظور ازسیستم تربیتی درآینده این باشد که عموم دختران و پسران مجال و فرصت این را داشته باشند کـه بتواننـد از بهترین اصول موجوده تعلیم و تربیت بهره مند و برخوردار گردند سیستم مثالی و ایدآلـی تربیتی باید دمکراتیك باشد ولو اینکه تحقق آن بزودی در حال حاضر امکان پیـدا نکند ولکن گمان میکنم امروزه همگی تقریبـاً اصل مزبور را قبول دارند و بدان تسلیم میباشند ومن هم دمکراسی را روی این معنی مد نظر قرارمیدهم وآنچه را که بدان دعوت میکنم قابل این هست که تعمیم پیدا کند البته در این میان فرد طفل خود را قربانی بدیهای شایع نخواهدکرد واین درصورتی است که هوش وفرصت موجودباشد تا آنچه را که بهتراست بدست آورد . درمؤلفات لاك وروسوحتی این صورت خفیف ورقیق از اصول ومبادی دمکراسی نیز وجود ندارد با اینکه روسو بمبادی اشرافیت و اریستوکراسی عقیده نداشت اما احساس نکرده است کـه از این بی‌اعتقادی خود درآنجاها که مربوط بمسائل تربیتی است چه مترتب میشود .

روشن ساختن این موضوع یعنی موضوع دموکراسی و تربیت اهمیت بسزائی دارد اصرار در یکنواختی وتساوی تام وتمامی کـه هیچگونه انحرافی درآن نباشد مضر و زیانبار است . بعضی پسران و دختران باهوش تر از دیگران اند و میتوانند از تعلیمات عـالـی استفاده زیادتر ببرند . بعضی معلمین یا بهتر برای کار خود پرورش یافتـه اند یا استعداد ذاتی وطبیعی‌شان بیش از دیگران است و البته ممکن نیست که تمام متعلمین در نزد چند نفر معلمی که بهتر ازهمه هستند درس بخوانند حتی فرضاً تعلیمات عالی‌هم مطلوب همگی باشد ،که من دراین هم شك دارم ، امکان پذیر نخواهد بود که دراین زمان عموماً ازآن برخوردارشوند . بنا براین تطبیق قواعد دمکراسی بصورت نپخته و نارس باین نتیجه منتهی میشود که هیچکس بآن تربیت عـالی نائل نشود یقین‌است اگرچنین نظری مورد قبول واقع شود ضربتی به پیشرفت علم خواهد بود وسطح عمومی تعلیم وتربیت را بی‌جهت بعدازصدسال پائین خواهدآورد . سزاوار نیست پیشرفت و ترقی امروز قربانی تساوی کورکورانه ماشینی شود البته بر ماست

که با احتیاط و مراقبت بطرف تربیتی کـه روی مبادی دمکراسی باشد نزدیك شویم بدون اینکه بگذاریم در خـلال عمل حتی‌الامکان بر آن نتائج ذی‌قیمتی کـه اتفاق می‌افتد در یك اجتماع غیر عادلانـه بدست آید صدمه وارد شود ما نمیتوانیم یك متد تربیتی کـه عمومی شدن آن امکان پذیر نباشد کافی و شافی و رضایت بخش بدانیم . کودکان توانگران غالباً بعلاوه مادرشان یك پرستار و یك کلفت پرستار دارند و باضافه ازخدمتکاران دیگر خانه نیزاستفاده میکنند البته با این کیفیت میزان توجه و مراقبت زیاد خواهد بود اما در هیچ اجتماعی نمیتوان این روش را برای عموم کودکان و تمام اطفال برقرار ساخت از طرفی هم واقعاً جای شك است که آیا کودکانی که تا این‌حد درتحت مراقبت و پرستاری دقیق هستند حقیقةً ازاینکه بی‌جهت حالت طفیلی وانگل پیدا کرده‌اند فایده خواهنـد برد ؟ بهرحال هیچ شخص منصفی نمیتواند تجویز کند که مزایای خاصی بعده قلیلی داده شود مگراینکه علل خاصی درمیان باشد ازقبیل ضعف دماغ یاهوش فوق‌العاده . دراین روزها مناسب اینست که اولیاء خردمند اگر بتوانند یك متد تربیتی برای کودکان خویش اختیار کنند که عمومی نباشد و برای تجربه مستحب اینست که فرصتی باولیاء اطفال داده شود تاطرق‌جدیدرا بیازمایند اما بشرط اینکـه این طرق اگر نتایج نیکو ببار آورد عمومی شدنش امکان پذیر باشد نه اینکه طبیعةً طوری باشد که ناچار محدود ومنحصر بیکعده معدود ممتازه ای بشود خوشبختانه بعضی‌از بهترین عناصر نظری وعملی تربیتی جدید بنا و بنیادش دردمکراسی است مثلاً کارهای بانومنتسوری (Madame Montessori) از مدارس شیرخوارگی در نواحی فقـیر شهر شروع شده است . در تعلیمات عالـی اعطاء فرصتهای استثنائی بکسانیکه استعداد استثنائی دارند ضروریست اما غیر ازاین دیگر دلیلی ندارد کـه در اختیار کردن سیستمی که تعمیم آن میان جمیع اطفال مناسب وصحیح است بیك طفل ضرر برسد .

در تربیت تمایل تازه دیگری کـه مرتبط بدمکراسی است وجود دارد ولکن شاید بیشتر باعث مناقشه وجدل گردد . مقصود من از این تمایل اینست کـه تربیت

پیش‌ازاینکه صورت آرایش داشته باشد منشأ فایده گردد. وبلن[1] در کتاب نظریه اهل اسایش[2] رابطه و علاقه میان آرایش را با اریستکراسی جستجوکرده است‌لکن آنچه که از این رابطه و علاقـه مورد توجه ماست قسمت تربیتی است اما در تربیت ذکور موضوع مربوط ببحث جدلی و اقامه برهان بین تربیت کلاسیك قدیم و تربیت جدید است ولکن در تربیت دختران موضوع جزئی ازمنازعه کلی است میان تربیت دخترانه (خانم بارآمدن) و تربیتی کـه مایل است دختران را برای کسب معیشت آماده سازد. اما کلیةً مشکل‌تربیت درآنجائی که‌مربوط بزن است‌بسبب میل‌بمساوات و برابری با مرد صورت انحراف پیدا کرده است. واز طرف آنان جد و جهد میشود که همان نوع تربیتی که درباره پسران اجرا میشود در باره دختران نیز اجرا گردد ولواینکه هیچ چیز آن خوب و مناسب نباشد در نتیجه زنان مربی قصد کردند کـه بدختران دانش‌آموز خود همان « معلومات بیفائده » را که به پسران همکلاس‌آنان داده میشود القاءکنند و با رائی کـه می گوید قسمتی از تربیت اناث باید این باشد که آنان را بطور فنی برای مادری آماده سازد سخت معارض بودند این جریان‌های متعارض محدودیت میلی را که من درصدد بحث‌آن هستم از بعض جهات که اختصاص بزنان دارد کمتر میسازد ولواینکه مثل اعلای (بانوی شیك پوش و فاخر) یکی از بارزترین نمونه های میل مزبور باشد برای اینکه از مخلوط شدن مطالب احترازشود عجالةً بحث خودرا بموضوع تربیت پسران منحصر میکنم بسیاری موضوعات برهانی جداگانه که هریك منجر بمباحث دیگری میشود در بعضی قسمت‌ها متوقف بمسئله فایده بخش‌وآرایشی میشود: آیا پسران آنچه را که می‌آموزند باید اساسش‌کلاسیك و ادب قدیم باشد یاعلوم؟ درمیان این ملاحظات گوناگون یکی هم این است کـه کلاسیك وادب قدیم‌آرایشی است و علوم فایده بخش. آیا باید تربیت هرچه زودتر بصورت تعلیم فنی بمنظور آماد کردن برای تجارت یا حرفه در آید؟ اقامه برهان میان فایده بخش و آرایشی ولواینکه قطعی نباشد بازمناسبت پیدا میکند. آیا باید اطفال را تعلیم داد که چگونه بیان صحیح و فصیح داشته باشند وچگونه‌آداب‌ظریف

(۱) Veblen. (۲) Theoryof the Leisure Class.

دلپذیر واجد شوند یا اینکه تمام اینها فقط آثار و یادگارهای اریستوکراسی است ؟ آیا قدر نهادن بهنر برای غیرصاحب هنر امری است ذی‌قیمت ؟ آیا تهجی باید تابع تلفظ باشد ؟ تمام این مباحث برهانی و بسیاری مجادلات دیگر قسمت بقسمت زیر عنوان تربیت فایده بخش و تربیت آرایشی بین طرفداران آنها مورد مباحثه واستدلال واقع شده است . با وجود این من عقیده دارم که اقامه برهان تماماً صوری وغیر حقیقی است و بمجرد تعریف الفاظ از میان میرود . اگر ما در تفسیر « فایده بخش » توسعه دهیم وتفسیر «آرایشی»را محدود سازیم بنفع یکدسته تمام میشود واگر برعکس هم عمل کنیم باز بنفع دسته دیگر تمام خواهد شد . لذا با وسیع ترین معانی کلمه فایده وصحیح ترین مفهوم آن ، عمل وقتی « فایده بخش» است که نتایج نیکو ببارآورد واین نتایج باید غیراز مجرد « فایده » بمفهوم دیگری « نیك » باشد والا ما تعریف صحیح دیگری نخواهیم داشت . مانمی‌توانیم بگوئیم که یك عمل فایده بخش آنست که دارای نتایج نافع باشد لب لباب آنچه که « فایده بخش » است اینست که به نتیجه ای برسد که تنها در حد فایده متوقف نشود . ما بعض اوقات قبل از وصول به نتیجه نهائی که می‌توان آنرا بطور صحیح « نیك » نامید محتاج بیك رشته دراز نتایج هستیم شخم‌فایده بخش‌است زیرا زمین را می‌شکافد اما شکافتن زمین بخودی‌خود نیك نیست ولکن بجای خود وبنوبه خود نافع‌است زیرا تخم‌افشانی را ممکن‌میسازد و این نافع است چون گندم بدست میدهد وگندم هم نافع است زیرا نان را فراهم میسازد و آن نیز نافع است زیرا حیات را حفظ میکند اما خود حیات باید دارای قیمت باشد اگرحیات فقط ازاین جهت مفید بودکه مانند وسیله‌ای باشد برای‌حیات دیگر هرگز فایده بخش نبود . حیات باقتضای محیط ممکن است نیك باشد یا بد همچنین ممکن است درصورتیکه وسیله برای حیات نیك باشد فایده بخش هم باشد .

پس بعض جاها ناچاریم از زنجیر منافع متوالی تجاوز کرده مرکز یعنی میخی که زنجیر را بتوان بدان آویخت پیدا کنم و الا در هیچیك از حلقه های آن نفع حقیقی وجود ندارد وقتی که « فایده بخش » باین وجه تعریف شد دیگری جای پرسش نیست که آیا تربیت باید فایده بخش باشد ؟ البته باید فایده بخش باشد زیرا

عملیات تربیت وسیله است برای غایت نه اینکه بخودی خود غایت است لکن منظور طرفداران فایده بخش بودن در تربیت این نیست زیرا آنچه که آنان بدان اصرار دارند اینستکه نتیجه تربیت نافع باشد بدون عبارت پردازی صاف و پوست کنده آنان میخواهند بگویند که مرد مربی کسی است که بداند چگونه آلات وادوات رابسازد اگر ما بپرسیم که فایده آلات وادوات چیست جواب نهائی این است که آنها احتیاجات جسم و وسایل آسایش آن را ازخوراك و پوشاك وخانه وغیره برآورده میسازند باین ترتیب می بینیم مدافع فایده بخش بودن ، که در معنی نظریه‌اش قابل معارضه است کسی است که فقط برای آنچه که باعث ترضیه و اقناع حس است قیمت حقیقی قائل میشود و « فایده بخش » در نظر او عبارت است از آنچه که مارا یاری می‌کند تا احتیاجات بدن و تمایلات آنرا برآورده سازیم وقتی که واقعاً مقصود این باشدالبته طرفدار فایده بخش بودن اگر بخواهد ازنظریه خود یك فلسفه غائی ارائه دهدبطور یقین دچار اشتباه میباشد با وجود این در دنیائی که بسیاری مردم از گرسنگی جان میدهند ممکن است اوهم مانند یکنفر سیاسی صائب باشد زیرا برآوردن احتیاجات بدن شاید عجالةً لازم تر از هرچیز دیگر باشد .

چنین تشریح دقیقی نیز درموقع ملاحظه طرف دیگراین مبحث برهانی ضرورت داردهمین عنوان « آرایشی » دادن بطرف دیگرخود طبعاً تسلیم شدن در برابر بعضی ادعاهای ، مدافع فایده بخش بودن ، میباشد درصورتیکه مفهوم « آرایشی » تاحدی جزئی وناقابل است لکن وصف « آرایشی » در جای خود وقتی که بصورت تقلیدی ومرسومی آقای تربیت شده « جنتلمن » یا « خانم » اطلاق گردد کامل وصحیح است اما « جنتلمن » قرن هیجدهم باظرافت ونکته سنجی سخن میگفت ودرموقع مناسب از ادب قدیم نقل و روایت میکرد لباس مرسوم و مُد را می پوشید نکته‌گیری را می فهمید و میدانست درچه موقع جنك تن بتن مبارزه و شهرت اورا مزید میسازد . مثل اعلی برای تربیت « آرایشی » بمعنی قدیم اریستکراتی است و آن فرض طبقه ایست از مردم که صاحب ثروت سرشاری هستند و احتیاجی بکار کردن ندارند . آقایان شیك پوش وظریف و بانوان شیك پوش وظریف که ازسیرومطالعه در تاریخ لذت میبرند

خاطرات وخانه روستائی آنان یکنوع سروری درما ایجاد میکندکه آنرا دیگر برای احفاد خود فراهم نمیکنیم ولکن محاسن آنان حتی وقتی هم که صدق میکند بدرجه عالی نمیرسد وحاصل آنهم بسیار گران و پرخرج میباشد در این ایام کسی نیست که مدافع وحامی تربیت آرایشی باین معنی محدود وتنك باشد .

لکن حاصل حقیقی این نیست موضوع اختلاف حقیقی اینستکه : آیا ماباید در تربیت منظورمان این باشد که دماغ را با معلوماتی که مستقیماً دارای فائدهٔ عملی است انباشته کنیم یا اینکه باید سعی کنیم که بدانش آموزان خود قوه تملك عقلی که فی ذاته صالح باشد ببخشیم ؟ البته دانستن اینکه فوت مرکب از ۱۲ اینچ ویارد مرکب از سه فوت است بیفائده نیست اما این دانائی و معرفت فاقد ارزش اصولی وحقیقی است و برای کسانیکه در نقاطی زندگی میکنند که مقیاس مترمعمول است هیچ سودی ندارد ازطرف دیگر می بینیم کــه پی بردن بموضوع هملت در زندگانی عملی چندان فایده‌ای ندارد اما مردرا تملك عقلی می بخشد کـه اگر محروم از آن باشد متاسف خواهد بود زیرا ازبعضی جهات اورا انسان کاملتری خواهد ساخت این نوع اخیر معرفت استکه موجب برتری ورجحان در نظر آن مردی میشودکه میگویدتنها مقصود از تربیت نفع نیست .

دراین جا سه اختلاف اساسی درمباحثه بین مدافعین تربیت فایده بخش ومعارضین آنان ظاهر میشود . اول مباحثه بین اشراف (اریستکرات‌ها) و دمکراتهاست دسته اول میگویندکه طبقه ممتازه لازم است طوری تحصیل و تعلم کنند که بتوانند اوقات فراغت خودرا هرنوع که مطبوع طبع خویش بدانند بگذرانند و طبقه زیردست باید یاد بگیردکه کار و رنج خودرا بچه طریق بکار بردکه برای دیگران مفید واقع شود . مخالفت دمکرات‌ها با این نظر تا اندازه ای مغشوش و نامنظم است زیرا آنان ازاینکه باریستکراتها تعلیماتی داده شودکه مفید وسودبخش نباشد اکراه دارند ودرعین حال مجادله می کنند کــه تربیت طبقه مزد بگیر نبـاید فقط محدود و منحصر بچیز هــای فایده بخش گردد باین ترتیب می‌بینیم‌که مخالفت دمکراتیك باتربیت قدیمی تقلیدی در مدارس عمومی توام با یك درخواست دمکراتیك و مساوات طلبانه است حــاکی

ازاینکه باید بکارگران هم فرصت داده شود کــه لاتین و یونانی را بیاموزند . این طرز اگرهم ازجنبه نظری‌دارای‌غموض‌وابهام می باشد بطور کلی در عمل صحیح است زیرا دموکرات نمیخواهد اجتماع را بدوقسمت یکی فایده بخش ودیگری آرایشی تقسیم کند و لذا میخواهد بطبقاتی کــه تاکنون صرفاً مشمول سبك آرایشی بودند معلومات نافع صرف هم بدهد و بطبقاتی‌که تا امروز صرفا مشمول سبك فایده بخش بودند معلومات لذت بخشی نیز اعطا کند لکن دموکراسی بالطبیعه نسبت‌هائی را که برای مزج این اجزاء وعناصر با یکدیگر لازم است معین نمی کند اختلاف دوم بین خواستاران کالای مادی و خواستاران لـذات معنوی و عقلی است . اغلب مردم راحت ومتوسط الحال امروزی انگلیس وامریکا اگر بیك وسیله سحری بقصر الیزابت انتقال یابند البته تمنا خواهند کرد دوباره باین جهان جدید بر گردند زیرا اجتماع کردن با شکسپیر و رالی و سرفیلیپ سیدنی و موسیقی ممتاز و جمال حجاری هیچیك موجب تسلی خاطر آنان برای محروم ماندن از گرمابه و چای و قهوه و اتوموبیل و وسائل آسایش دیگری کــه در عصر الیزابت بدان آشنائی نداشتند نخواهــد شد اینگونه اشخاص غیراز آن حدوویکه تحت تأثیر تقالید محافظه کاری واقع‌اند مایل اند اینطور فکر کنند که منظوراساسی تربیت عبارت است ازتکثیر نتائج صناعت ومتنوع‌ساختن آن ممکن است طب و بهداشت را هم بدان اضافه کنند ولکن دیگر هیچگونه شوق وشعفی در مورد ادبیــات وفنون وفلسفه احساس نمی‌کنند بدون شك قسمت بزرگی ازقوه محرکه را برای حمله به برنامه کلاسیك (آداب قدیم) که درعصر نهضت(رنسانس) برقرار گردید اینگونه اشخاص فراهم کردند .

من تصور می‌کنم معارضه با این روش بمجرد ادعــای اینکه ارزش متاع عقلی بیش ازحسی صرف است از انصاف خارج باشد و عقیده ام اینست که این ادعا صحیح است اما نه بطور تام وتمام زیرا وقتی کــه متاع حسی ارزش عالی نداشته باشد مفاسد حسی بقدری بد خواهد بود که کفه آن مقدار زیادی بر تفوق عقلی خواهد چربید .

گرسنگی و بیماری و ترس همیشگی ناشی ازآنها حیات اکثریت جامعه بشری را از زمانی‌که پیش بینی‌عواقب امکان پذیر گردید تیره وتارساخته‌است . بیشتر پرندگان

از گرسنگی میمیرند اما درموقع وفور نعمت خوشحال وشادمان‌اند زیرا درباره‌آینده فکر نمی‌کنند . لکن برزگرانی که از قحطی نجات پیدا کرده‌اند همواره‌خاطرات آن قحطی وبیم از آینده در نظرشان مجسم میباشد .

انسان راضی است باینکه ساعات طولانی برای مزد جزئی متحمل زحمت شود اما زنده بماند و نمیرد درصورتیکه حیوانات ترجیح میدهندکه هرگاه خوشی ومسرت دست دهـد آنرا مغتنم شمارند ولو بمرك منتهی شود همچنین اتفـاق افتاده است که بسیاری از مردم باحیاتی که کاملاً فاقد لذت وسرور بوده است ساخته‌اند زیرا غیر از این زندگانی کوتاه خواهد بود . امروزه برای نخستین بار در تاریخ امکان یافته‌است که دراثر انقلاب صنعتی ومحصولات آن ، دنیائی ایجاد شود که هرفردی بتواند درآن فرصت معقولی برای‌خوشی وسعادت پیدا کند . امکان دارد اگربخواهیم مفاسدحسی را تا نسبت خیلی جزئی تقلیل دهیم و امکان دارد باایجاد سازمان منظم و علم ، بتمام مردم‌دنیا خانه وخوراك بدهیم البته نه بوفور ولکن باندازه کافی بطوریکه رفع‌سختی کند . امکان دارد با امراض مبارزه شود ومرض مزمن بسیار نادر گردد و امکان دارد باوصف افزایش جمعیت از بهم خوردن تعادل خواربار جلوگیری شود . وحشت عظیمی که عقل باطن جنس بشررا مکدر وبیفروغ ساخته وقساوت وظلم وجنك را دردامنشان گذاشته است می‌توان بقدری تخفیف داد که دیگر بکلی‌اهمیت خودرا از دست‌بدهد تمام اینها بقدری برای حیات بشری دارای ارزش عظیم است کـه ما جرأت نمی‌کنیم با تربیتی که آنرا محقق و مجری میسازد معارضه کنیم ناچار در یك چنین تربیتی علوم تطبیقی عنصراساسی‌آن بشمار میرود . بدون فیزیك وعلم وظایف‌الاعضاء وروانشناسی ما نمی‌توانیم جهان نو را بنا کنیم اما میتوانیم آنرا بدون لاتین و یونانی بدون دانته و شکسپیر بدون باخ و موزار بنا و برپا داریم این است حجت و استدلال عظیمی کـه بنفع تربیت فایده بخش است من آنرا بشدت بیان کردم زیرا بشدت احساس میکنم معذلك مسئله طرف دیگر هم دارد . غلبه فراغت وتندرستی وقتی کـه کسی متوجه نباشد چگونه‌آنرا بکار برد چه فایده دارد ؟ مبارزه با مفاسد حسی مانند تمام‌مبارزات دیگر نباید چنان بشدت جریان یابد کـه مردم را برای ممارست در فنون صلح وصفا

عاجز و نا مستعد سازد آنچه را که دنیا از خیرمطلق داراست نباید گذاشت که درطی جهاد برضد فساد ازمیان برود .

این مطلب مرا به نتیجه سوم که درضمن این بحث برهـانی است می کشاند ، آیا درست است که معرفتی که فاقد نفع است ذاتاً دارای قیمت است ؟ آیا صحیح است که هرمعرفتی که قیمت ذاتی دارد بیفائده میباشد ؟ من بسهم خود قسمت مهمی از اوقات خویش را در جوانی صرف تحصیل لاتین و یونانی کردم که اکنون بنظرم میرسد آن اوقات کاملاً هدر رفته است . معلومات ادبی کلاسیك در حل هیچیك از مسائل ومشکلاتی که من بعدها در زندگانی مواجه با آن شدم کوچکترین کمکی بمن نکرد . من هم مانند ۹۹ درصد آن کسانی که ادبیات کلاسیك آموخته‌اند هرگز آن مهارت و تخصص را حاصل نکردم که ادبیات کلاسیك را تنها برای تفریح خاطر مطالعه نمایم من از آن چیزهائی یاد گرفتم که هرگز نتوانستم فراموش کنم این معلومات هرگز مانند دانستن اینکه یارد مرکب ازسه فوت است دارای قیمت‌ذاتی نیست تنها فایده آن برای من منحصر باین شد که زمینه این‌مثال را برایم فراهم‌ساخت .

اما ازطرف دیگر آنچه که من از ریاضیات وعلوم آموختم نه تنها دارای نفع بسیار بود بلکه بخودی‌خود هم دارای قیمت مهمی بود زیرا موضوعاتی برای تفکر و تامل بدست من داد وبرای تمیز حقیقت در دنیای پر از مکر و فریب محکی تحت اختیار من گذاشت و این البته تا یك حـدی متعلق بمزاج من است ولکن من یقین دارم که استعداد و ظرفیت برای انتفاع از ادبیات کلاسیك امر مزاجی است و وجود آن در میان مردان جدید و امروزی نادر است . فرانسه و آلمـان نیز دارای ادبیات ذی قیمتی میباشند زبان آنها بآسانی آموخته میشود ودر بسیاری مراحل عملی مفید و سودمنداند .

امر تعلیم وتعلم زبان فرانسه وآلمانی کاملاً بزبان لاتین و گرك ترجیح دارد . گمان میکنم بدون اینکه ازاهمیت معرفتی که دارای نفع عملی مستقیم نیست بکاهیم میتوانیم بخواهیم‌که باستثناء موارد مربوط به تهیه وتربیت متخصص اینگونه معلومات باید بطریقی حاصل شود کـه اوقات زیاد و فعالیت بسیاری را روی یاد گرفتن آلات

فن مثل دستور زبان و صرف و نحو نگیرد مجموع علوم و معارف انسانی و پیچیدگی مشکلات بشری رو بافزایش دائمی است ولذا برهر نسلی فرض است که اگر بخواهد وقت را برای چیزهای نو و تازه بکار ببرد روش های تربیتی خود را منقح سازد .

ما باید توازن و تعادل را با توافق دادن بین متباینات حفظ کنیم . البته عناصر ادبی درتربیت باید باقی بماند امالازم است بقدر کفایت ساده شود تامجالی برای عناصر دیگری که بدون آنها ایجاد جهان جدید امکان پذیر نیست وایجاد آن راعلم ممکن ساخته است فراهم شود .

من نمیخواهم چنین القا کنم که اهمیت عناصر فن و ادب درتربیت کمتـر از عناصر نفع است بدیهی اگـر بخواهیم حیات خیال را کاملاً پرورش دهیم دانستن چیزی ازادبیات عالی، تاریخ جهان ، موسیقی، نقاشی و حجاری اساسی و ضروری است و فقط ازطریق خیال است که انسان می تواند واقف شود که جهان چگونه باید باشد وبدون آن «ترقی» صورت ماشین و وضع ناقابلی خواهد داشت . اماعلم نیز می تواند خیال را بیدار کند . وقتی که من بچه بودم ستاره شناسی و زمین شناسی در این باب بیش از ادبیات انگلیس و فـرانسه و آلمان که شاهکار های آن را بدون کمتـرین علاقمندی میخواندم بمن نفع رساند .

البته این مسئله شخصی است . بعض پسران و دختران از یك منبع تحریك میشوند وبعضی دیگر ازمنبع دیگر آنچه که من میخواهم بگویم اینست کهآنجائی که باید اسلوب خاص مشکلی رابکار بردتا دریك موضوع تبحر و استادی حاصل شود بهتر این است که در مورد موضوع و ماده فایده بخشی بکار رود مگر اینکه مقصود تهیه متخصص باشد .

درعصر نهضت (رنسانس) ادبیات عالی در زبان جدید اندك بود اما اکنون زیاد استو وسیله هست تا اشخاصیکه بزبان یونانی آشنائی ندارند بتوانند بحد زیادی از اداب ورسوم وتقالید یونان اطلاع پیدا کنند اما رسوم وتقالید لاتینی درحقیقت ارزش بسیاری ندارد ازاین جهت من درمورد پسران و دخترانی که تمایل واستعداد خاصی نشان نمیدهند سزاوار میدانم که با عناصر ادبی تربیت بطـریقی که مستلزم تجهیز

دستگاه تعلیماتی عظیمی نباشد یاری‌شان کنیم قسمت مشکل تعلیمات درسالهای اخیر رابابد بطور اجمال منحصر برباضیات وعلوم دانست لکن باید جائی که تمایل نیرومند یا استعداد خاصی درجهت دیگری وجود دارد ازاین قاعده استثناء کنیم زیرا قبل از هرچیز باید از قواعد سخت اهنین اجتناب نمود.

تا این جاما متوجه شده‌ایم که درچه نوعی ازعلوم‌ومعارف باید تعلیمات بعمل آید اکنون من‌بیکدسته مسائل دیگر انتقال یافته‌ام که یکقسمت آن مربوط باسلوب ومتد تعلیم و قسمت دیگر مربوط به تربیت اخلاقی وپرورش صفات است این جادیگر بسیاست ارتباط ندارد بلکه بروانشناسی و علم اخلاق مربوط میشود.

روانشناسی تاچندی پیش فقط عبارت ازمطالعات نظری‌وتطبیق دادن آن بطور مختصر باحیات عملی بود. اما امروز تماماً تغییر کرده است. مثلاً ما دارای روانشناسی مربوط بصناعت، روانشناسی مربوط بمعالجه، روانشناسی مربوط بامور تربیتی هستیم که تمام اینها ازلحاظ عملی اهمیت زیادی دارند امیدواریم وانتظار داریم که درآینده نزدیکی اثر روانشناسی (علم النفس) درموسسات مابسرعت ازدیاد حاصل کند فعلاً اهمیت و منفعت اثار آن درتربیت بهرحال روبافزایش است.

نخست بمسئله انضباط و تادیب میپردازیم فکر قدیم در مسئله، تادیب، ساده بود یعنی اینکه بکودك یا پسر امرمیشد که بکاری‌که ازآن اکراه دارد بپردازد ویا از انجام‌کاری که دوست می دارد خود داری کند. اگر اطاعت نمی کرد دچار تنبیه وشکنجه بدنی می گردید و در وضع خاص و حبس مجرد واقع میشد و در آنجا تنها نان و آبی باو میدادند مثلاً در کتاب (خانواده فیرچایلد) آن فصلی را که شرح میدهد، هانری کوچك چگونه لاتین را آموخت، بخوانید، باو گفته‌اند تا وقتی که زبان را نیاموزد نباید هرگز امیدی، به کشیش شدن خود داشته باشد باوجود این گفتار طفل کوچك آنطور که پدرش میخواست اشتیاقی بکتاب خود نشان نداد در نتیجه حبس شد وغیرازنان وآب چیزدیگری باو ندادند و ازصحبت کردن باخواهرانش نیزممنوع گردید و بآن خواهران هم سپرده شده بود که چون هانری مورد بیمهری

است باید رابطه خودرا با اوقطع کنند معذلك یکی از آنان خوراکی برای اوآورد و یکی ازخدمتکاران این مطلب را خبرداد آن خواهرهم دچار تنبیه وازار گردید .

روایت کتاب اینسکه بعد از اینکه طفل مدتی را درحبس گذراند مهر زبان لاتین دراو ظهور کرد و از آن ببعد درفرا گرفتن زبان مزبور کوشا و ساعی گردید ' دربرابر این داستان' داستان عمومی چهوف است که سعی کرد بگربه کوچکی موش گرفتن رابیاموزد لذایك موش کوچك دراطاقی دربرابر گربه حاضر کرد اماعزیزه شکار در گربه هنوز نمونکرده بود باین جهت بآن موش توجهی نکرد عموی چهوف گربه را کتك زد این کار را روز بعدهم تکرار کرد همینطور همه روزتکرار می کرد عاقبت استاد یقین کرد که گربه مزبور کودن وغیرقابل تعلیم است این گربه بعدها و در همان اوقاتی که درحال عادی بود هروقت موشی را میدید متوحش و هراسان میشد و پابگریز میگذاشت چهوف قصه خود را باین نتیجه ختم میکند ومی گوید « من هم مانند گربه افتخار آموختن لاتین را ازعموی خود داراشدم » این داستان وضع تادیب قدیم و انقلاب جدید را برضد آن واضح و آشکار میسازد .

اما مربی جدید البته از تادیب بیزار و گریزان نیست منتهی سعی میکند آنرا بااسلوب های جدید تأمین کندوکسانیکه دراین اسلوب های جدید مطالعه نکرده اند برای پذیرفتن افکار خطا و غلط مستعد میباشند من همیشه تصور می کردم که بانو منتسوری از تادیب صرفنظر کرده است ولی متعجب بودم که چگونه بریك اطاق پر از کودك تسلط پیدا کرده است وقتی که من آنچه را خود او درباره اسلوب خویش نوشته بود خواندم فهمیدم که تادیب همواره حائز مقام مهم است و کوششی درمیان نیست که ازآن صرفنظر شود . پسر کوچك سه ساله ام را بیکی ازمدارس منتسوری برای گذراندن اوقات قبل ازظهرش فرستادم دیدم بسرعت مؤدب تر ازپیش گردید و با طیب خاطر بمقررات مدرسه تسلیم شد بدون اینکه کمترین خشونتی احساس کرده باشد قوانین ومقررات مدرسی مزبور مانند قواعدی بود که برای بازی برقرار شده است واطاعت راهمچون وسیله‌ای برای محظوظ شدن ازآن برخود لازم میدانستند'

فکر قدیم طوری بود که باطفال مجال نمی داد بتعلم رغبت کنند وفقط اجباراً تعلم را
در اثر ترس و وحشت بآنان تحمیل میکرد ومعلوم شد که منشأ این کار کاملاً مربوط
بعدم مهارت و نداشتن تسلط درفن تربیت (پداگوژی) است . وقتی که آن چیزهائی
که باید اموخته شود مثلاً خواندن و نوشتن بمراحل مناسبی قسمت شد امکان
پیدا کرد که هر مرحله ای موردپسند طفل متوسطی قرار گیرد و وقتی که بناشد
کودکان آنچه را که دوست میدارند انجام دهند البته دیگر تحمیل نظامات سطحی
بر آنان دلیلی نخواهد داشت چند مقررات ساده را مثلاً ازقبیل اینکه « هیچ‌طفلی
حق ندارد درکار طفل دیگر مداخله کند» «هیچ طفلی حق ندارد بیش از یك افزار
داشته باشد » اطفال بسهولت می‌فهمند و معقول بودن آنرا احساس می کنند و لذا
در وادار کردن انان بمراعات آن مقررات اشکالی نیست . باین ترتیب طفل در خود
نظم و انضباط را حاصل میکند که یکقسمت از عادات پسندیده وقسمت دیگر از
ادراك طفل بوجود می آید وآنهم ازطریق مثال‌های محسوس که بعض اوقات این‌ارزش
را دارد که برای حصول یك‌نفع نهائی دربرابر یك تمایل وفشار باطنی مقاومت نشان
دهد ازقدیم بر هر کس معلوم بوده است که بدست آوردن این انضباط در خویشتن
دربازیهای ورزشی‌آسان است ولکن درخاطرکسی‌خطور نکرده است که ممکن است
تحصیل علم و معرفت را بقدرکافی بصورت جاذب و دلپسندی درآورد تاهمان محرکات
وبواعث‌را درانسان بکار اندازد ما امروز میدانیم که این امرنه تنهادر تربیت کودکان
بلکه درجمیع مراحل امکان پذیر است و بزودی تحقق حاصل میکند البته من ادعا
نمی کنم که این کار سهل وآسان است احاطه باکتشافات درفن تربیت احتیاج به‌نبوغ
دارد اما معلمینی که باید آنها را تطبیق کنند و بکار ببرند احتیاجی به نبوغ ندارند
آنچه را که احتیاج دارند این است که نوع صحیح تمرین را با درجه ای از عاطفه
و صبر وحوصله عادی بکار برند اساس فکر ساده است : بدینمعنی‌که تادیب صحیح از
فشار ظاهری وسطحی قوام پیدانمیکند بلکه قوام آن منوط بعادات دماغی میباشدکه
طبیعةً بچیزهای مورد میل متوجه میشود نه بفعالیت های خلاف میل آنچه که قابل
تعجب است اینستکه توفیق بزرگ درپیدا کردن اسلوب‌های فنی در تربیت ناشی از

تجسم این فکر است از این جهت است که بانو منتسوری سزاوار عالی ترین قدر دانی و تمجید میباشد .

تغییری که در اسلوب‌های تربیت وارد شده است قسمت اعظمش در اثر ازمیان رفتن عقیده « گناه اصلی » است فکر مرسوم تقلیدی که اکنون تقریباً ازمیان رفته است عبارت از این بود که ما جمیعاً « بچه های غضب » متولد شده‌ایم وفطرت وطبیعت ما پر ازشر وفساد میباشد . قبل ازاینکه برای هر گونه خیرآماده باشیم باید بصورت « اطفال رحمت و بخشایش » تحول یابیم و این تحول در اثر عقوبات مکرر تسریع شده است .

اغلب متجددین واشخاص امروزی تاثیر این نظریه رادر تربیت پدران ونیاکان ماچندان قبول ندارند دو نقل قول ازحیات «دکتر ارنلد» توسط « استانلی کشیش » خطای آنان را روشن میسازد . استانلی کشیش محبوب ترین شاگرد دکتر آرنلد بود و اوپسر نیک ارتور درکتاب روزهای مدرسه توم براون (Tom Brown) میباشدهمچنین عموزاده مولف این کتاب است که درموقعی که طفل بود با او کلیسای وسمینیستررا زیارت کرد دکتر ارنلد بزرگترین مصلح مدارس عمومی ماست و یکی ازمفاخر انگلستان بشمار می‌آید وهنوزهم مدار کاربحد وسیعی طبق مبادی و تعالیم اومی‌باشد وقتی که ما ازدکتر ارنلد سخن بمیان میآوریم از چیزیکه مربوط بزمان دور ودراز گذشته باشد صحبت نمی‌کنیم بلکه ازشخصیتی سخن میرانیم که تا امروزهم اثرفعالی درسرشت و خمیره طبقه عالی مردم انگلستان دارد .

دکتر ارنلد زدن و تنبیه بدنی راکم کرد و آن را فقط برای پسران جوان نگهداشت وآنطور که نویسنده شرح زندگانی اومی گوید تنبیه مزبور رامخصوص به « تقصیرات و تخلفات اخلاقی ازقبیل دروغگوئی و میگساری وعادت به تنبلی » نمود امـا همینکه یکی از روزنامه های آزادیخواهان گفت که زجردادن و تازیانه زدن تنبیهی‌است ترذیلی وانسان‌را خواروخفیف میسازد وباید کلیةً متروك ومنسوخ گردد بطورحیرت آوری برآشفت و در ردآن این عبارات‌را چاپ ومنتشر کرد :

« من خوب میدانم این بیانات تعبیر چه‌احساساتی است ، منشأ و سرچشمه‌آن

از تصور غرور آمیز فکر استقلال شخصی است که نه معقول است و نه روی مبانی مسیحیت میباشد بلکه اصل و اساس آن ناشی از بربریت است که تمام مصائب عصر فروسیت (شوالری) را به اروپا کشانده است و اکنون هم ما را بمصائب ژاکوبینیسم (یعقوبیه) تهدید می کند در عصری که تقریباً بنا باقتضای انسانیت محال است خطا و گناه کوچك وناچیز شمرده شود نمیدانم چه حکمتی دارد که مردم را دچار این خیال واهی کنیم که اصلاح شخص و تصحیح عیب و خطا بوسیله زجر بدنی خوار وخفیف کردن انسان است ؟ بیمعنی تر و باطل تر و مخالف تر از این برای سادگی و قناعت و افتادگی که بهترین زیور جوانی و بهترین مبشر ادمیت شریف و اصیل است چیست ؟ » .

بنابر این پس معتقد بودن شاگردان اتباع دکتر ارنلد باینکه زجر کردن و زدن بومیان هند وقتی که افتادگی و « تواضع عقلی » آنان ناقص است بجا وصواب است غریب وعجیب نخواهد بود .

از این جاقسمت دیگری است که اکنون آقای استراکی در کتاب بزرگان دوره ویکتوریا (Eminent Victorious) نقل کرده است ومناسبت آن بقدری است که من ناچارم دوباره بدان استشهاد کنم . دکتر ارنلد دریکی از اوقات تعطیل خود بسفر رفت و از زیبائی‌های درباچه کومو (Como) متلذذو بهره و رگشت و صورت این لذت و تمتع درنامه‌ای که بشرح زیر بهمسرخود نگاشته است تجلی میکند .

« وقتی که بجمال و زیبائی دلکشی که مرا درمیان گرفته است نظرمی کنم تقریباً دچار ترس وهراس میشوم سپس بمفاسد اخلاقی فکر می کنم . چنین می نماید بجای اینکه بین بهشت و دوزخ گودال بزرگی فاصله باشد برعکس آن دو کاملاً با یکدیگر هم مرز وهمسایه هستند و در واقع از هریك از ما دور نیستند کاش قوه حس مفاسد اخلاقی در من بقدر قوه شادمانی من در جمال ظاهری زورمند باشد زیرا در احساس عمیق مفاسد اخلاقی بیش از هر چیز دیگر یك خداشناسی رهاننده‌ای جای گرفته است ! و انقدرها نباید خوبیهای اخلاقی موردتحسین واعجاب

قرار گیرد ، زیرا ما اینکار را می کنیم ولکن بمقتضای آن رفتار نمی‌نمائیم اما اگر ما حقیقةً از آنچه که زشت است بیزار هستیم نه از آن کسی که دارای این زشتی است خصوصاً روی یقین و معرفت خود از زشتی‌هائی که دراشخاص قرار دارد نفرت داریم این‌همان عواطف و شعور بخدا ومسیح و همان محبت روح ما بروح خدا خواهد بود . افسوس ! چقدر دیدن و گفتن این موضوع آسان است اما عمل کردن بدان و احساس آن سخت و دشوار میباشد ! کیست که قابل تمام اینها باشد ؟ هیچکس مگر آن کسی که بعجز خود پی‌برده وحقیقةً ازعدم کفایت خود اندوهناك است . خداوند تو همسر عزیزم و کودکان محبوبمان را حال و همواره بدست عیسی مسیح خیر و برکت دهد » .

بسی رقت آور است که انسان ببیند این اقائی که طبیعةً مهذب و با شفقت‌است خود را گرفتار حال حزن و اندوه میسازد که درآن حال می‌تواند کودکان را بدون ندامت وبخیال اینکه عملش روی مبانی دین محبت است کتك بزند . دیدن اینگونه افرادی که فریب ارنلد را خورده اند تاثر انگیز است اما مصیبت آنجاست که ما در باره نسلهای سنگدل وبیرحم فکر کنیم که‌دردنیا یك محیط نفرت و بیزاری از « مفاسد اخلاقی » ایجاد کرده‌اند که می‌توان گفت تنبلی عادی کودکان را نیز شامل آن نموده اند . من وقتی فکر می کنم که درجنگ ها ، آزاروشکنجه ها ، جوروستم‌ها مردم صالح وسالم بخیال اینکه بمقتضای مصلحت با « فساد اخلاقی » مبارزه می‌کنند مرتکب جرم وجنایت میشوند لرزه براندامم می‌افتد ترحم پروردگاراست که‌مربیان بچه های کوچك را دیگر بچه های شیطان نمی شمرند ، آری بسیاری از اینگونه نظرها درمعامله با بالغ ها و بزرگترها وجود دارد خصوصاً درمجازات جنایات . لکن اینگونه نظرها درشیرخوارگاه و دبستان تقریباً ازمیان رفته است . درآنجا غلطی است عکس غلط دکتر ارنلد اگرچه زیان آن کمتراست ولکن در هر حال از نظر علمی غلط حساب میشود و آن عبارت است ازاعتقاد باینکه اطفال فطرةً اهل‌فضیلت میباشند و فاسد شدن آنان فقط در اثر مشاهده معایب و رذائل بزرگترانشان است .

این نظر اصولاً برأی روسو مربوط میشود و شایدهم رأی او بطور نظری‌است

ولکن هر کس که کتاب امیل را بخواند اینطور می یابد که بتربیت اخلاقی بسیاری نیازمند است تا بتواند فردی از کار در آید که سیستم و روش روسو همانرا میخواسته است واقع اینست که کودکان در نهاد و سرشت نه « خوب » هستند و نه « بد » و فقط با انعکاسات وبعضی غرائز متولد میشوند وازاینجا بتأثیرمحیط عادات پیدامیشود که ممکن است این عادات درست باشد یا نادرست و اینهم بطور عمده مربوط بشعورو خردمندی مادران و دایگان است زیرا طبیعت طفل در آغاز بقدری رنگ پذیر و تبعیت کننده است که باور کردنی نیست درا کثریت بزرگ کودکان برای بوجود آمدن مردم صالح و یا اشخاص جنایت کار ماده وجود دارد . روانشناسی علمی نشان میدهد که زدن اطفال در روزهای میان هفته وپند واندرز دادن آنان در روز یکشنبه وسیله فنی ایده آلی برای ایجاد فضیلت نیست . اینهم درست نیست که بگوئیم برای تکوین فضیلت وسیله فنی وجود ندارد مخالفت بانظر سموئل بتلر که میگوید مربیان سابق ازشکنجه و آزار کودکان لذت میبردند دشوار است زیرا غیراز این مشکل است بفهمیم بچه علت گروه مربیان مزبور درچنین مدت طولانی بر خود هموار کردند که بادامه ذلت و سختی درباره اطفال که فایده‌ای هم از آن حاصل نمیشد اصرار ورزند سالم کردن و خوشبخت ساختن طفل دشوار نیست بیشتر کودکان درصورتیکه بعقل و جسم آنان آنطور که باید توجه شود سالم خواهند بود . برای ایجاد بهترین نوع انسان خوشدلی و نیك بختی در اوان کودکی لازم و ضرور است . اگر طفل احساس کند که وضع تربیتش چیزی باو یاد میدهد شایسته که یاد گرفتن و دانستن است آن عادت بد تنبلی که دکتر ارنلد آنرا نوعی « مفاسد اخلاقی » میشمارد از بین میرود . اما اگر مراد معرفت تعلیمات بیفائده باشد و آموزگاران آن تعلیمات هم اشخاص سنگدل و بیرحم کردند طبیعی است که بچه ها راه و رسم گریه جهوف راپیش خواهند گرفت . قوه محرکه در تربیت باید آن میل ذاتی باشد که در هرطفلی بطور طبیعی برای آموختن وجود دارد چنانکه در کوششهای او برای راه

رفتن و حرف زدن نمودار میشود . این قوه محرکه را جانشین ترکه و تازیانه کردن یکی از پیشرفت های بزرگ عصر ماست .

این نکته مرا بآخرین حدی میبرد که میخواهم در این گفتار مقدماتی تمایلات تازه را یاد آورشوم مقصود اهتمام بسیار درباره اوایل کودکی است این مطلب کاملاً مربوط بتغییری است که راجع بپرورش اخلاق و صفات در افکار ما حاصل میشود .

فکر قدیم این بودکه فضیلت اساساً مبتنی براراده است : وفرض میشدکه‌وجود ما آکنده از تمایلات بد است و آنرا بایك قوه مجرد که اراده باشد نظارت می کنیم و ظاهراً ریشه کن کردن این تمایلات بدمحال بنظرمی‌آمد و آنچه که در این مورد می توانستیم انجام‌دهیم فقط نظارت درآنها بود . اوضاع و احوال کاملاً شبیه اوضاع واحوال جانی و پاسبان بود . هرگز بتصورکسی نیامده است که یك اجتماع ممکن‌است ازافراد مستعدجنایت خالی باشد ولذا بهترین کاری‌که ممکن بود انجام شود ایجاد نیروی کافی شهربانی بود بطوریکه بیشتر مردم از ارتکاب جرم بترسند وچند استثنائی که پیدا میشود مرتکب گرفتار و مجازات گردد ولکن روانشناسی جنائی جدید باین نظریه قانع نمیشود ؛ وعقید دارد که بوسیله تربیت مناسب می‌توان از رشد و نمومیل بجرم وجنایت دربسیاری احوال جلوگیری کرد ، هرچه که با اجتماع منطبق میشود بافردهم منطبق می‌گردد . کودکان بطور اخص میل دارند که بزرگتران و رفقایشان بطور عموم آنان را دوست بدارند و عادةً دارای تمایلات ومحرکاتی میباشند که‌ممکن است درجهت خوب‌یابد بنا بوضع وموقعی که خود را درآن می‌بینند رشد کنند . بعلاوه درسنی هستند که ایجاد عادت های تازه هنوز درآنان میسراست ؛ و عادت های خوب می تواند تقریباً خود بخود وبی اختیار جزءِ بزرگی ازفضیلت کردد . ازطرف دیگر نوع فضیلت قدیم کـه تمایلات بد مفرط را متروك ساخت و تنها نیروی اراده را برای جلوگیری ازمظاهرآن بکار برد اینطور معلوم کرد که برای نظارت و منع اخلاق بد طریقه رضایت بخشی نیست . تمایلات بد مانند رودخـانه ای میباشد که در برابر آن سدی برقرار شده است وآب درزها و مجراهای دیگری را که بچشم ناظر اراده نیامده است پیدا می کند و راه خود را از آنجاها باز میکند مردی که در روزگار خردی

مایل بود پدرش را بکشد همینکه بزرگ شد درزدن پسرش احساس رضایت و راحتی می‌کند و باین خیال است که مفاسد اخلاقی را چوب میزند . نظریه‌هائی که سنگدلی وبیرحمی را درست می‌داند تقریباً همیشه اساسش درمیلی است که بوسیله اراده ازمجرای طبیعی خودمنحرف شده و بطبقه زیرین رانده گشته است تاعاقبت بطور ناشناس بصورت زشت رذائل یا چیزی مساوی آن منتهی با وضع قابل احترام نمودار گردد . منع تمایلات بد از طرف اراده اگر هم دربعض مناسبات ضرور باشد برای ایجاد فضیلت کافی نیست .

این ملاحظات ما را بمیدان تحلیل روحی (Psycho - Analyse) می کشاند من درتفاصیل و جزئیات تحلیل روحی بسیاری چیزها پیدا کرده‌ام که و هم است و دلائل کافی برای تائیدآنها موجود نیست . ولکن این متد عمومی بنظرمن خیلی مهم می آید و برای ایجاد متدهای صحیح جهة پرورش اخلاقی لازم و ضرور است و نمی توان از آن چشم پوشید . آن اهمیتی را که بسیاری از تحلیل کنندگان روحی (Psycho - Analysts) بدوره آغاز کودکی و شیرخوارگی متوقف و منسوب می‌کنند بنظرمن مبالغه آمیز می آمد . این اشخاص بعض اوقات چنان بحث می کنند مثل اینکه اخلاق طفل در موقع رسیدن بسه سالگی بطور چاره ناپذیر ثابت و راسخ می گردد در صورتیکه من یقین دارم این بیان مطابق با واقع نیست اما این غلط نیز غلطی است که درمحل صحت قرار دارد ؛ روحیه دوران شیرخوارگی درآنچه‌که گذشته است‌مورد تسامح واهمال‌واقع گردیده‌است‌درواقع متدهائی‌که درمیان متفکرین‌معمول است مطالعه آنرا امکان ناپذیر ساخته است ، مثلاً موضوعی را از قبیل خواب بنظر آورید عموم مادران مایل‌اند که کودکانشان بخوابند زیرا برای آنان موجب صحت و آسایش است لذا مادران دراین مورد فن خاصی بوجود آورده‌اند و آن جنبانیدن گهواره وسرودن لالائی است سهم مذکور این شد که این مسئله را بطور علمی مورد مطالعه قرار دهند تا مکشوف سازند که این اسلوب فنی مادران ازلحاظ ایدئال خطا وغلط است زیرا اگرچه هرروزی که بدان عمل نمایند ممکن است موفقیت پیدا کنند اما بهرحال دراطفال عادت های بدی بوجود می آورد . هر کود کی دوست دارد که

مورد اهتمام و توجه همه واقع شود زیرا این حال حس خود بینی و اهمیت بخویش دادن او را راضی میسازد. وقتی که ببیند امتناع او از خوابیدن موجب اهتمام و توجه باو میشود خیلی زود یادمی گیرد که این امتناع را پیشه و خط مشی خود کند درنتیجه هم برای صحت و هم برای اخلاق او زیانبار است چیزی که دراین جا اهمیت دارد ایجاد عادت است یعنی ربط و الفت بین خوابگاه طفل با خواب است اگر این ربط و الفت بقدر کافی باشد بچه هرگز بیدار نخواهد ماند مگر اینکه مریض یا در زحمت باشد لکن ایجاد این الفت و ارتباط محتاج بیك مقـدار انضباط است که بدیهی است انجام آن باسهل انگاری واغماض ممکن نیست زیرا دراینصورت موجب میشود که در خاطر اومسرت و بیداری کشیدن درخوابگاه بهم مربوط و نزدیك شود. ازاین قبیل موجبات با ایجاد عادت های خوب باید دیگری منطبق می گردد تمام این مطالعات هنوز در دوره شیرخوارگی بچه است ولکن اهمیت آن اکنون بسیار است و تقریباً بطور محقق زیادتر خواهدشد. بدیهی است که تربیت اخلاق باید ازآغاز ولادت شروع شود و این محتاج بزیر و روشدن و لغو و باطل ساختن بسیاری از روش ها و عملیات دایه ها و مادران جاهل است همچنین واضح و بدیهی است که تعلیمات قطعی را می توان زودتر از آن وقتی که سابقاً خیال می کردند شروع کرد و ممکن است آنرا مطبوع طبع بچه ساخت درحالتی که برقوه انتباه و توجه او هم فشاری نیاورد. نظریه های تربیتی درسالهای اخیر از این دوجهت تغییر و تعدیل اساسی حاصل کرده است و بنتایج سودمندی که انتظار میرود سال بسال زیادتر و روشن تر گردد رسیده است. بنابراین من بشرح ذیل یك بحث نسبةً مفصلی را درموضوع پرورش اخلاقی در دوره شیرخوارگی بچه پیش از آنکه وارد بحث تعلیمات مناسب سال های بعد آن شوم شروع می کنم.

فصل دوم

هدف های تربیت

پیش از اینکه وارد مطالعه این موضوع شویم کـه تربیت باید بچه نحو باشد بهتر است درمطالبی ازقبیل نتیجه ای که میخواهیم حاصل کنیم روشن باشیم .

هدف دکتر ارنلد در تربیت «تواضع عقلی» وافتادگی روحی است و این صفتی استکه وجودش در « آدم‌دلیر وجوانمرد(۱) » ارسطو رعایت نشده استکمال مطلوب نیچه(۲) چیزی است غیراز مسیحیت . درنظر کانت نیز چیز دیگراست : زیرادرجائی که مسیح امر و توصیه بمحبت میکند تعلیمات کانت اینست کـه عملی وجود ندارد که ناشی از محبت بود و ممکن باشد که واقعاً فضیلت بشمار رود و حتی اشخاصی که درعناصر و اجزاء صفات خوب با هـم موافقت دارند درنسبت اهمیت آن با یکدیگر اختلاف پیدا میکنند ، یکی شجاعت را مهم میداند دیگری معرفت سومی شفقت و چهارمی راستی ودرستی . یکی چون بروتوس(۳) ارشد انجام تکالیف وبجای آوردن وظایف را درمورد دولت فوق محبت خانوادگی قرار میدهد دیگری مانند کنفوسیوس محبت خانوادگی را مقدم میداند تمام این اختلافات همینطور موجب بروز اختلافاتی درامر تربیت میشود ما پیش ازاینکه بتوانیم درموضوع تربیت عقیده قطعی که آنرا بهتر و برتر ازهمه میدانیم پیدا کنیم بایـد ابتدا نزد خود تصور و ترسیم کنیم که چه نوع شخصی میخواهیم بوجود آوریم .

بطور یقین یکنفر مربی اگر بنتایجی برسد کـه غیر از مطلوب و مقصودش باشد مربی احمقی خواهـد بود و نمونه آن اوریاهیپ(٤) است که محصول و نتیجه تعلیمات یك مدرسه خیریـه درامر فروتنی بود ولی کاملا برخلاف آنچه کـه انتظار

---

(۱) Magnanimous man .

(۲) Nietzsche .

(۳) Brutus .

(٤) Uriah Heep پهلوان نامی داستان دیوید کپرفیلد که ظاهراً بسیار متواضع اما باطناً پرازحقد وحسد بود (م) .

میرفت اثر داد اما مربیانی که از همه قادرتر و تواناترند اساساً درقسمت اعظم مقاصد خود توفیق خوبی حاصل میکنند نمونه آن را در ادیب چینی و ژاپونی جدید و ژزوئیت‌ها (اعضاء انجمن مسیح) ودکتر ارنلد واشخاصی که سیاست آموزشگاههای امریکا را اداره میکنند دیده میشود . تمام اینان در راههای مختلف خود پیشرفتهای عمده ای بدست آوردند نتایج منظوره در این حالات مختلف کاملا متفاوت بود لکن نتایج مزبور رویهمرفته دراساس خود تحقق حاصل کرده است . بهتر است پیش از اینکه سعی کنیم هدفهائی را که برای تربیت لازم و ضرور میدانیم تعیین کنیم چند لحظه دربحث سبکهای مختلف مزبور بگذرانیم .

تربیت مرسوم وسنتی چینی از بعض جهات کاملاً شبیه اصول تربیت آتن در بهترین روزهای خود میباشد بدین معنی‌که پسران آتنی ناچار بودند همر را ازآغاز تاانجام حفظ کنند پسران چینی نیز ناچار بودند کاملا روایات کنفوسیوس را بهمان کیفیت ازبر نمایند . آتینیان احترام بخدایان را بنوعی بنابرحفظ ظاهر میآموختند ولی آنرا سدی در راه تفکرات نظری آزاد قرار نمیدادند چینیان نیز بهمین ترتیب بعض آداب ومراسم خاصی که مربوط بتقدیس اسلاف بود فرامیگرفتند بدون‌اینکه ملزم باشندبموضوع آن‌تشریفات ورسومی‌که یادگرفته‌اندمعتقدگردند . تشکیك سهل وساده ومطبوع چیزی بودکه ازیك چینی‌تربیت شده انتظارمیرفت این فردچینی باید در هرموضوع بحث ومناقشه کند اما رسیدن بنتائج مثبت و قاطع مطلوب نبود وچیز مسخره ومبتذل بشمار میآمد بسلیقه او آراء باید طوری باشدکه بتوان آنرا درموقع شام وناهار مورد بحث خفیف ولطیفی قرار داد نه اینکه موضوع مخاصمه و مجادله را بین اشخاص فراهم کند . کارلایل ، افلاطون را یك « آتنی مهذب عالی‌که مثل‌اینکه درخانهٔ خودش است در معبد زیون پدیدار میشود » مینامید این صفت مشخص اخیر یعنی « براحتی خانـهٔ خود در معبد حاضر شدن » نیز در حکماء چینی وجود دارد درصورتیکه بطورکلی در حکمائی کـه مولود تمدن عالـم مسیحیت میباشند وجود ندارد مگردرجائی که مانند گته ازروح یونانی شاداب شده باشند . آتنی‌ها وچینیها

هر دو یکسان آرزو دارند از زندگانی تمتع گیرند و این فکر تمتع آنان با حس لطیف جمال مصفی و تلطیف شده است .

باوجود این بین این دو تمدن یونانی و چینی از نظر این کیفیت که یونانیان عموماً فعال و بانشاط بودند و چینیان تنبل و کم کار تفاوت بزرگی وجود داشت یونانیان فعالیت خود را بعلم و هنر و از میان برداشتن یکدیگر وقف کردند و در تمام این مراحل موفقیت بیسابقه ای بدست آوردند . سیاست و وطن پرستی بقدر میزان فعالیت یونانی میدان عمل پیدا کرد و وقتی که یك سیاستمدار طرد و اخراج بلد میشد سمت رهبری گروه تبعیدیان و اخراج بلد شدگان را پیدا میکرد و بسر کردگی آنان بزادگاه خود هجوم مینمود ، اما همینکه مأمور رسمی چینی مبغوض میگردید و از کار خود بر کنار میشد در کوهها گوشه گیری اختیار میکرد و بنوشتن قصائد در لذات و مسرات زندگی روستائی میپرداخت ازاینجا واضح میشود که تمدن یونان کاخ خود را ویران و نابود ساخت اما ویرانی و نابودی کاخ تمدن چینی ممکن نبود مگر ازخارج باوجود این چنین مینماید که این تفاوتها کلیةً مربوط به تربیت نیست زیرا پیروی از تعالیم کنفوسیوس هرگز در ژاپن باین نوع فرهنگ تنبل مذهب شك که مختص ادبای چینی باستثناء اشراف کیوتو بود منتج نگردید .

تربیت چینی ثبات و هنر را بوجود میآورد لکن درحصول ترقی و علم قاصر بود وشاید نتیجه ای که از مذهب شك (Scepticisme) انتظار میرود همین است چه که معتقدات مهیج و فریبنده ممکن است یا بترقی منتج گردد یا به بدبختی ، اما منتج به ثبات نمیشود علم حتی آنگاه که بعقائد تقلیدی حمله ور میشود برای خود دارای معتقدات خاصی است و بندرت ممکن است درمحیط ادبیات مذهب اهل شك رونق و رواج یابد دریك دنیای پراز زد وخورد و ستیزه که دراثر مخترعات تازه بهم نزدیك شده و صورت وحدت بخود گرفته است ملتها برای حفظ خود محتاج بقوه فعالیت اند ، بدون علم دموکراسی محال است : تمدن چینی منحصر بعده معدود و نسبت ناچیزی ازاشخاص درس خوانده بود و تمدن یونانی برپایه بردگی قرار داشت باین علل تربیت تقلیدی چین مناسب دنیای تازه نیست وخود چینیان آنرا متروك ساختند بهمین علل

وجود آقایان درس خوانده از نوع قرن هجدهم که از بعض جهات شبیه ادبای چینی باشند غیر ممکن گردید.

ژاپن جدید بارز ترین نمونه میلی است که در میان تمام دولتهای بزرگ رسوخ ونفوذ وارد وآن میلی است که برپا کردن عظمت ملی را هدف عالی ومنظور غائی تربیت میداند. هدف تربیت ژاپنی عبارت از این است که ازراه تربیت عواطف هموطنانی بوجود آورد اخلاص مند دولت و از راه کسب دانش و بینش مفید برای دولت کردند. من نمیتوانم بطور کافی مهارتی را که ژاپنیان برای تعقیب این دو هدف بکار برده اند بستایم از زمانی که کاروان کشتیهای «کومودرپری» توانست بسوی ژاپن راه یابد ژاپنیان در اوضاع و احوالی بودند که حفظ خودشان برایشان بسیار سخت ودشوار بود. توفیق های آنان صحت اسلوب ومتدهای آنان را میرساند مگر اینکه بگوئیم حفظ خود وحراست خویشتن جرم وتقصیر است اما این را هم بایددانست که فقط اوضاع واحوال خطرناك و یأس آمیز است که میتواند سبك‌ها ومتدهای تربیتی آنان را صحیح ودرست بداند. واین سبك‌ها ومتدها اگر مورد تبعیت ملت دیگری شود که بخطر نزدیك نباشد جرم وتقصیر بشمار میرود. دیانت شینتو(۱) که در آن هیچ حرف و تردیدی در ژاپن حتی از طرف استادان دانشگاه نیست دارای تاریخی است که باندازه سفر تکوین محل شك وتردید است محاکمه دیتن(۲) دربرابر استبداد روحانیت درژاپن ناچیز وبی‌اهمیت است. درآنجا یك استبداد وقساوت اخلاقی دیگری وجود دارد وآن ملیت و حرمت پدر و پرستش میکادو وغیره است وهیچ ژاپنی نباید درهیچیك از این مبادی تردید بکند بنابراین درآنجا بسیاری از ترقیات امکان پذیر نخواهد بود.

خطر عظیم اینگونه نظام آهنین دراینست که عاقبت بانقلاب بمنزلهٔ تنهاوسیلهٔ

---

(۱) Shinto.

(۲) دیتن شهری درناحیهٔ تینی در امریکاست آنجا قانونی وضع شده است مبنی براینکه هر معلمی که بدانش‌آموز خود نظریه ای را که میگوید انسان از سلالهٔ حیوانات دنیا است یاد بدهد محاکمه میشود درسال ۱۹۲۵ یکی ازمعلمین بهمین جهت محکوم شد.

ترقی منجر می‌گردد و این خطر واقعی است اگر چه آنی و بلافاصله نباشد و تا حد زیادی ناشی از اصول تربیتی آنجاست .

همچنین در ژاپن جدید عیبی است که نقیض عیب چین قدیم است ادباء چینی در شك و تنبلی افراط میکردند و موالید تربیت ژاپنی در یقین و اعتقاد قاطع و جدیت و پشتکار افراط میکردند . البته نباید حاصل تربیت تسلیم بشك و یا تسلیم بتصدیق بدون چون و چرا باشد بلکه آنچه که تربیت باید بدست دهد اینست که اشخاص را معتقد سازد که میتوانند تا حدی و لو بصعوبت بمعرفت دست یابند بسیار چیزهائی را که مردم در هر عصری معرفت فرض میکنند ممکن است کم و بیش خطا کرده باشند منتهی اینکه این خطاها را میتوان بابذل توجه و مراقبت وسعی و کوشش اصلاح کرد . مادر مواقعی که بمعتقداتمان عمل میکنیم باید در مواردی که یك خطای کوچك بیك بدبختی ومصیبت منجر میشود بسیار باحزم و احتیاط قدم برداریم معذلك چاره نیست باید اساس اعمال ما روی معتقدات ما باشد این حال نسبةً مشکل است زیرا یك درجه عالی از تربیت فکری لازم دارد که ازعاطفه صرف خالی باشد لکن باوجود اشکالی که دارد محال نیست زیرا در واقع مزاج علمی است البته معرفت هم مانند چیز های خوب دیگر دشوار است اما محال نیست . اهل یقین اشکال را فراموش میکنند واهل شك امکان را انکار مینمایند اینها هر دو اشتباه میکنند و اشتباه آنان همینکه شایع شود موجب مصیبت و فاجعه اجتماعی میگردد .

ژزوئیت‌ها مانند ژاپنیان جدید دچار اشتباهی شدند و تربیت را تابع مصلحت هیئتی همچون خودشان یعنی کلیسای کاتولیك ساختند اینان ابتدا علاقه ای بخیر مختص شاگرد ودانش‌آموز نداشتند فقط علاقمند باین بودند که او را وسیله برای کلیسا قرار دهند . اگر ماشرایع و آلهیات آنان را قبول کنیم البته نمیتوانیم از این روشی که اتخاذ کرده اند ملامتشان کنیم : زیرا بدیهی است نجات ارواح از عذاب جهنم از هر چیز دنیوی صرف مهمتر میباشد و بنظر آنان تحقق این امر هم فقط بدست کلیساست کسانی هم که این احکام را قبول ندارند صحت سبك تربیت ژزوئیت ها را برای حصول نتایج مزبور تصدیق خواهند کرد . درست است که این نتایج در بعض

اوقات مانند یوریاهیپ(۱) نامطلوب است وولتر نتیجه متدهای ژزوئیت بود امارو بهمرفته تامدّتی طولانی نتیجه ای که منظور آنان بود عملاً حاصل شد .

قسمت اعظم اصلاحات وارونه ومعکوس ودرهم شکسته شدن پیروان پرتستان درفرانسه مربوط بمساعی ژزوئیت‌ها بود . آنان برای اینکه باین مقاصد برسند هنر را تابع احساسات قرار دادند و فکر را سطحی و اخلاق را سست کردند ، سرانجام فرانسه بانقلاب کبیر نیازمند گردید تابااین وسیله کشور ازشرّ آنان خلاص واز آثار و اعمالشان پاك گردد . گناه آنان در تربیت این بود که دراثر محبّت شاگردان خود تحریك نشده بودند بلکه محرّك آنان غایات دور وبعید بود .

سبك دکتر آرنلد که پیوسته تا امروز در آموزشگاههای عمومی انگلستان نافذ وبقوّت خود باقی است عیب دیگری دارد وآن جنبه اشرافیّت واریستو کراسی آنست وهدفش اینست که مردان را برای مقامات قدرت و مناصب عالی و مؤثر مهیّا سازد خواه درخـود انگلستان یا در اجزاء دور افتاده امپراطوری . بنا بسبك مزبور یك واحد اریستو کراسی اگر بخواهـد باقی بماند باید دارای فضائل معیّنی باشد و برعهده مدرسه است که نهال آنرا دردانش امور بنشاند . مقصود این است که مولود این تربیت باید فعّال ، پرهیزکار و تندرست باشد و در معتقدات معیّنی ثابت و راسخ گردد ، میزان استقامتش عـالی باشد و خود را ملزم بداند باینکه در دنیا مأموریت خطیری بعهده دارد ، این نتایج بحدّ تعجّب‌آوری تحقّق حاصل‌کرده است ، امّا ازطرف دیگر برای خاطر این موضوع تقویت ذهن فدا شده است زیـرا قدرت ذهن سبب بروز شك میشود ، عاطفه نیز قربانی شده است زیرا عاطفه معارض با فرمانروائی بر نژادها ویا برطبقات « منحط » میباشد همچنین شفقّت و مهربانی برای لزوم خشونت وسخت گیری ، وخیال برای حصول عزم و ثبات فدا شده است البته دریك دنیائی که تغییر در آن راه ندارد امکان داشت که نتیجه این سبك تربیت یك اریستو کراسی مدامی وهمیشگی باشد بامحاسن ومعایبی مساوی محاسن ومعایب اهالی اسپارت امّا باید دانست که اریستو کراسی دیگر پسند روز نیست و امروز ملتهای زیردست حتی از

(۱) Uriah Heep .

عاقلترین و با فضیلت ترین فرمانروایان اطاعت نمیکنند . و این امر فرمانروایان را بقساوت سوق میدهد قساوت نیز طغیان وشورش را تشجیع میکند .

مشکلات پیچیده جهان نو بمرور احتیاج بهوش را روز افزون میسازد امّا دکتر ارنلد هوش را قربانی « فضیلت » کرده است ممکن است جنگ واترلو را در میدانهای ورزشی اتون برده باشیم امّا امپراطوری انگلستان درآنجا از دست رفت جهان نو بنوع دیگری از مردم احتیاج دارد که دارای عواطف خیالی بیشتر ونرمی فکری زیادتر باشند و بجرأت و جسارت نظیر جرأت و جسارت سك نوع بولداگ کمتر معتقد شوند و بمعلومات فنّی بیشتر ایمان داشته باشند . مرد اداری آینده باید خدمتگزار هموطنان آزاده خود باشد نه فرمانروای خیراندیش رعایای تحسین‌کننده و دوستدار آنان . سنن و تقالید اریستوکراسی که در قسمتهای عالی تربیت انگلیسی رخنه کرده است آفت آن میباشد شاید بتوان این تقالید را تدریجاً کم کرد شاید مؤسسات تربیتی قدیم تر نتوانند خودرا باعصر تطبیق وسازگار نمایند . درهرصورت هر کدام باشد من جرأت اظهار رأی درآن باره ندارم .

آموزشگاههای عمومی امریکائی کار دشواری را که هرگز قبلاً کسی بحدّ وسیعی درآن اهتمام و کوشش نکرده بود با موفقیّت انجام میدهد : وآن کار دشوار عبارت است ازتبدیل مجموعه ای ازمردم متباین وغیر متجانس بیك ملّت متجانس اینکار بطوری بامهارت انجام یافت و رویهمرفته بقدری خیر است که درموقعی که حساب و سنجش ومقایسه بمیان آید عاملین آن سزاوار مدح وستایش بسیار خواهند بود لکن امریکا مانند ژاپن درموقعیّت خاصی قرار دارد وآنچه را که محیط های خاص درست بداند لازم نیست که مطلوب غائی بشمار رود و در هرزمان و هر مکان ازآن متابعت شود . امریکا دارای مزایای خاص و صعوبات خاص است . از جمله مزایای آن عالی بودن سطح سرمایه وفارغ بودن ازخطر شکست درجنگ وخالی بودن نسبی ازقید و بند های تقالید و سنن موروثی قرون وسطی است . مهاجرین در امریکا شیوع احساسات دموکراسی ومرحله مترقی ازصنعت فنی تکنیکی را دریافتند . من تصوّر میکنم بنا باین دوعلّت عمده است که تقریباً همگی آنان بیش از وطن اصلی خود

شیفته امریکا گردیدند . امّا مهاجرین درحقیقت عادت بدو وطن داشتن را در خود حفظ کردند درمنازعات و کشمکشهای اروپا هر کدام باحدّت طرفدار آن ملّتیاست که دراصل بدان تعلّق دارد لکن فرزندان شان برعکس کلیةً وفاداری خودرا نسبت بآن کشوری که پدرانشان ازآنجا آمده اند ازدست داده وصرفاً امریکائی شده اند . وضع پدران مربوط بمحاسن عمومی امریکاست امّا وضع اطفال قسمت خیلی زیادش دراثر تربیت مدرسی قرار یافته است ودراین موضوع آنچه که مورد علاقه ماست همان عمل مدرسه وآموزشگاه است تاآنجائی که مدرسه میتواند برمحاسن اصلی وحقیقی امریکا تکیه کند نیازی نیست که تعلیم وطن پرستی امریکائی را باتلقین مآخذو معیارهای پوچ و بی پایه مقرون ساخت لکن درجائی که صحبت ازبرتری دنیای قدیم بردنیای نواست لازم میآید که مدارس متدرجاً در نفوس دانش آموزان نسبت بموضوع اصل برتری حقیقی ایجاد نفرت کنند . سطح فکر در باختراروپا وسطح هنر درخاورآنجا رویهمرفته بالاتر از امریکاست ، خرافات دینی در تمام باختر اروپا باستثناءِ اسپانیا وپرتغال کمتر ازامریکاست تقریباً درجمیع کشورهای اروپا فرد کمتر ازامریکا در معرض نفوذ وسلطه جمع واقع است آزادی ضمیراو زیادتر است گواینکه آزادی سیاسیش کمتر باشد ازاین جهات مدارس عمومی امریکاضرر میرساند ولی این ضرر رابایدتحمّل کردزیرا اساس تعلیم وطن پرستی صرف است منشأ ضرر درآنجا از همان نوع ژاپن وژزوئیت است یعنی دانش آموزان راوسیله رسیدن بمقصود میدانند نه اینکه خودآنان بخودی خود عین مقصود باشند برمعلم واجب است که کودکان خودرا بیش ازدولت و کلیسای خویش دوست بدارد والا چنین کسی فرد اجلی و نمونه اعلای معلّمی نخواهد بود .

اینکه من میگویم خود دانش آموزان باید اصل مقصود بشمار روند نه وسیله رسیدن بمقصود باشند ممکن است بمن پاسخ دهند که اهمیّت در این است کـه انسان وسیلهٔ رسیدن بمقصود باشد نـه اینکه خود مقصود بشمار رود زیرا فرد انسان اگر غایت و اصل مقصود باشد همینکه میمیرد ازمیان میرود وفنا میشود اما آنچه را کـه بعنوان وسیله بوجود میآورد تـا آخر زمان باقی میماند . البته این بیان قابل انکار نیست لکن نتیجه ای کـه از آن میگیرند قابل انکار است . اگر انسان مانند وسیله

باشد ممکن است یا وسیله خیر باشد یا وسیله شرّ درصورتیکه آثار دور و بعید اعمال انسانی بقدری مبهم و مشکوك است که شخص عاقل هیچوقت میل ندارد آنها را بحساب خود بگذارد برای اینکه گفتارمان جامع باشد ناچار یادآور میشویم که افراد نیك آثارشان نیك است و افراد بد آثارشان بد . امّا البتّه این هم یك قانون طبیعی تغییر ناپذیر نیست مثلاً یك مرد بد ممکن است ستمگری را بقتل برساند از این جهت که ستمگر مزبور از جنایتهای آن مرد اطلاع پیدا کرده و تصمیم بکیفر او گرفته است اثر عمل این قاتل ممکن است خوب باشد ولو اینکه خودش و عملش هردو بد بوده است باوجود این قاعده جامع عمومی اینست که یك جماعتی از مردان وزنان که ذاتاً نیك اند آثارشان بهتر و برتر ازآثار جماعتی خواهد بود که از افراد نادان و زشت کردار ترکیب یافته است صرفنظر از اینگونه ملاحظات ، کودکان و جوانان فرق بین کسانی که خیر حقیقی آنان رامیخواهند با کسانی که آنان را برای انجام بعضی نقشه ها بمنزله مواد خام بکار میبرند از روی غریزه احساس میکنند . اگر معلّم درمحبّت ناقص باشد نه اخلاق و نه هوشمندی هیچیك نمیتواند تاحدود خاص خود بخوبی و بآزادی رشد ونمو پیدا کند و اینگونه محبّت های ناقص بطور اصلی واساسی مثل اینکه بالذاته هدف باشد درعواطف کودك قائم میگردد . همه ما درباره خود چنین عواطف و احساساتی داریم . ما چیز های خوب را برای خودمان میخواهیم بدون اینکه اول جویای دلیلی باشیم مبنی براینکه دست یافتن ما براین چیزهای خوب بتحقق بعضی مقاصد بزرگ مان کمك خواهد کرد .

هرپدر ومادری که درشفقّت وعواطف حال عادی دارد باز درباره کودکان خود چنین احساساتی دارد . پدر ومادر برای فرزندان خود طالب رشد ونمو ونیرو وتندرستی وموفقیّت درآموزشگاه وغیره اند کاملاً بهمان طریقی که طالب خیر برای خودشان هستند . لازمه توجه و اهتمام باینگونه مسائل این نیست که شخص از خود دست بردارد و انکار ذات کند همچنین برای انطباق با قواعد عدل کامل نیست این غریزه پدری همیشه محصور بفرزندان مخصوص خودش نیست بلکه این غریزه درصورت انتشارخود باید درهرانسانیکه میخواهد معلّم خوبی برای پسران ودختران خردسال

باشد وجود داشته باشد و هرقدر که دانش آموزان بزرگتر شوند اهمیّت این غریزه کمتر میگردد . ولکن کسانی‌که واجد آن میباشند فقط همان‌ها هستند که میتوانند برای وضع برنامه‌های تربیتی مورد اعتماد قرارگیرند و آنانیکه یکی ازمقاصد تربیت ذکور را در این میدانند که مردانی بوجود آید مایل بکشتن و کشته شدن برای مقاصد پوچ و بی معنی بطور آشکار در احساسات و عواطف پدرانه ناقص میباشند معذالك در تمام کشورهای متمدّن سوای دانمارك وچین اختیار تعلیم وتربیت در دست اینگونه اشخاص است امّا تنها کافی نیست که مربّی اطفال را دوست بدارد بلکه همچنین لازم است علوّ مزیّت انسانی را بدرستی ادراك کند . گربگان شکار موش و بازی کردن با آن را به بچه های خود یاد میدهند ، طرفداران سیاست نظامی (Militarists) نیز همین امر را به بچه های انسان میآموزند . گربه بچه های خودرا دوست میدارد امّا دیگر بموش محبّتی ندارد طرفدار روح نظامی ممکن است پسرخود را دوست بدارد امّا بپسران دشمنان کشور خود علاقه ای ندارد حتّی آنانی که جمیع عالم بشری را دوست میدارند ممکن است از تصوّر غلط حیات نیك دچار خطا شوند بنابراین من سعی میکنم قبل ازاینکه باین موضوع ادامه دهم فکر خودرا بیان کنم که مقصود من از علوّ درمرد وزن چیست صرفنظر از اینکه عملی باشد یا نباشد و یا بوسیله روشها ومتدهای تربیتی میتوان آنرا بوجود آورد یانه ، زیرا چنین تصویری بعداً بدرد ما خواهد خورد یعنی وقتیکه میخواهیم جزئیات تربیت را درنظر بگیریم بآن جهتی که مایل هستیم قدم برداریم معرفت پیدا میکنیم .

ما باید نخست بین بعض صفاتی که وجودش در عده ای از مردم مطلوب است باصفات دیگری که مطلوب همه مردم است فرق و امتیازی قائل شویم . ما باشخاص هنر پیشه احتیاج داریم امّا همینطور هم بمردان علم محتاج هستیم . برجال بزرگ اداری نیز نیازمندیم همانطور هم بشخم زن و آسیابان و نانوا نیاز داریم ، صفاتی که موجد مردان بزرگ وممتاز درجنبه خاص است طوری است که ممکن است اگرجنبه عمومی پیدا کنند نامطلوب شود توصیفی که شلی(۱) از عادات یکنفر شاعر در کار

(۱) Schelley.

روزانه اش کرده است ممکن است برای شاعر قابل تمجید باشد ولکن آن عادات برای کارمند پست دلپذیر نیست ولذا مانمیتوانیم تربیت را بقالبی درآوریم که همه کس را مزاج شاعری ببخشد لکن بعضی صفات است که مطلوب همه مردم میباشد وهمانهاست که دراین مرحله مورد نظر من قرار میگیرد .

البته من بین مزایا و خصال پسندیده مرد و زن فرقی نمیگذارم . درست است که تا یك میزان معیّنی مشغله آماده کردن ، برای زن کـه ناچار است مراقبت بچه های کوچك را بعهده داشته باشد مطلوب است ولکن اینهم شبیه اختلافی است که بین دهقان وآسیابان وجود دارد که بهیچوجه اساسی نیست ودر سطح کنونی ما محتاج ملاحظه نمیباشد .

من چهار صفت ممیزه را که بنظرم باهم اساس کمال اخلاقی را تشکیل میدهد میگیرم : وآن عبارت است از مایه ونیروی حیات ، شجاعت ، حساسیّت ، وهوش ، من نمیگویم که این فهرست کامل است لکن گمان میکنم راه خوبی برای ماپیش خواهد آورد و بیشتر عقیده راسخ دارم که ممکن است بوسیله توجه خاص برشد و نماءِ بدن و عاطفه وذهن صفات مزبور را شایع و عمومی کرد . و هریك از آنها را بنوبه خود مورد بحث قرار خواهم داد مایه و نیروی حیاتی بیش از اینکـه خاصیّت عقلی باشد یك صفت خاص فیزیولوژی است واحتمال کلی اینستکه این نیروی حیاتی همیشه در جائی وجود دارد که صحت تام وتمام موجود است لکن هرقدر سنین عمر زیادترشود آن قوه بیشتر رو بزوال میرود و تدریجاً کم وکاست میگردد تا در اوان پیری نابود میشود اما دراطفال سالم ونیرومند بسرعت رو بافزایش سیر میکند تابحد اعلای خود برسد و این قبل از وقتی است که سن طفل بمرحلهٔ ورود بآموزشگاه برسد پس از آن دراثر تربیت رو بنقصان میگذارد . البته هرجا کـه نیروی حیات باشد در آنجا لذت احساس زنده بودن وجود دارد صرفنظر ازهرگونه محیط دلپذیر ، این قوه نشاط وشادمانی را افزون ورنج را کم میکند واستفاده کردن از هرواقعه و هر اتفاق را بر انسان آسان میسازد و باین ترتیب تن را که اساس عقل سالم است رشد وترقی میدهد.

افراد بشر مایل اندکه درخود مستغرق شوند وقادر نیستند بآنچه که می بینند ومیشنوند

علاقمند گردند و یا بچیزی خارج از جلد و محیط خودشان دل ببندند و این برای آنان بدبختی بزرگی است زیرا آنان را بزحمت و دردسر و بدترین وسوسه و اندوه گرفتار میسازد همچنین سدّ مهلکی است که نمیگذارد شخص نافع باشد مگر درحالات بسیار نادر نیروی حیات اهتمام و دلبستگی را درمورد عالم خارجـی رشد میدهـد همچنین توانائی براعمال سخت را افزون میسازد . بعـلاوه شخص را از حسد بر کنار میدارد زیرا انسان را در زندگانی بهجت وخوشی میبخشد و این از بهترین محسّنات آنست چون که حسد یکی از سرچشمه های بدبختی و ذلّت انسان میباشد البتّه بسیاری از صفات زشت بانیروی حیات جور درمیآید مانند صفاتی که دربیر است همینطور بسیاری ازصفات پسندیده نیز با فقدان آن سازگار و مناسب اند : مثلاً نیوتن ولاك مایه و نیروی حیاتی شان ضعیف بـود و اگر ایـن دو نفر صحت بهتری داشتند از صفت بیحوصلگی وحسد درامان بودند . شاید هم اگر نیوتن خوش بنیه بود وتوانائی این را داشت که ازلذات ومسرات عادی بهره ورشود مجادلات او با لایب نیتز که ریاضیات انگلستان را برای مدت صد سال تباه ساخت صورت نمیگرفت . باوجود آنکه برای نیروی حیاتی قیودی است معذلك من آنرا در زمره صفاتی قرار میدهم کـه داشتن آن برهر فردی فرض است .

شجاعت یعنی دومین صفت در فهرست ما دارای صور متعدد است و همـه آنها مبهم میباشد نبودن ترس یك چیز و توانائی تسلّط برترس چیز دیگر است . نبودن ترس بنوبه خود چیزی است درزمانی که ترس معقول باشد ، وچیز دیگر است زمانی کـه بیجا و غیر معقول باشد . واضح است نـداشتن ترس بیجا و غیر معقول پسندیده میباشد وهمینطور است توانائی تسلط بر ترس امّا نبودن ترس معقول امری است کـه مورد تأمل میباشد باوجود این من این مطلب را عقب میاندازم تا درباره صور دیگر شجاعت گفتگو کنم .

ترس بیجا و غیر معقول تأثیر فوق‌العاده زیادی در حیات عاطفی غریزی اکثر مردم دارد درصورت مطلوب خود مانـند توّهم زجر و آزار یا آشفتگی و اضطراب سخت مورد مطالعه پزشکان بیماریهای روحی واقع میشود . امّا ترس بصورتهای سبك

وملایم ، درمیان عده ای ازعقلا که سالم بشمار میروند شیوع دارد ویك واهمه کلی هم درعموم هست که دراثر آن خطرهائی که در اطراف وجوانب است احساس میکنند ویا بعنوان صحیح تر یك « اضطراب » وجود دارد یایك نوع ترس ازچیزهائی است که خطرناك نیستند مانند ترس ازموش وعنکبوت[1] .

از آنچه گذشت اینطور بتصوّرمیآیدکه بسیاری از ترسها غریزی است درصورتیکه اغلب محققین کنونی این موضوع درآن شك دارند .

ظاهراً چند نوع ترس غریزی وجود دارد مانند ترس از صدا های بلند لکن عده بیشتر وبسیار ترسها ناشی از حوادث و تجاربی است که برای انسان پیش آمده است و یا اینکه درنتیجه القاء است دلایلی هست کـه میرسانـد احساس ترس عادی ذیفقار ازدشمنان خود ترس فطری نیست بلکه این ترس را ازبزرگتران خود اخذ میکنند . زیرا مردم درموقعیکه این طبقه حیوانات را شخصاً پرورش میدهندچیزی از اقسام ترسهائی که در نوع آن حیوان شیوع دارد نمی بینند . منتهی اینکه ترس فوق‌العاده مسری است : بچه‌ها آنرا ازبزرگتران خویش حتّی موقعیکه آن بزرگتران ظاهر ساختن ترس خودرا احساس نمیکنند فرا میگیرنـد . اطفال خیلی زود دراثر تلقین ترسی را که در مادران و دایگان وجود دارد تقلید میکنند . مردان تا امروز هم ترس و وحشت بیجا و نامعقولی کـه در زن وجود دارد برای او یکنوع جاذبیّت میدانند زیرا همین ترس است که بمردان میدان میدهد خودرا بمنزله حامی و نگاهبان زن جلوه‌گر سازند بدون اینکه ازاین راه بهیچگونه خطر واقعی مواجه شوند لکن پسران این مردان ترس و وحشت را از مادران خـود کسب کرده اند امّا بعد مورد تربیت و تمرین واقع شده اند تا باز آن شجاعتی را که اگر پدرانشان طالب تحقیر مادرانشان نبودند هرگز از دست نمیدادند دوباره بدست آورند . زیانی که از انقیاد زنان حاصل میشود ازحساب خارج است واین قضیّه ترس اگرچه یك مثلی است که دراینجا اتفاقاً پیش آمده است ولی بهرحال مطلب ما را تا اندازه ای روشن میکند .

---

(۱) در موضوع ترس واضطراب در کودکی فصل ۳۵ کتاب ویلیم اشترن بنام « روانشناسی اوایل کودکی » (چاپ جرج الن وانوین ۱۹۲٤) را مطالعه نمائید .

من اکنون دراین صدد نیستم که در متد هائی که بوسیله آن میتوان ترس و اضطراب را بحداقل رسانید بحث کنم واین موضوعی است که بعد بسراغ آن‌خواهم رفت . معذلك يك سؤالی در این مرحله پیش میآید و آن اینستکه آیا ما میتوانیم درعلاج ترس فقط بوسائل منع قانع شویم یااینکه باید راه علاج شافی‌تر واساسی‌تری پیدا کنیم ؟ اشراف (اریستوکرات ها) بحکم سنن وتقالید طوری بار آمده اند که ترس ووحشت نشان ندهند درحالتی که ملت های محکوم وطبقات وزنان زیردست را درجبان ماندن تشویق و ترغیب میکنند . امتحان شجاعت روش بیرحمانه بود ازاینقرار مرد نباید پشت بدشمن کند ، واجب است در ورزشهای « مردانه » زبر دست و استاد باشد در مواقع آتش سوزی ، غرق شدن کشتی ، حدوث زلزله وغیره باید تملك نفس وحاکم بودن برخویشتن را ازدست ندهد ، نباید فقط همّ خودرا بانجام کارهای صواب منحصر بکند بلکه باید از رنگ باختن و لرزیدن و نفس نفس زدن دراثر ترس یا هرحالت دیگری که نشانه ترس و هراس باشد دوری بجوید . تمام اینها بنظر من بسیار مهم است من میل دارم که شجاعت درتمام ملتها درتمام طبقات ودرهر دوجنس زن و مرد ریشه بدواند اما اگر دراین موضوع متدی را که قبول میکنیم متد منع باشد عادةً مفاسدی هم درعمل همراه آن خواهد بود ترس ووحشت از ننگ ورسوائی همیشه سلاح فعالی در ایجاد مظاهر شجاعت است ولی در حقیقت سبب کشمکش بین اقسام ترس‌میباشد دراین‌منازعه چنین امیدمیرودترس‌داشتن ازخشم مردم ومحکوم شدن دربرابر افکار عامه زورمندتر وغالب تر باشد .

دراوان کودکی پیوسته بااین عبارت بمن پند میدادند « همیشه راستگو باش مگر وقتی که از چیزی بترسی » . اما من نمیتوانم این استثناء را جایز بدانم زیرا باید برترس غلبه کرد نه تنها درعمل بلکه درشعور و نه تنها درشعور عاطفی بلکه در لاشعور هم بایــد برآن مسلط گشت . غلبه ظاهری محض بر ترس کــه موجب ترضیه عرف اریستوکراسی است ترس را رها میکند که در نهانی بعمل بپردازد و عکس ــ العمل های زشت پیچیده کــه مردم نمیدانند نتیجه ترس است تولید نماید . من از « صدمه بمب » کــه ربط آن باترس واضح وآشکار است دراینجا نمیخواهم چیزی

بگوییم . بلکه بطور کلی از سلسله زجر وستم و جوری که طبقه فرمانروا برای حفظ قدرت ونفوذ خودبآن متشبث میشوند بحث‌میکنم . وقتیکه اخیراً یك‌افسر انگلیسی درشانگهای فرمان دادکه یکعده محصل چینی بی‌اسلحه را بدون خبر ازپشت بگلوله ببندند بدیهی است این عمل ناشی از ترس او بوده است حال او کاملاً مانند حال یك سرباز فراری ازجنگ است اما اریستوکراسی های نظامی انقدرها باهوش نیست که پی ببرد منشأ اینگونه اعمال در روحیات است و آنان خیال میکنند اینکارها نشانه عزم وروح درست است .

ازنظر روانشناسی و فیزیولوژی ترس و خشم دو حسی هستند کاملاً متشابه ؛ مردی که خشمگین میشود فاقد نوع عالی شجاعت است ، قساوتی که درموقع ازمیان برداشتن طغیان سیاه پوستان و شورش یاغیان کمونیست و جنبش های دیگری که اریستوکراسی را تهدید کند بظهور و بروز میآید زاده جبن است و سزاوار همان تحقیری است که عادةً درباره صورتهای بارزتر این رذیله روا میدارند بعقیده من میتوان مردان وزنان عادی را طوری تربیت کرد که قادر شوند بدون خوف وهراس زندگی کنند . تابحال فقط عده کمی از دلاوران وقدیسین توانسته اند بچنین وضعی زندگانی کنند امابابد دانست دیگران هم اگر راهنما پیدا کنند میتوانند زندگانی خودرا باینصورت درآورند .

برای حصول شجاعت که از راه منع ترس نباشد باید یکعده عوامل باهم جمع شود و ما در این موضوع از کم اهمیت ترین آنها شروع میکنیم : تندرستی و مایه و نیروی حیات اگرهم ضروری نباشد معذلك خیلی مؤید شجاعت است تمرین ومهارت درهنگام خطر بسیار پسندیده است لکن وقتی که ما شجاعت را از جنبه عمومی آن مورد مطالعه قرار دهیم نه از جنبه های خاص بیك چیز های مهمتر و اساسی تری احتیاج پیدا میکنیم یعنی محتاج هستیم که اصل رعایت شخص خود(self respect)و نظر غیرشخصی بزندگانی را باهم ترکیب کنیم .

اکنون ازاصل رعایت شخص خود شروع میکنیم . بعضی اشخاص روی ادراك ندای باطن خود زندگی میکنند درصورتیکه بعضی دیگر فقط آینه تمام نمای

احساس‌ها و گفتارهای همسایگان واطرافیان خود میباشند این طبقه ازمردم هرگز ممکن نیست دارای شجاعت حقیقی گردند : اینان ازتمجید وخوش آمد اشخاص نسبت بخود بی‌نیاز نیستند و همیشه بیم این را دارند کـه مبادا آنرا از دست دهند . تعلیم « فروتنی وافتادگی » کـه چنانکه گذشت میباید مطلوب بنظر آید وسیله ایجاد صورت مسخ شده همین رذیله است « فروتنی وافتادگی » اصل رعایت شخص خودرا پایمال میسازد اما میل احترام و توجه بـدیگران را از میان نمیبرد فقط این حالت یعنی فروتنی وشکسته نفسی ظاهری را برای تحصیل عزّت واعتبار وسیله قرارمیدهد واین باعث ریا و تلبیس و افساد غریزه است . بکودکان خضوع و افتادگی بی‌جهت میاموزند این کودکان وقتی که بزرگ شدند این رفتار را از دیگران میخواهند . میگویند کسانی‌که یادگرفته‌اند چگونه باید خاضع ومطیع بود فقط همانها میدانند چگونه باید فرمان داد . آنچه راکـه من نشان میدهم اینستکه هیچکس نباید یاد بگیرد که چگونه اطاعت کند و هیچکس نباید برای فرمان دادن تلاش کند . البته مقصود من این نیست کـه درموارد همکاری اجتماعی پیشوایانی وجود نداشته باشد بلکه منظور من اینست کـه سلطه و قدرت این پیشوایان باید نظیر قدرت و نفوذ سردسته‌های بازی فوتبال باشدکه افراد بارغبت ومیل تمام برای رسیدن بمقصد مشترك خودمطیع فرمان‌آنان میباشند . مقاصدما باید ازخود ما وبرای خودما باشد نه‌اینکه ازخارج بما تحمیل شده باشد ومقاصد ماهم نباید هرگز اجباراً بر دیگران تحمیل شود مقصود من ازاینکه میگویم هیچکس نباید فرمان بدهد و هیچکس هم نباید اطاعت کند همین است .

در اینجا چیز دیگری برای عالی‌ترین شجاعت لازم است وآن چیزی‌است که من اکنون آنرا بعنوان « نظری برحیات غیر شخصی » خواندم . مردی که تمام بیم‌و امیدش در اطراف شخص خودش دور میزند نمی‌تواند بامتانت وخونسردی با مرگ روبرو شود زیرا مرگ تمام عالم عواطف و احساسات او را نیست ونابود میسازد در این‌جا بار دیگر با سنتی روبرو میشویم که مارا سخت وادار میسازد طریق آسان و ارزان منع را بگیریم : یعنی اینکه برقدیس واجب است که بیاموزد چگونه ترك

نفس کند و بدن را ریاضت دهد و از لذت‌های غریزی چشم بپوشد البته می توان اینها را عمل کرد اما نتایج خوبی دربر ندارد قدیس معتکف در جائی که لذات را برخود حرام سازد البته خیلی آسان‌تر است که بر دیگران نیز حرام بداند اما حسد درنهان پافشاری میکند و اورا باین عقیده میرساند که تحمل رنج انسان را علومقام میدهد پس تحمیل آن برمردم مشروع میباشد و این موضوع ارزش اشیاء رامعکوس ودگرگون میسازد: هرچه که خوب است بنظر بد می‌آید وهرچه که بد است خوب جلوه میکند. منشأ تمام مضرات اینست که ما زندگی خوش را ازراه اطاعت اوامر سلبی و منفی میجوئیم نه از راه توسعه و پرورش تمایلات طبیعی و غریزی. بعض چیزها در سرشت انسانی وجود دارد که مارا بدون تلاش و کوشش بماوراء وجودخود هدایت میکند عمومی ترین آن محبت است خصوصاً محبت پدری است که در بعضی مردم بقدری جنبه عام پیدا میکندکه حتی تمام جنس بشررا مشمول مینماید، دیگر معرفت است. دلیلی نیست که فرض کنیم کالیلیو عاشق خیر ونیکوکاری بود معذلك این شخص در زندگانی مقصدی داشت که مرگ هم آنرا از بین نبرد یکی دیگر هنر است لکن درحقیقت انسان هرنوع علاقه ای بچیزی خارج از محیط جسم خود پیدا کند حیاتش بهمان اندازه جنبه غیر خصوصی و غیر شخصی حاصل میکند ولو اینکه این امر بنظر بعضی اشخاص تناقض باشد یك مردی که دائره اهتمامش روشن و وسیع باشد بقدر آن تیره بخت مالیخولیائی که دائره اهتمامش فقط درحدود درد و رنج مخصوص خودش میباشد ترك زندگی برایش سخت و دشوار نیست و از اینجا شجاعت کامل در مردی یافت میشود که اهتمام او متعدد است و احساس میکند باینکه وجود او جزء کوچکی از دنیاست نه برای تحقیر خودش بلکه برای بالا بردن ارزش ماوراء خودش واین احساس وقتی حادث میشود که غریزه ازاد وهوش فعال باشد از اتحاد این دوعامل، جامع بودن نظر، رشد ونمو پیدامیکند بطوریکه شخص فرو رفته در شهوات ومرد زاهد هردو از آن بی خبر وعاری هستند ودریك چنین نظر جامع مرگ شخص امر ناقابل وبی اهمیتی تلقی میشود این چنین شجاعتی سلبی ومنع کردنی نیست بلکه ایجابی وغریزی است و شجاعت بدین معنی

ایجابی است که من آنرا باعتبار عناصر اساسی درسجایای کامل مینگرم .

حساسیّت که درفهرست ماصفت سوم میباشد بیك معنی اصلاحی شجاعت صرف است . رفتار شجاعت آمیز برای مردی که عاجز از درك خطرها میباشد سهلتر است ولکن اینگونه شجاعت ممکن است غالباً احمقانه باشد مانمی توانیم بهیچ یك از طریقه‌های عمل که تابع جهل یافراموشکاری باشد رضایت دهیم : زیرا اساس آنچه که مطلوب است رسیدن باقصی حد ممکن معرفت ادراك میباشد وقتی که سخن از ناحیه عرفان میرود هوش نیزملازم آنست حساسیّت بمفهومی که من از این لفظ قصد میکنم متعلق بعواطف است . تعریف نظری و تئوری صرف آن این خواهد بود که شخص وقتی از ناحیه عاطفه حساس است که محرکات و منبهات متعددی عواطف او را تولید و تحریك نماید و لکن از نظر کلی لازم نمیآید کــه صفتی نیك باشد اگر بنــابود حساسیّت نیك باشد آنوقت لازم میآید که عکس‌العمل عـاطفی بیك مفهومی مناسب و مقتضی باشد : وحال آنکه آنچه که مطلوب است شدت عاطفه نیست . آن صفتی که مقصود من است آنستکه انسان چه ازجنبه خوشی ویا جنبه رنج بوسیله بسیاری چیزها یا چیزهای صواب متأثر گردد ومن سعی میکنم شرح دهم که چیزهای صواب چیست نخستین قدمی که بیشتر کودکان در حوالی‌سن پنج سالگی خود برمی دارند عبارت از اینست که ازلذت های حسی صرف مانند خوراك و گرمی بماوراٌ آن یعنی لذت‌های ناشی از محاسن اجتماعی انتقال می‌یابند این سرور ولذت بمجرد اینکه بوجـود آمد بسرعت توسعه ونمو پیدامی کند : هر کودکی تمجید وستایش را دوست می دارد و از سرزنش ونکوهش اکراه ونفرت دارد عادةً رغبت شخص دراینکه مردم او رانیك بدانند یکی از محرکات نافذ و مسلط است و در سراسر زندگانی باقی خواهد بود و آن واقعاً ازجهت اینکه چون محرکی برای رفتار پسندیده و بسان مانعی در برابر افعال زشت است ارزش بسیاری دارد و اگر ما درتحسین‌ها وتمجیدهای خود داناتر و عاقلتر بودیم سود و ارزش آن خیلی بیشترمیشد اما تا وقتی که آن عده پهلوانان و قهرمانانی بیش ازهمه مورد مدح وستایش قرار میگیرند که عده کثیرتری ازمردم را کشته اند ، حب‌تحسین وتمجید نمیتواند بتنهائی برای حیات نیك کافی باشد .

مرحله‌دوم در نشوء و نماء نوع مطلوب حساسیت رأفت است اینجا یك رأفت و همدردی طبیعی محض وجود دارد : مانند گریستن کودك در موقعی که برادر یا خواهرش گریه می کند . من گمان می کنم این حال زمینه نشو و نماهای دیگری را در این راه آماده میسازد . دو توسعه‌ای که لازم میباشد عبارتند اول ازحس رأفت حتی وقتی که آن رنجور و آزرده مورد محبت خاصی نباشد دوم حس‌رأفت درموقع اطلاع یافتن ازحدوث مصیبت ولواینکه مشهود نباشد . این توسعه دومی تاحد زیادی وابسته بهوش است و این نه تنها ممکن است فقط تاحدود رأفت با مصیبت که بطور روشن وموثر بهمان کیفیت داستان‌های خوب تصویر شده است برود بلکه ممکن‌است ازطرف دیگر بحدی‌برود که انسان بوسیله احصائیات(۱) بتواند تحت تحریك‌عواطف درآید . این‌استعداد بررأفت مطلق همانقدر که کم است بهمان‌اندازه‌هم مهم‌میباشد . تقریباً هرانسانی‌همینکه ببیند دوستدار خود بمرض سرطان گرفتار شده است دچار تأثرعمیقی می گردد . اکثرمردم وقتی که دربیمارستان‌ها درد ورنج بیمارانی را که نمی‌شناسند می‌بینند متأثر میشدند . باوجود این وقتی که آنان میخوانند که نسبت تعداد افراد مرده از سرطان چنین وچنان است تأثرشان عادةً فقط روی ترس شخصی موقتی است از این جهت که مبادا خودشان یا عزیزانشان باین بیماری دچار شوند همین‌حال در موقع جنگ صدق میکند : مردم وقتی که اعضاءِ بدن پسر یا برادرشان قطعه قطعه شود جنگ را هولناك و وحشت‌آور می‌دانند اما جائی که اعضاءِ یك میلیون‌مردم باید قطعه‌قطعه شود آنرا دیگر یك میلیون مرتبه هولناك‌تر نمی‌دانند . یك مردی که در معاملات و روابط شخصی خود با اشخاص سر تا پا شفقت و موافقت بوده است ممکن است درآمد خود را از اغوا و تحریك بجنگ و یا ازشکنجه‌دادن اطفال در کشورهای (عقب‌مانده) تأمین کند . تمام این ظواهری که مأنوس ماست مربوط است باینکه یك‌محرك فکری محض حس‌رأفت را دربیشترمردم برنیانگیخته است و اگر علاج این حال امکان یابد بدیها و زشتیهای جهان نو بنسبت عظیمی از میان خواهد رفت علم قدرت و توانائی ما را برای تأثیر در حیات ملت‌های دور دست

---

(۱) Statistics.

بسیار افزون ساخته است بدون اینکه برمیزان رأفت ما در بارهٔ آنان بیفزاید فرض
کنید شما در شرکتی که در شانگهای پنبه فراهم می کند صاحب سهم باشید شما
ممکن است یك مرد کاسبی باشید که برای بکارانداختن سرمایه غیر از اینکه در امر
مشاوره مالی وارد شوید کار دیگری نمی کنید در اینصورت نه شانگهای و نه پنبه
هیچیك مورد علاقهٔ شما نیست فقط بآنچه که علاقه دارید سهم خودتان است از
منافع ، با وجود این شما جزئی از قوه‌ای میشوید که کشتار مردم بیگناه را رهبری
می کند و اگر کودکان چینی بکار های سخت خطرناك و غیر طبیعی مجبور نمیشدند
منافع سهم شما ازمیان میرفت البته شما اهمیت نمیدهید زیرا هرگز آن کودکان را
ندیده اید انگیزه فکری هم دربین نبوده است که شما را تکان دهد این است علت
اساسی اینکه چرا استثمار صنعتی اینقدر سخت دل و بیرحم است و چرا ظلم و ستم بر
نژاد های مغلوب تجویز میشود . البته تربیتی که نتیجه اش بوجود آوردن حساسیت
دربرابر انگیزه های فکری باشد اینگونه چیزها را محال و ممتنع میسازد .

حساسیّت معرفتی Cognitive sensitivenous که باید آنراهم مشمول بحث
قرار داد تقریباً همان عادت مشاهده است که ارتباط و بستگی آن با هوش بنظر طبیعی
میآید اما حساسیّت جمال Aesthetic Sensitivenous یکعده مسائل را پیش میآورد
که من نمیخواهم دراین مرحله وارد بحث آن شوم ولذا من بصفت آخرین از چهار
صفتی که شماره بندی کرده‌ام یعنی هوش میپردازم .

یکی ازبزرگترین عیوب اخلاق تقلیدی عبارت است از اینکه هوش را کمتر
ازمقام واقعی آن قدر و منزلت نهاده‌اند یونان این خطا را مرتکب نشد لکن کلیسا
مردم را هدایت باین اعتقاد کرد که سوای فضیلت هیچ چیز دیگر قابل اهمیت نیست
و فضیلت هم درنظر آنان عبارت بود از احتراز ازفهرست مخصوص اعمالی که بر آنها
عنوان « گناه » داده شده بود مادام که این روش برقرار است محال است بتوان مردم
را وادار کرد که بفهمند هوش بیش ازفضیلت تصنعی و اصطلاحی و قرار دادی عامل
خیراست . وقتی که من ازهوش گفتگو میکنم هر دوهم معرفت و هم قابلیت دریافت
آنرا نیز بدان ضمیمه میکنم واین دو در واقع رابطه محکمی باهم دارند اشخاص بزرگ

و بالغین جاهل قابل تعلیم نیستند مثلاً از قبول آنچه که علم در موضوعاتی از قبیل بهداشت و تغذیه میگوید کاملاً عاجزند هرقدر که مرد بیشتر مطلب آموخته باشد کسب دانش و ازدیاد آن برای او بیشتر آسان میشود و این فرض هم هست که تعلم او با روحی نبوده است که منجر بتصدیق بدون چون وچرا شود . مردم نادان هر گز بتغییر عادات عقلی خود مجبور نشده‌اند وچنان جمود پیدا کرده‌اند که راه ورسمشان تغییرناپذیر گردیده است تنها موضوع این نیست که آنان درجائی که باید شك و تردید کنند زود باور و ساده لوح میشوند بلکه درجائی هم که باید باور کنند دیر باور و شکاك میگردند شکی نیست که کلمه «هوش» مخصوصاً بقابلیت و استعداد برای تحصیل معرفت بیشتر دلالت دارد تا معرفتی که قبلاً بدست آمده است . لکن من عقیده ندارم که این استعداد جز با تمرین بوسیله دیگری حاصل شود و حال آن همچون حال استعداد و قابلیت پیانو زن و بند باز (اکروبات) ماهر میباشد البته امکان دارد که معلومات را بطریقی که هوش را پرورش ندهد بدست داد و این نه تنها امکان دارد بلکه هم آسان است وهم شایع . اما من عقیده ندارم که تربیت هوش بدون بخشیدن معلومات یا بهرحال بدون تهیه اسباب تحصیل معرفت امکان داشته باشد . و بدون هوش ممکن نیست جهان تازه مرکب ما باقی و بر قرار باشد تا چه رسد باینکه ترقی و پیشرفت هم بکند بنابر این من رشد و نمودادن هوش را یکی ازبزرگترین مقاصد تربیت میدانم این سخن شاید خیلی عادی بنظر آید اما در واقع اینطور نیست . میل تلقین بدانش آموزان که چه عقائدی صحیح ومعتبر است غالباً مربیان را وادار کرده است که نسبت به تربیت هوش بی اعتنا و بی اهتمام باشند برای روشن شدن مطلب لازم است که هوش را دقیق تر تعریف کنیم تا اینکه برای ما مکشوف شود که عادات عقلی لازمه آن کدام است برای این مقصود من فقط استعداد تحصیل معرفت را مورد نظر قرارخواهم داد نه معرفت موجود فعلی را که باید حقاً درضمن تعریف هوش قرار گیرد .

اساس عزیزی حیات عقلی حس کنجکاوی است که بصورت ابتدائی خود درمیان حیوانات دیده میشود هوش طالب یك حس کنجکاوی زیرکانه است لکن باید از نوع

معین باشد . نوعی که دهقانان مجاور را و ادارمی کند پس از فرا گرفتن تاریکی کوشش نمایند از خلال پرده ها بدقت نگاه کنند ارزش بسیار ندارد انتشار غیبت و سخن چینی منبعث از علاقه مندی بکنجکاوی و کسب اطلاع نیست بلکه ناشی از خباثت و بد خواهی است هرگز نمی بینیم کسی که زبان بغیبت از دیگران میگشاید خصائل نهانی یك نفر را ذکر کند بلکه فقط از عیوب نهانی اوسخن میگوید و لذا اغلب غیبت‌ها نادرست است و مردم از تصدیق کردن آنها احتیاط میکنند لکن آن کنجکاوی که اسمش با معنایش صدق کند منبعث ازعلاقه داشتن واقعی بکسب اطلاع و معرفت است . شما میتوانید این انگیزه را در صورت معتدل خالص خود در گربه ببینید که چگونه همینکه باطاق ناشناس و بیگانه آورده میشود همه کوشه‌ها و اطراف آنجا و یك یك اثاث اطاق را بو میکند . این حال همچنین در اطفال هم می‌بینند که وقتی درجعبه یا گنجه ای که اطفال همیشه آنرا معمولاً بسته دیده‌اند گشوده میشود چگونه با اشتیاق تمام بآن میپردازند . حیوانات ، آلات و افزارها ، طوفان های توام با رعد و انواع کارهای دستی حس کنجکاوی اطفال را برمی انگیزد ، تشنگی آنان برای کسب اطلاع و معرفت طوری است که هوشمندترین اشخاص بالغ را شرمسار میسازد این انگیزه بتناسب با افزایش سنین عمر ضعیف وضعیف ترمی گردد تا اینکه عاقبت بجائی میرسد که آنچه نا مأنوس است موجب نفرت و بیزاری میشود بدون اینکه کمترین رغبتی بکسب اطلاعات ومعرفت درباره آن وجود داشته باشد . اینست آن مرحله‌ای که مردم اظهار میکنند «کشور روبویرانی سیرمیکند» و « امورمانند دوره آغاز جوانی من نیست » درصورتیکه آنچه که بهمان‌حال نمانده وبمنوال دوره گذشته او نیست حس کنجکاوی شخص گوینده این عبارت است . با زوال حس کنجکاوی مامیتوانیم هوش‌فعال راهم زوال یافته تصورکنیم با اینکه ازشدت وسعت‌حس کنجکاوی پس از دوره طفولیت کم میشود اما ممکن است مدت طولانی از لحاظ کیفیت خوب تر و بهتر گردد . کنجکاوی در باره قضایای عمومی سطح هوش را بالاتر نشان میدهد تا

کنجکاوی درباره وقایع معینی : بطور کلی هرقدر رتبه عمومیت و کلیت بالاتر رود مقدار هوش مستلزم آن بیشتر میشود (معذلك این قاعده را نباید خیلی موکد و بی کم و کاست دانست) آن کنجکاوی که ازمنافع شخصی خارج وجداست دلالت داردبراینکه توسعه‌اش بزرگتراست از کنجکاوی که مثلاً مربوط است بموارد تحصیل غذا . گربه هم که در اطاقی که تازه وارد شده بو میکشد تا اندازه‌ای مانند متفحص علمی خالی ازمقصود نیست ولکن احتمال اینست که میخواهد بداند آیا درآن حوالی موشهائی پیدامیشوند یانه . شاید کاملاً درست نباشد که بگوئیم کنجکاوی و کسب اطلاع وقتی ببهترین وجه است که خالی ازطمع وغرض باشد امانسبةً موقعی بهتراست که درارتباط با اغراض و علائق دیگری غیر واضح و غیر مستقیم است ولکن فقط بوسیله درجه معینی از هوش قابل کشف میباشد . هر چند که قصد رسیدن باین نقطه و قرار یافتن درآن برای ما ضرورتی ندارد .

کنجکاوی وقتی با رور میشود که با اسلوب فنی برای تحصیل معرفت توام گردد . همچنین عادت کردن بمشاهده وعقیده داشتن بامکان کسب معرفت وشکیبائی و جدوجهد هم لازم است . هرگاه زمینه کنجکاوی پیدا شود و تربیت فکری مناسبی در دسترس باشد این چیزها خود بخود نشو ونما حاصل میکنند اما تا وقتی که حیات فکری مافقط جزئی ازفعالیت ما میباشد و تا وقتی که کنجکاوی باهوسهای دیگر ما بطور مدام تصادم پیدا میکند ناچار بفضائل فکری معینی از قبیل روشن بودن ذهن نیازمند میشویم .

عادت و شهوت ما را نفوذ ناپذیر ساخته است و نمیگذارد حقائق تازه در ما رخنه‌کند . ما می‌بینیم سخت است ازآنچه‌که سالیانی چند بدان عقیده واثق داشته‌ایم و از آنچه که ما را موظف برعایت جانب خود یا هرگونه شهوت اساسی دیگری کرده است سلب عقیده کنیم . روشن ساختن ذهن باید یکی ازجمله صفاتی باشد که تربیت ایجاد آن راهدف خود قرار دهد عجالةً امروزه تحقق این امر خیلی محدود

میباشد و این مطلب در روزنامه دیلی هرالد مورخ ۳۱ جولای ۱۹۲۵ بعبارت زیر تشریح شده است .

یك هیئت مخصوص مأمور رسیدگی بادعائی گردید مبنی بر اینکه آموزگاران دبستانهای ناحیه بوتل Bootle ذهن اطفال را خراب میکنند آن هیئت نتیجه تحقیقات خود را بشورای ناحیه بوتل گزارش داد . هیئت مزبور اظهار نظر کرد که این ادعا درست است اما شورا کلمه « درست است » را برداشت و بجای آن اینطور اعلام کرد که این ادعا میرساند و مدلل میسازد که چنین رسیدگی و تحقیقی بیجا و بی‌منطق نیست بنابر این دستوری از هیئت صادر گردید و مورد تصویب شوراهم قرار گرفت مبنی بر اینکه در آینده آموزگارانی که بکار گمارده میشوند باید متعهد شوند که دانش آموزان را بتکریم و تعظیم در برابر خدا و مذهب و باحترام در برابر مؤسسات مدنی و مذهبی کشور معتاد سازند .

بهرحال در ناحیه بوتل موضوع بازشدن ذهن در کار نیست امید است که شورای آنجا بزودی نمایندگانی بنواحی (دیتون) و (تنسی) برای برپا کردن بهترین اسلوب و متد جهة انجام برنامه شان گسیل دارد ولکن شاید آنهم ضرور نباشد . زیرا از آن جمله سازی و رعایت کلمات در ابراز تصمیم اینطور بنظر میآید که ناحیه بوتل مثل اینست که درمخالفت با روشن شدن افکار هیچگونه دستوری لازم ندارد .

شجاعت همانطور که برای رشادت و پهلوانی جسمی ضروراست برای صحت فکرهم ضرورت دارد . مجهول بودن جهان حقیقی خیلی بیش از آنست که ماميل‌داریم درباره آن فکر کنیم . ما از نخستین روز زندگی باستقراءات (Induction) نامطمئن عمل میکنیم وعادات عقلی خودرا با قوانین طبیعت اشیاء مخلوط میسازیم . تمام انواع نظام عقلی مانند مسیحیت ، و اشتراکیت (سوسیالیزم) و وطن پرستی و غیره آماده ومهیاست وبسان دارالایتام سلامتی را برای اسارت وبردگی اعطا میکنند . حیات عقلی آزاد نمیتواند انسان را مانند حیات مـذهبی در زیر بال خود گرم و آسوده و الفت

پذیر نگاه دارد . فقط عقیده است که بما شعور استراحت در کنار آتش را درموقعی که طوفان های زمستان دربیرون اطاق بشدت جریان دارد میدهد .

این برای ما مسئله‌ای پیش میآورد که تا اندازه‌ای دشوار است و آن اینست که آیا حیات نیکو تاچه حدی باید ازتوده مردم خارج وآزاد باشد من دربکار بردن جمله « عزیزه اجتماعی » تردید دارم زیرا درباره صحت آن حرفهائی هست بهرحال تفسیر آن هرچه باشد نمودهائی (Phenomena) از آن تعبیر میشود مانوس ماست ما دوست داریم با آنانی موافق باشیم که احساس میکنیم آن جماعتی را تشکیل میدهند که تعاون با آنها را شایسته میدانیم مانند خانواده مان ، همسایگانمان ، همکارانمان ، حزب سیاسی مان ، یا ملت مان . و این هم طبیعی است زیـرا ما نمیتوانیم چیزی از خوشیهـای حیات را بدون همکاری بدست آوریم بعلاوه عواطف مسری است مخصوصاً وقتی که بسیاری ازمردم یکدفعه آنرا باهم احساس کنند . مردمی که بتوانند درمیان یك جماعتی که بهیجان آمده اند حاضـر شوند و دستخوش هیجـان نشوند بسیار کم میباشند و اگرهم معارض باشند حس معارضه آنان تهییج خواهد شد و دربیشتر مردم این معارضه موقعی امکان مییابد که ازشعور جمعیت دیگری که آنان را تأئید وتصدیق کنندکمك بگیرند . بهمین جهت است که همراهی باقدیسین (Communionof Saints) این اندازه موجب آسایش وتسکین خاطر فدائیان گردید . آیا درهمکاری باجمع باید ما باین رغبت رضایت دهیم یا اینکه ازتربیت انتظار داریم در تضعیف آن بکوشد ؟ البته هردوطرف دلایلی دارندوجواب صحیح باید عبارت ازپیدا کردن نسبت عادلانه‌ای بین این دوباشد نه اینکه با اطمینان تمام یکطرف را نقض کند .

من خود تصور میکنم که میل انسان درخشنود کردن دیگران وهمکاری با آنان باید زورمند وطبیعی باشد لکن همینطورهم باید امکان این باشد که درمناسبات معین مهم مغلوب میل های دیگر گردد . هنگامی که از حساسیّت سخن میراندیم مطلوب بودن میل خشنود ساختن دیگری را مورد نظر قرار دادیم بدون آن ماها همگی

اشخاصی دهاتی منش و بی ادب خواهیم بود و هر گونه جمعیت مدنی از خانواده ببالا کلیةً محال خواهد شد . تربیت اطفال کوچك در صورتیکه رغبتی به اراء پسندیده پدران خودنشان ندهند بسیار دشوارخواهد گشت همچنین سرایت عواطف نیز درموقعی که سرایت از یك شخص عاقل بیك ابلـه نادان باشد منافع خود را خواهد بخشید ؛ لکن در حالات ترس و وحشت عمومی یاخشم وغضب البته سرایت کاملاً زیان بخش میباشد . بنا براین مسئله قابلیت تأثر بوسیله انفعالات عاطفی بهیچوجه سهل و ساده نیست حتی درموارد فکری‌هم فقط نتیجه مبهم و نا معین است . مکتشفین بزرگ ناچار بمقاومت با توده مردم و تحمل دشمنی آنان برای استقلالشان شده اند لکن سخافت اراء شخص عادی کمتر ازوقتی است که درتفکر شخصاً صاحب استقلال گردد درعالم علم هم حد اقل احترامی که رویهمرفته درباره دانشمندان مورد اعتماد بعمل میآورد مفید بشمار میرود .

من گمان میکنم مردی که در اوضاع و احوالش استثنائات خاصی وجود ندارد درحیات خود دارای یك دائره بزرگی است تحت سلطه آن چیزی که بنام « غریزه اجتماعی » نامیده میشود و یك دائر کوچکی که این غریزه درآن رخنه نمی کند . این دائر کوچك باید شامل منطقه مخصوص تخصص خود باشد .

مردی بتصورما بدمی آیدکه خود نمیتواند زنی‌راموردتحسین واعجاب قراردهد وتحسین‌واعجاب‌اووقتی‌است‌که دیگران‌آن زن‌راموردتحسین واعجاب‌قرارداده‌باشند : تصور ما اینست که درهنگام انتخاب‌همسر باید راهنمای مرد احساسات مخصوص‌خودش باشد نه انعکاس احساسات جماعت معاشرین واطرافیانش وا گرحکمیت اودرباره مردم بطورعموم موافق با حکمیت‌همسایگانش باشد چندان مهم نیست اما اگر دچار عشق ومحبت‌گردید باید هادی و راهنمای اواحساسات خاص‌خودش باشد وازاین‌قبیل حالات است که با جهات دیگری منطبق میشود . یك برزگر درمورد استعداد زمینی که باید شخصاً کشت کند باید حکمیت ونظر شخص خود را تعقیب نماید ولواینکه مقتضی

باشد حکمیت و نظر او در این باره پس از کسب اطلاع از کشاورزی علمی بوجود آید.
یك نفر عالم اقتصادی باید در مسائل پولی و مالی صاحب رأی مستقل باشد لکن یك
شخص عادی بهتر است از آراء اهل خبرت و بصیرت پیروی کند. هرجا که تخصص و
خبرگی وجود دارد استقلال رأی هم باید وجود داشته باشد اما شخص هم نباید خود را
بصورت یکنوع خارپشت در آورد و آن خارها بین او و مردم فاصله ایجاد کند مجموعه
فعالیت عادی ما باید جنبه تعاون و همکاری داشته باشد و همکاری هم باید بر اساس عزیزی
باشد، باوجود این مقتضی است که ما همگی در شئونی که بخوبی بدان معرفت داریم
توانائی تفکر درباره خودمان را یاد بگیریم و همگی هم باید این جرأت و شهامت را
بدست آوریم که بتوانیم ارائی را که مخالف آراء عامه است ولی ما آنها را مهم میدانیم
ابراز داریم تطبیق این مبادی عمومی درحالات خاص ممکن است طبیعةً دشوار باشد
ولکن در یك دنیائی که مردم آن واجد فضائلی باشند که ما در این فصل مورد
ملاحظه قرار داده ایم دشواری کمتر از آن خواهد بود که اکنون وجود دارد.
مثلاً قدیس زجر کشیده در چنین دنیائی وجود نخواهد داشت. مرد نیك دلیلی پیدا
نمیکند که خار خود را راست کند و فقط وجود خویش را احساس کند نیك بودن
نتیجه پیروی از محرکات خودش خواهد بود و با شادمانی عزیزی ترکیب خواهد
گشت. همسایگانش از او بیزار نخواهند بود زیرا از او وحشت و هراسی ندارند
بیزاری مردم از پیشاهنگان عقلی مربوط باین است که درمیان آنان ترس و وحشت
تلقین میکنند و این وحشت درمیان مردمی که کسب شجاعت کرده‌اند وجود ندارد
فقط مردی که دستخوش ترس و وحشت گردیده است ممکن است بجمعیت هائی مانند
فاشیست ملحق گردد. در دنیای دلاوران اصول زجر و تشکیلات و دستگاه شکنجه
نمیتواند وجود پیدا کند و زندگانی مرفه وخوش کمتر دربرابر غریزه مقاومت میکند
تا وضع زندگانی امروز. بوجود آمدن جهان پسندیده و باقی ماندن و استقرار
داشتن فقط بدست مردم بی باك و شجاع امکان پذیر میباشد اما هرقدر بیشتر در کار
دشوار خود توفیق یابند فرصت ومجال برای بکار رفتن شجاعت آنان کمتر خواهد بود.

اجتماعی که مرکب از مردان و زنانی باشد صاحب روح زنده و شجاعت و حساسیّت وهوش ببالاترین درجه‌ای که تربیت میتواند بوجود آورد کاملاً با اجتماعاتی که تاکنون وجود داشته است اختلاف خواهد داشت. درچنین اجتماع عده ناراضیان و تیره بختان بسیار محدود خواهد بود زیرا امروزه علت عمده نارضایتی و تیره بختی بدی بهداشت وفقر و نارضایتی حیات جنسی است که دراجتماع مزبور بسیار کمیاب خواهد شد. تقریباً میتوان سلامتی و تندرستی عمومی‌را تأمین کرد حتّی امکان دارد که دوره کهولت و پیری راهم عقب انداخت فقر از زمانی که انقلاب صنعتی برپاشد فقط ناشی از نادانی و کودنی جماعت است. حساسیّت میل مردم را بمحو آن مهیا میسازد، هوش راه را نشان میدهد وشجاعت آنان را بپذیرفتن آن راه دلالت میکند (یك شخص جبان بیشتر ترجیح میدهد که بحال بدبختی ومذلت باقی بماند و بعمل غیرعادی دست نزند) امروزه بطور کلی حیات جنسی بیشتر مردم رضایت بخش نیست یکقسمت آن مربوط بمدی وضع تربیت و یکقسمت هم بسته بزجر و آزار ازجانب زیر دستان و تسلط یافتگان است. اگر یك نسل از زنان بدون ترس جنسی بیجا و نا معقول پرورش یابند بزودی باین دوره ترس خاتمه خواهند داد.

چنین تصور شده است که تنها راه و ادار کردن زنان به (فضیلت) ترس است ولذا هم از راه حس وهم از راه فکر ترس وجبن را بآنان آموخته اند. و آن زنانی که عشق در دلشان محبوس و دربند شده است توحش و ربارا درشوهران‌خود تحریك و غرائز اطفال خویش را منحرف کرده‌اند فقط یك نسل از زنان اگر عاری از آثار ترس و وحشت بار آیند میتوانند دنیا را دگرگون کنند بدین معنی که در دنیای مزبور یك نسل کودکان عاری ازترس و هراس بار آورند نه بطور غیرطبیعی بلکه بصورت کودکانی مستقیم و صریح و کریم و مهربان و آزاد. حمیت آنان بیرحمی و رنجی را که ما دراثر تنبلی وجبن وسخت دلی وکودنی متحمل میباشیم ازمیان‌خواهد برد. تربیت است که این صفات بدرا بما میدهد و باز تربیت است که باید مخالف آن یعنی فضائل را بمابدهد. تربیت کلیدجهان نواست لکن موقع آنست که کلیات را رها کنیم و بجزئیات و تفاصیل محسوس که باید مثل اعلای مارا مجسم سازد بپردازیم.

قسمت دوم

تربیت خلق و خوی

فصل سوم

سال نخست

سال اول تولد را سابقاً از دایره تربیت بیرون بشمار میآوردند طفل شیرخوار تا وقتی که دست کم زبان باز کند و بتواند حرف بزند کاملاً بمراقبت مادر و دایه وا گذار میگردید و چنین فرض میشد که آنان بنابغریزه خود بهترمی فهمند برای طفل چه چیز خوب است و حال آنکه درحقیقت دارای چنین معرفتی نبودند. وعده کثیری از کودکان درسال اول میمردند و از بقیه هم عده بسیاری صحتشان مختل میگردید دراثر اداره بد و تمشیت ناصحیح و تدبیر غلط پایه بدی برای عادات فکری و عقلی مینهادند وفقط دراین اواخر است که بتمام این مراتب پی برده شد. مردم دخول علم را درامر دایگی و پرستاری کودك غالباً با اکراه تلقی میکردند زیرا آن را موجب اخلال انعکاس احساسات بین مادر و طفل می پنداشتند لکن باید دانست که محبت و عاطفه نمیتوانند باهم باشند پدر و مادری که کودکش را دوست میدارد آرزو دارد که آن کودك زندگانی کند ولو اینکه لازم شود دراین باره هوش را بکار برد و عاطفه را کنار بگذارد. بنابراین ماهی‌بینیم درمردمی که دارای بچه نیستند و در مردمی که مانند روسو میل دارند بچه‌های خودرا بپرورشگاهها ومؤسسه‌های نگاهداری بچه‌های سرراهی بسپارند عاطفه مزبور زیادتر ونیرومند تراست. بیشتر پدران و مادران تربیت شده اشتیاق وافر دارند که بدانند دستورهای علم دراین موضوع چیست وآن عده‌ای هم که بدون تربیت میباشند باز ازمراکز مربوط بنگاهداری کودکان کسب اطلاع

می کنند .

نتیجه آن بخوبی از کم شدن جدی نسبت تلفات اطفال شیرخوار اشکارمیشود .
دلایلی هست که مارا باین فکر می‌اندازد که دراثر توجه و مهارت کافی میتوان از
مرگ اطفاك شیر خوار جداً جلوگیری کرد تا جائی که تعداد تلفات آنان بسیار کم
گردد نه تنها تعداد تلفات بسیار کم گردد بلکه آنهائی هم که باقی میمانند ازلحاظ
عقل و جسم سالم تر باشند .

بحث دقیق درمسائل مخصوص بتندرستی ازحوصله این کتاب خارج است وباید
آن را برای کسانی گذاشت که در پزشگی کارمیکنند و تماس من بآنان در جائی
است که دارای اهمیت روحی باشد . لکن تشخیص بین امرجسمی وعقلی درسال اول
زندگانی دشوار و متعذراست . بعلاوه مربی درسالهای بعدهم می‌بیند بعلت خطاهای
فیزیولوژیکی دستش برای اداره وتمشیت امور بچه بسته شده است ولذا مامیتوانیم
کاملاً ازتعرض بمسائلی که حقاً مربوط بمانیست دوری بجوئیم .

طفل نوزاد دارای انعکاسات وغرائز است اما فاقد عادات میباشد و هرگونه
عاداتی هم که در رحم پیدا کرده باشد در اوضاع و احوال پس از ولادت او بیفائده
است . حتی بعض اوقات تنفس راهم باید بنوزاد یاد داد برخی اطفال هم چون آنرا
بسرعت لازم یاد نمیگیرند میمیرند تنها غریزه‌ای که درآنجا وجود دارد وخوب رشد
کرده است غریزه مکیدن پستان و شیر خوردن است در اوقاتی که بمکیدن مشغول
میشود بامحیط تازه خودهم مانوس میگردد لکن بقیه اوقات بیداری او دریك حال
گیجی مبهم میگذرد و فقط هنگام خواب که قسمت بیشتر بیست و چهار ساعت را
فرامی گیرد از این حال رهامی گردد پس از دو هفته تمام این اوضاع و احوال تغییر
میکند طفل ازتجاربی که بطور منظم درظرف دوهفته مکرر واقع شده است توقعاتی
پیدامیکند و دراین وقت محافظ میشود شاید محافظ بودن او ازهرزمان بعدی دیگری
کاملتر و زیادتر باشد از هرتغییری در آنچه که اُنس گرفته است نفرت دارد . اگر

بتواند سخن بگوید چنین خواهد گفت « آیاشما خیال میکنید که من عادات دوره عمر خود را دراین موقع از زندگانی تغییر میدهم ؟ » سرعتی که طفل شیرخوار در کسب عادات بکار میبرد شگفت آوراست . کسب هرگونه عادت بدسدی در برابر کسب عادات خوب دراوایل کودکی خواهد بود بهمین جهت‌است که تکوین عادات دراوایل کودکی اینقدرمهم بشمار میرودچه‌اگر عادتهای‌اولی نیك باشد در آینده از تشویش‌های بیپایان‌نجات خواهیم یافت بعلاوه عاداتی‌که درآغازعمرکسب شود در دوره‌های بعدی زندگانی کاملاً بسان غرائز خواهند بود و بهمان اندازه موثر و مسلط میباشند و عادات منافی آن که بعدها کسب شود ممکن نیست بآن درجه از تأثیر وتسلط برسند. همچنین بنا باین دلیل موضوع عادات نخستین باید مورد توجه کامل واقع شود .

وقتی که ما موضوع تکوین عادت را درطفل مورد مداقه قرار میدهیم دوچیز نظر ما را جلب میکنند اول آن واهم آن تندرستی است و دوم خلق وخوی میباشد . ما میل داریم که بچه ، انسانی شود محبوب مردم و بتواند در مبارزه زندگانی کامیاب گردد . خوشبختانه تندرسی وخلق‌وخوی نیزمتوجه همین راه است : هرچه که برای یکی ازآنها خوب است برای دیگری نیزخوب‌است وآنچه که دراین کتاب خصوصاً مورد علاقه ماست موضوع خلق‌وخوی است لکن تندرستی محتاج بهمان ممارستی است که خلق و خوی احتیاج دارد . باین ترتیب ما دیگر باین اشکال که بین جنایت کار تندرست و صالح بیمار کدام یك را اختیار کنیم مواجه نیستیم .

امروزه هرمادر تربیت شده‌ای بحقائق ساده‌ای درموردبچه داری معرفت دارد و مثلاً میداند که مقید بودن بتغذیه طفل در فاصله های منظم نه هرگاه که گریه کند چقدر مهم است این قید از این جهت پیداشده است که برای هضم غذای طفل سودمند تراست و همین خود کافی ترین و کاملترین دلیل بشمار میرود . بعلاوه از نظر تربیت اخلاقی‌هم مطلوب میباشدزیرا کودك شیرخوار خیلی بیش ازآنچه که اشخاص بالغ و بزرگ تصورمیکنند محیل ومکارهستند و این کودکان وقتی که ببینند گریه

کردن نتایج خیلی مطلوب‌تری ببار میآورد البته همان روش را بکار میبندند . و بعداً همینکه ببینند عادت شکوه و زاری بجای اینکه آنان را مشمول نوازش کند منفور میسازد تعجب وتکدر را پیشه میکنند ودنیا بچشم آنان سرد وخشک و بیروح میآید . و دخترانی ازاین نوع اگر طوری رشد کنند که بصورت زنان دلپذیر و ناز پرورده درآیند و دراین مرحله هم وقتی که بدخلقی کنند باز ازنوازش بهره‌مندگردند البته آن تربیت بد که درطفولیت شروع شده است شدید تر خواهد شد همین حال در مورد رجال ثروتمند هم صدق میکنند . مگرآنکه درموقع طفولیت متد و اسلوب صحیحی بکار رفته باشد وگرنه مردم در دوره‌های زندگانی بعدی بنا بمیزان قوه خود یا ناراضی خواهند بود یاحریص وخسیس موقع صحیح ومناسب که لازم میآید بتربیت اخلاقی شروع شود درست همان لحظه تولد است زیرا در این وقت است که میتوان بدون انتظار یأس بکار شروع کرد اما اگر تربیت پس از این زمان شروع گردد آنوقت مجبور میشویم که با عادات مخالف مبارزه کنیم درنتیجه هر کس که دراین موقع بامر تربیت مشغول میشود مورد نفرت وعدم رضایت قرار خواهد گرفت .

درمعامله با کودك شیرخوار باید تعادلی بین اهمال واغماض وجود داشته باشد . هرچه که برای تندرستی و حفظ سلامتی ضرورت دارد باید عمل شود . وقتی طفل از وزش بادمتالم میشود باید او را کنار برد همچنین باید او راخشک وگرم نگاهداشت . اما اگر بی جهت و بدون علت محسوس گریه میکند باید اورا بحال خود گذاشت که هرقدر میخواهد فریاد کندو اگرغیر ازاین رفتار شود بزودی بصورت حاکم مستبدی درمیآید . در مواقعی هم که مقتضی است بدوتوجه شود نباید افـراط کرد بلکه باید دائره عمل باندازه احتیاج و ضرورت باشد و دراظهار عواطف زیاد روی نشود . هرگز نباید طفل را درهیچیك از مراحل زندگی بصورت یك اسباب بازی در آورد و تمام توجه و علاقه ما بتربیت او مثلاً چیزی بیش ازتوجه وعلاقه ما بتربیت توله سگمان باشد بلکه باید ازهمان آغاز امر او را بانظر بسیار جدی وبا نظری که این طفل فردا

بالغ خواهد شد بنگریم . عاداتی که در سن بلوغ قابل اغماض نیست . ممکن است کاملا در دوره طفولیت دلپذیر و مطبوع باشد . البته طبعاً ممکن نیست طفل دارای عادت‌های اشخاص بالغ باشد لکن ما باید از هرچیزی‌که سد راه اکتساب این عادات میشود دوری بجوئیم . گذشته از این ما باید « حس مهم شمردن وجود خود » را که تجارب بعدی آنرا آزرده میسازد و بهر حال مطابق با واقع نیست در طفل بر قرار کنیم .

اشکال در تربیت کودکان شیرخوار بیشتر راجع بلزوم تعادل دقیق درپدرومادر است . برای جلوگیری از آسیب رسیدن بصحت و تندرستی مراقبت دائم و کار زیاد ضرورت دارد این دو یعنی مراقبت دائم و کار زیاد بقدری که لازم است وجود ندارد مگر جائی که شفقت پدر و مادری نیرومند باشد . لکن همین شفقت هم وقتی که زیاده ازحد باشد چندان موافق عقل نخواهد بود و این درنزد پدر و مادر مخلص و صمیمی بسیار اهمیت دارد .

اگر مراقبت بعمل نیاید طفل این را احساس میکند و حکمیتش در باره اهمیت وجود خویش بهمان درجه ایست که پدر ومادرش احساس میکنند. درزندگانی آینده محیط اجتماعی انقدرها مشتاقانه باو نظر نخواهد کرد و عاداتی که او را اینطور خود بین ساخته است که خویش را مرکز مردم دیگر جهان بداند وی را بیأس و نا امیدی هدایت میکند و لذا نه تنها درسال نخست بلکه پس ازآنهم لازم است که پدر و مادر هنگامی که طفل احساس درد و رنج میکند نسبةً حال خوش و خالی از ملال بخود بگیرند در زمان‌های گذشته طفل شیرخوار درآن واحدهم درتنگنا و محدودیت بودهم درناز و نوازش ، اعضا و دست و پای او آزاد نبود و بیش از احتیاج لباس گرم میپوشید نشاط و فعالیت طبیعی اش سخت محدود و مقید میگردید اما ضمناً عزیز و گرامی هم بود ، آواز برایش میخواندند و می‌جنباندندش و روی زانو هاهم نوازشش میکردند بدیهی است این اعمال بسیار غلط بود زیرا آنان را بموجودات بیدست و پا وعاجز ناز پرورد تبدیل میکردند . اصول صحیح این است که : انواع فعالیت های

ذاتی طفل تشجیع و ترغیب شود اما باید از تائید درخواست و تقاضا ازغیر خود داری کرد . نگذارید بچه ببیند شما برای او تاچه حد کارمیکنید و یا چقدر بخاطر او رنج میبرید ، بگذارید هرقدر ممکن است مزه مسرت حاصل از موفقیت را در کاری که با کوشش خودانجام داده است بچشدالبته نه در مواردی‌که نسبت ببزرگتران تعدی و تحکم میکند .

مقصود ما درتربیت جدید اینست که تادیب خارجی را بکمترین حد برسانیم اما این کاریك انضباط باطنی که ازطرف خودشخص اعمال شود لازم دارد واین انضباط باطنی درسال اول تولد بسیار آسان تر ازهر زمان دیگر بدست میآید مثلاً وقتی که شمامیخواهید طفل بخوابد نباید اورا دردر شکه بگذارید وآنرا بجلو وعقب حرکت دهید همچنین نباید او را درآغوش گرفت یا حتی نباید طوری بایستید که او بتواند شمارا ببیند . اگرچنین کنید طفل ازشما میخواهد که دفعه بعدهم همان کار رابکنید درنتیجه دریك مدت کوتاه باورنکردنی خواباندن طفل کاری بسیار سخت وبی‌اندازه دشوار خواهد شد ، کاری که باید بکنید این استکه اورا گرم و خشك و راحت کنید و با احتیاط درخوابگاه قرار دهید وپس ازمراعات کمی ملاحظات او را بحال خود بگذارید ممکن است چند دقیقه بصدای گریه در آید و لکن اگر بیمار نباشد زود خاموش و آرام میشود وهمینکه بروید باوسر بزنید می‌بینید بخواب رفته است طفل با این ترتیب زود ترو بیشتر ازآن وقتی میخوابد که او را نوازش دهید ومطابق دلخواهش رفتار کنید .

بچه نوزاد همانطور که پیشتر گفتیم دارای عادات نیست بلکه فقط دارای انعکاسات وغرائز است . بنابراین دنیای او مرکب از « اشیاً » نیست برای شناسائی تأثرات مکرر لازم است و این شناسائی باید پیش ازاین باشد که تصور « شئی » در او پیدا شود بچه بزودی با احساس کردن خوابگاه احساس پستان مادر و بوی آن و صدای مادر یا دایه مانوس میشود . اما اُنس او باصورت مادر با خوابگاه کمی بعد از

آن حاصل میشود زیرا بچه نوزاد نمیداند چگونه چشم خود را میزان کند تابتواند
اشکال را بطورمشخص ببیند درضمن تکوین عادات ازطریق اشتراك و اتحاد است که
تدریجاً لامسه وباصره و شامه وسامعه باهم جمع میشود و متحد میگردد ویك شئی را
بمفهوم عادی ترکیب میکند بطوری که وقتی یك مظهری از آن پدیدار میشود بانتظار
پیداشدن مظهر دیگری منجر میگردد حتی در این مرحله‌هم طفل چندان نمیتواند
اشخاص و اشیأ را ازیکدیگر فرق دهد . یك بچه‌ای که گاهی ازبستان مادر وگاهی
از بطری و پستانك شیر خورده است تا مدتی احساساتش نسبت بمادر و پستانك متشابه
میباشد درتمام این مدت تربیت باید بوسائل‌حسی صرف باشد مسرات اوهم حسی است
واهم آن‌غذا وگرمی است وهمچنین رنج‌های اونیزحسی میباشد . عادات سلوك ناشی از
این تفحص است که چه چیز باخوشی توام است و از آن دوری میکند و چه چیز
بارنج توام است .

گریه‌کودك یکقسمت‌انعکاس‌متصل برنج است ویکقسمت‌در دنبال‌مسرت است .
وآن‌البته درآغازامرطبعاً انعکاس صرف است اماوقتی‌که واجب باشد هرقدرممکن است
از رنج‌حقیقی‌که طفل‌احساس میکند کاسته شود از توام‌شدن‌گریه طفل با نتایج مسرت
آور چاره نداریم . بنابر این بچه زود بگریه شروع میکند از این جهت که طالب
خوشی است نه از این جهت که احساس درد و رنجی میکند و این یکی از مظفریت
های اولیه هوشش میباشد . اماطفل هر اندازده کوشش‌کند نمی‌تواند بهمان شدتیکه
درموقع ابتلا بدردو رنج گریه و فریاد راه می‌اندازد گریه و فریاد کند . کوش دقیق
مادر اختلاف این دو را تشخیص میدهد واگر زن خردمندی باشد در مورد صدای
گریه ای که حاکی از درد و رنج بدن نیست تجاهل میکند . سرگرم کردن بچه
شیرخوار بوسیله جنباندن و نوازش کردن در روی زانو و امثال آن و خواندن برای
او هم‌کار اسانی است وهم مطبوع است اما بسرعت شگفت انگیزی بچه را یادمیدهد
که اینگونه سرگرمی را هرچه بیشتر طلب کند و این بزودی درخواب ضروری او
تأثیر میکند وخواب باید بجز اوقات غذاتقریباً تمام روز او را فرا گیرد بعضی ازاین

نصایح و اندرزها ممکن است انجامش بنظر سخت آید اما تجربه نشان میدهد که اینها بتندرستی و شادمانی طفل کاملاً کمك میکند .

وقتی که بنا باشد سرگرمی هائی را که اشخاص بالغ و بزرگ برای اطفال فراهم میسازند در حدود معینی باشد پس باید سرگرمی هائی که طفل بخودی خود میتواند از آن‌ها محظوظ و مسرور شود بحد اعلاء مورد تشویق و ترغیب گردد . لازم است که از همان اول طفل شیرخوار فرصت هائی برای حرکت دادن و بکار انداختن عضلات و ماهیچه‌ها داشته باشد واقعاً نمیتوان تصور کرد که چگونه پیوسته اجداد ما مدتهای متمادی در عادت پیچیدن و قنداق کردن طفل اصرار ورزیده‌اند و این نشان میدهد که حتی عواطف پدر و مادری هم نمیتوانسته است با تنبلی مقاومت کند زیرا طفلی که دست و پایش آزاد باشد البته بیشتر محتاج توجه و مراقبت است ، همینکه طفل بتواند چشم خود را میزان کند از تماشای اشیاء متحرك مخصوصاً چیزهائی که درموقع باد تموج پیدامیکند لذت میبابد ولی شماره سرگرمی های ممکن تا وقتی که بچه یاد بگیرد چگونه اشیائی را که میبیند بچنگ بگیرد کم است . بعد بلافاصله شعف بسیاری باو روی میآورد تامدتی تمرین گرفتن برای مسرت بخشیدن باو درخلال بسیاری ازساعت بیداریش کافی است . همچنین در همین مرحله است که طفل از صدای تق تق خوشحال میشود و پیش از این کیفیت نوزاد برانگشتان دست و پایش تسلط پیدامیکند . ابتدا حرکت انگشتان صرفاً انعکاسی است بعد بچه کشف میکند که میتواند هر وقت بخواهد آنها را حرکت دهد این بهمان اندازه که یك امپراطور مستعمره جوازفتح یك کشور بیگانه خوشحال میشود بچه را خوشحال میسازد انگشتان دیگر حالت بیگانگی را کنار میگذارد و جزء وجود میشوند ازاین زمان ببعد بچه قادر میشود درصورتیکه اشیاء مناسبی در دسترسش باشد با آن‌ها سرگرمی هائی برای خود پیدا کند غالب سرگرمیهای بچه کاملاً همانهائی است که تربیت او بدان احتیاج دارد البته بشرط آنکه او را ازافتادن یا بلعیدن سوزن و سنجاق یا چیزهای دیگری که بنوعی بوجود او آزار رساند جلوگیری نمائیم .

سه ماه اول تولد رویهمرفته برای طفل از بعض جهات یك دوره خالی از فرح و انبساط بشمار میرود مگر اوقاتی که ازشیر خوردن متمتع میشود هروقت راحت باشد میخوابد ، و هر وقت که بیدار است عادةً کمی نا راحت است . شادمانی آدمی بسته بظرفیت عقلی اوست لکـــن این موضوع درطفل شیر خوار کمتر از سه ماهگی بعلت نقصان تجربه و کمی تسلط برعضلات محلی ندارد بچه های حیوانات خیلی زود تر از حیات برخور دار میشوند زیرا اتکا آنها بغریزه بیشتر و بتجربه کمتراست . اما کاری که یك بچه بوسیله غریزه بتواند بکند آنقدر کم است که ازحد اقل مسرت وعلاقه چیزی بیشتر برای او فراهم نمیسازد رویهمرفته سه‌ماه اول تولد متضمن ملال خاطر و دلتنگی است . لکن این ملالت و دلتنگی هم لازم است تا اینکه طفل از خواب لذت کامل حاصل کند ، چه اگر درسر گرمی او افراط شود دیگر بقدر کافی نخواهد خوابید .

در ظرف دو یا سه ماه اول تولد بچه لبخند را یاد میگیرد و احساس او نسبت باشخاص با احساس او نسبت باشیاء فرق پیدامیکند دراین سن پیدایش علاقه بین طفل و مادر امکان می یابد وبچه ازدیدن مادر باظهار شعف وشادی قادر میشود وعملاً این شعف و شادی را ظاهر میسازد و جواب هائی که میدهد دیگر صورت حیوانی صرف را ندارد . و خیلی زود میل بستایش و تحسین در او رشد و نمومی کند ؛ این حال در پسرمن اول دفعه بطور قاطع درپنج ماهگی ظاهرشد وآن وقتی که پس ازچند دفعه کوشش توانست زنك را که تا اندازه‌ای سنگین بود از روی میز برداردو آنرا طوری قرار دهد که بصدا درآید دراین وقت بهر کس که در اطرافش بود باتبسمی ناشی از فخر و مباهات نظر میانداخت . ازاین لحظه ببعد مربی سلاح تازه‌ای بدست میآورد و آن : تحسین و سرزنش است .

این اسلحه درخلال دوره طفولیت دارای قدرت خارق‌العاده است اما بایدآن را با احتیاط کامل بکار برد در سال اول بهیچوجه نباید سرزنش را بکار برد پس از آنهم لازم است دربکار بردن‌آن نهایت دریغ داشت اماتحسین و ستایش ضررش کمتر است .

لکن آنرا هم نباید چنان بسهل و آسانی خرج کرد که ارزشش از میان برود همچنین. شایسته نیست آنرا برای تحریك فوق العاده طفل بکار برد هیچ پدر خونسردی هم نیست که درموقعی که می بیند بچه اش برای نخستین بار براه می افتد یا برای اول دفعه بزبان میآید و کلمه صحیح ومعنی داری تلفظ میکند بتواند از تحسین و تشویق خود داری کند . و بطور کلی وقتی که یك بچه پس از پافشاری وکوشش ثابت بریك امر دشواری فائق میگردد آفرین و تحسین همان پاداش مخصوص بشمار خواهد رفت بعلاوه بهتر اینست که بگذاریم طفل احساس کند که شما با تمایل او برای چیز یاد گرفتن موافقت دارید .

اما رویهمرفته تمایل بچه برای چیز یاد گرفتن بقدری زیاد است که احتیاجی نیست پدر ومادر کاری بکنند مگر فقط تهیه فرصت . به بچه فرصت رشد و نمو بدهید مساعی خود او بقیه کارها را خواهد کرد . لازم نیست خزیدن یا راه رفتن را بطفل بیاموزید یاتسلط برهریك ازعناصرعضلاتی را باو یاد بدهید. البته طبعاً ما باحرف زدن بابچه تکلم راباو یادمیدهیم اما تردید دارم که تعمددرتعلیم کلمات فایده ای داشته باشد . زیرا طفل بامشی مناسب خود چیز یادمیگیرد و اگر سعی کنیم که او را درکار خود بشتاب و اجبار اندازیم کاملاً خطا کرده ایم برای ابراز کوشش درسر تاسر زندگانی مشوق بزرگ چشیدن مزه موفقیت است پس از مواجه با دشواری ها نباید صعوبات و اشکالات آنقدر بزرگ باشد که مسبب دماغ سوختگی و رکود شود همچنین نباید اینقدرهم ناچیز و بی اهمیت باشد که موجب بذل سعی و کوشش نشود . و این قاعده اساسی ازگهواره تا گور است . ما ازراه اعمالی که خود انجام میدهیم چیزیادمیگیریم . آنچه که اشخاص بالغ میتوانند بکنند اینست که دربرابرطفل بعض کارهای ساده را که بچه میل دارد بکند انجام دهند مانند تکان دادن و بصدا در آوردن یك جغجغه (Rattle) سپس بگذارید بچه کشف کند چگونه این کاررا خودش انجام دهد . آنچه که دیگران میکنند فقط یك محرکی برای هوس های اوست وهرگز بخودی خود تربیت بشمار نمیرود .

انتظام و ترتیب در اوایل طفولیت خصوصاً درسال اول تولد منتهـای اهمیت را دارد باید از همان اول برای خواب و خوراك و تخلیه عادات منظمی بوجود آورد . بعلاوه ازلحاظ دماغی هـم بسیار مهم است کـه طفل با محیط و حـوالـی خود انس پیدا کند . زیرا که آن شناسائی را یادمیدهد و زحمت و تلاش بسیار را دور میسازد واحساس امن وآسایش وسلامتی را ایجاد میکند من گاهی فکر کرده‌ام که عقیده پیدا کردن بیك نواختی فطرت که میگویند ازمسلمات علم است کاملاً ناشی ازمیل بسلامتی و امنیت است . ما میتوانیم باپیش آمـد هائی که برای ما غیر مترقبه نباشد مقاومت کنیم لکن اگرقوانین طبیعت ناگهان تغییر یابد آنوقت مقاومت ممکن نیست و هلاك خواهیم شد. طفل شیرخوار بعلت ضعف وناتوانی احتیاج بتامین دارد و بسیار خـوشوقت خواهد شد اگر هرچه درمحیط او پیش میآید اینطـور بنظر آید که طبق قوانین تغییر نا پذیر حادث شده است بطوری که بشود آنرا پیش گوئی کرد . دوست داشتن حوادث در اواخر طفولیت بروز میکند لکن درسال اول تولد هرچیز غیرعادی موجب وحشت و هراس میشود لذا تا میتوانید نگذارید بچه احساس ترس کند اگر بیمار است و شما از آن جهت آشفته حال هستید آشفتگی خود را با نهایت دقت از او مخفی سازید مبادا این حال درنتیجه القأ باوهم سرایت کند ازهر چیز که مـوجب هیجان اومیشود دوری کنیدونگذارید طفل ببیند که شما اگر او آنطور که شایسته است نخوابد و نخورد یا تخلیه نکند اهمیت میدهید تا باین روش به حس خـود مهم شمردن (Self-Important) طفل کمك نکرده باشید و این نه تنها با سال اول تولد مطابقت ومناسبت دارد بلکه درسالهای بعد نیز منطبق میشود . هرگز نگذارید بچه تصور کند که یك عمل طبیعی ضروری مانند غذا خوردن که باید بخودی خود تمتع و لذت بشمار رود امری است مطابق میل و دلخواه شما ، و میخواهید که او این کار را برای مسرت خاطر شما انجام دهد اگر چنین کنید بچه بزودی می بیند کـه یك منبع قدرت تازه‌ای بدست آورده است و متوقع است که او را برای کاری که خودش

باید طبیعةً انجام دهد ناز و نوازش کنند . تصور نکنید که بچه برای اتخاذ این گونه روش و رفتار دارای هوش و ذکادت لازم نیست . قوای او کوچك و معلوماتش هم محدود است اما هوشش در آن مواقعی که این قوای کوچك و معلومات محدود اثری ندارد بقدر هوش اشخاص بالغ میباشد . و در دوازده ماه اول تولد بیش از هر دوازده ماه دیگری چیزیاد میگیرد و این البته برای بچه اگر دارای یك هوش بسیار فعالی نبود امکان پذیر نمیشد .

خلاصه ، با اطفال حتی با کوچکترین آنان مانند شخصی که بزودی مقام خود را در دنیا احراز خواهد کرد با احترام و توجه رفتار کنید آینده او را فدای آسایش فعلی خود نسازید همچنین او را فدای این نکنید که موضوع شعف و شادمانی خارج از اندازه شما باشد . زیرا ضرر و زیان این هردو حال یکسان است . اینجانیز مانند هر جای دیگر اگر بخواهیم راه درست بر گزینیم باید محبت و دانائی را باهم توام سازیم .

فصل چهارم

ترس

من درفصل های آینده جنبه های مختلف تربیت اخلاقی را مورد مطالعه قرار میدهم مخصوصاً ازدوسالگی تاشش سالگی باید پیش ازاینکه طفل بشش سالگی برسد تقریباً تربیت اخلاقیش کامل شده باشد باین معنی که فضائلی که درسالهای بعد مورد احتیاج او است باید بطور ذاتی وجبلی بوسیله خود پسر و دختر همچون نتیجه عادات صحیح موجود فعلی و هوس های برانگیخته ایجاد گردد . اما اگر تربیت اخلاقی اولیه مورد غفلت واقع گردد یابطرز بدیءعمل شود ناچار درسالهای بعد احتیاج بدان بسیار خواهد شد .

من فرض میکنم کـه بچه بسن دوازده ماهگی رسیده است و سالم و تردماغ میباشد و اساس یك اخلاق تادبی وانضباطی طبق سبك‌ها و متدهائی که درفصل سابق مورد بحث قرار دادیم دراو محکم گذاشته شده است .

البته بعض بچه‌ها هستند که با وجوداینکه پدر و مادرشان تمام دستورهای علم امروز را در مورد آنان بکار میبندند باز صحتشان بد است اما ما باید امید وار باشیم عده این گونه اطفال بمرور زمان بسیار کم بشود . حتی درحال حاضر نیزاگر باهمین علم فعلی بطور کامل مطابقت شود باید آمار این عده بقدری پائین بیاید که دیگر قابل توجه نباشد . من نمیخواهم بگویم که مطالعه کنیدوببینید با اطفالی که تربیت اولیه شان بد بوده است چکار باید کرد این مسئله مربوط بمعلم است نه بپدر و مادر ؛ واین کتاب هم مخصوصاً برای پدران نوشته شده است .

سال دوم تولد باید سال شعف و خوشحالی بسیار باشد راه رفتن و حـرف زدن دوفتح تازه‌ای هستند که با خود احساس آزادی و قدرت را همراه میآورند . هر روزی که میگذرد بچه دراین دو احساس مقداری پیشرفت میکند (۱) طفل قادر میشودکه

---

(۱) شاید این بیان کاملا دقیق نباشد بیشتر بچه‌ها درظاهر دوره های رکودرا میگذرانند بطوری که موجب نگرانی پدران بی‌تجربه شان میشود اما محتمل است که درطول این دوره رکود پیشرفت وترقی بصورتی باشد که بآسانی احساس و ادراك نشود .

مستقلاً ببازی بپردازد و احساس « دیدن جهان » برای او روشن تر و فزون تر از احساس مردی میشود که همه روی زمین را سیاحت کرده است . پرندگان و گلها و رودخانه ها و دریا و اتوموبیل و قطار راه آهن و کشتی همگی برای او وجد وشعف و علاقه و اشتیاق پدیدمی آورد . میل او بکنجکاوی و کسب اطلاع حدود ندارد جمله « میخواهم ببینم » یکی از جمله هائی است که اتصالاً طفل در این سن بزبان میراند دویدن آزادانه و بیقیدانه درباغ ومزرعه یا کنار دریا درخاطر او نشاط وفرحی پس ازمحدودیت دوره گهواره احداث میکند . هضم معمولاً بانیرو تر ازسال اول تولد است خوراك متنوع تر میشود و جویدن لذت تازه‌ای دارد بهمین جهات اگر ازطفل بخوبی مراقبت شود وسلامت هم باشد زندگانی بسیارشیرین خواهد بود لکن فزونی استقلال وآزادی درراه رفتن و دویدن مجال میدهد که ترس‌های تازه‌ای روی آورشود بچه نوزاد بآسانی دچارترس میشود . دکتر واتسن (۱) و خانمش چنین دریافته اند که چیزهائی که بیشتر موجب ترس بچه میشود صدا های بلند و همچنین احساسی است مبنی براینکه مبادا کسی او را پرتاب کند (۲) معذلك آن نوزاد بقدری تحت حمایت کامل قرار گرفته است که محلی برای ترس بیجا و نامعقول نیست حتی اگرهم بعلت عجز ازدفع خطر درخطرحقیقی باشد بهیچوجه ترس موردی پیدا نمیکند که دراو رخنه کند .

درجریان سال دوم و سوم تولد ترس‌های تازه‌ای نشو و نما میکنند اما باید دانست تاچه حدی بتلقین راجع میشود و تاچه حدی بغریزه مربوط است و موضوع وجود نداشتن ترس ها درسال اول تولد دلیل قاطع برعدم وجود صفات غریزی بچه نخواهد بود زیرا غریزه درهرسنی میتواند نضج بگیرد و حتی افراطی ترین پیروان فرویدهم مدعی نیستند که غریزه جنسی درهنگام تولد نضج پیدا کرده‌است بدیهی است کودکانی که میتوانند بهرطرف روان گردند بیشتر احتیاج بترس دارند تا بچه‌هائی که هنوز راه نیفتاده اند ؛ بنا براین اگر غریزه ترس ناشی از نیاز پیدا کردن بدان است جای

۱) Dr. Vatson.

(۲) « مطالعات در روحیات بچه » مجله علمی ماهیانه شماره مورخ دسامبر ۱۹۲۱ صفحه ۵۰۶ .

تعجب نخواهد بود . این مسئله از نظر تربیت اهمیت بسیار دارد اگر تمام ترس‌ها ناشی از القا باشد پس میتوان بیك وسیله ساده و آسان از آن جلوگیری کرد و آن اینست که حال ترس یا نفرت پیش بچه نشان ندهیم اگر از طرف دیگر بعض از آنها عزیزی باشد ناچار محتاج متدهای دقیق میشویم .

دکتر چارلز میچل در کتاب خود بنام « دوره بچگی حیوانات » مشاهدات و تجارب بسیاری در تائید اینکه عادةً غریزه موروثی ترس دربچه های حیوانات وجود ندارد شاهدمی آورد[1] بجز میمون ها و بعض پرندگان بچه‌های حیوانات کمترین وحتی از دشمنان قدیم نوع خود از قبیل مارها نشان نمیدهند مگر اینکه پدر و مادرشان ترسیدن از این حیوانات را بآنها یاد داده باشند . بچه های کمتر از یك سالگی هرگز ازحیوانات نمیترسند . دکتر واتسن بکودکی درچنین سنی ترسیدن از موش را یاد داد باین ترتیب که وقتی موش را بآن بچه نشان میداد در همان حین نا قوس را پشت سربچه بیکضرب بصدا درمیآورد این صدا وحشت آور بود موش هم دراثر توام شدن با آن صدا مانند صدای مزبور وحشت آور گردید لکن ظاهراً ترس غریزی از حیوانات در ماههای نخستین کاملاً بی تاثیر است همچنین ترس از تاریکی هرگز دراطفالی که وحشتناکی تاریکی بآنان تلقین نشده است دیده نمیشود . بطور مسلم در تائید این رأی است که میگوید غالب ترس‌هائی‌را که ما عادت کرده‌ایم ناشی ازغریزه بدانیم درحقیقت اکتسابی است واگر بزرگترها آنهارا ایجاد نکنند هرگز دربچه‌ها نشو و نما پیدانمیکند .

برای اینکه فروغ تازه‌ای دراین موضوع حاصل کنیم من بچه خودم را بانهایت دقت مورد مطالعه قراردادم . اما نظر باینکه نمیتوانستم همواره مرتباً اطلاع پیدا کنم که دایگان و خدمتکاران چه چیزها بآنها میگفتند لذا تفسیر و تعبیر آنچه اتفاق می‌افتاد غالباً محل‌شك بود . آنقدر که من توانستم نظر بدهم اینست که در مورد ترس درسال اول تولد وقائع و اوضاع واحوال با آراء دکتر واتسن مطابقت داشت . درسال دوم هیچگونه ترسی از حیوانات نشان ندادند فقط یکی از آن بچه‌ها تا مدتی از

---

(۱) این فقره را من از نقل قول دکتر یول بوزفیلد در کتاب او بنام (جنس و تمدن) دریافتم که در آنجا از همین نظر با حرارت دفاع‌می کند .

اسب میترسید . و ظاهراً علت آنهم مربوط باین بود که یك موقعی اسبی ناگهان شیهه کشان بطرف او تاخت آورده بود . آن دختر هنوزهم درسال دوم است ولذا من برای مطالعه درمرحله بعد ازاین سن متوجه برادرش شدم این پسر دراواخر سال دوم تولد یك دایه ای پیدا کرد که رویهمرفته جبان و ترسان بود مخصوصاً از تاریکی وحشت داشت . بچه فوراً وحشت او را کسب کرد (و ما ابتدا از این موضوع بی‌اطلاع بودیم) ازسگها وگربه هامیگریخت و دربرابر یك دولابچه تاریك هراسان و متوحش میشد و میخواست همینکه هوا تاریك میشود تمام جهات و زوایای اطاق روشن باشد حتی اول دفعه که خواهر کوچکش را دید بخیال اینکه این یك حیوان غریبی از نوع ناشناسی میباشد از او وحشت کرد[1] تصور میرود تمام ترس‌ها را ازدایه ترسان و جبان کسب کرد و پس ازرفتن آن دایه در واقع تمام این ترسها تدریجاً بر طرف گردید با وجود این ترسهای دیگری در آنجا بود که نمیتوان آنها را بهمین کیفیت تحلیل نمود و مربوط بدایه دانست زیرا آن ترس‌ها پیش ازآمدن دایه مزبور شروع شده بود و راجع بچیزهائی بود که هیچ شخص بالغی از آنها ترس و وحشتی نشان نمیداد در رأس این ترسها ترس ازهرچیزی بود که بطور عجیب و غریب حرکت میکند خصوصاً سایه‌ها و اسباب بازیهای ماشینی . پس ازاین ملاحظه من فهمیدم که اینگونه ترس‌ها دربچه طبیعی است و برای آنکه آنها را غریزی بدانیم دلایل قوی وجود دارد . این موضوع را ویلیام اشترن[2] درکتاب خود بنام «روحیات آغاز دوره بچگی» صفحه ٤٩٤ وپس ازآن زیرعنوان «ترس از مرموزات» بشرح زیر مورد بحث قرار میدهد :

مفاد مخصوص این نوع ترس خاصه در اوایل بچگی از نظر طبقه قدیم علماء روانشناسی کودك پوشیده مانده است و این مقوله بعداً بدست ما و گروز[3] برقرار گردید « ترسهای خارج ازعادت ظاهراً بیشتر جزئی از سرشت نخستین بشمار میرود

---

(۱) من گمان میکنم این ترس نظیرهمان ترس ازاسبابهای ماشینی است (درزیر ببینید) . اول او را درخواب دید تصور کرد عروسك است وقتی که بحرکت درآمد یکدفعه ازجا پرید .

۲ William Stern.

۳ Groos.

وبه ترس ازخطر معلوم چندان ارتباط ندارد » (گروزصفحه ۲۸٤) اگربچه مواجه با چیزی میشود که با تصور مانوس او وفق نمیدهد سه احتمال پیدامیشود . یا اینکه تأثیر بقدری نامانوس ونا آشناست که مثل اینکه اوجسم بیگانه است بسادگی طرد میشود و شعور بهیچوجه ملتفت آن نمیگردد . و یا اینکه جریان عادی تصور قطع میشود واین قطع شدن بقدرکافی توجه را جلب میکند اما نه بآن شدتی که موجب تشویش واضطراب گردد ؛ واین نسبةً موجب شگفتی وهمینطور موجب تمایل بمعرفت است و همین مبدأ همه گونه تفکر و حکم وبحث میباشد . و یا اینکه تازه که ناگهان کهنه و قدیمی را بشدت و سختی درهم میشکند درافکار مانوس اختلال نا منتظری را احداث میکند بدون امکان پیدایش تعادل فوری ، و در دنبال آن ضربتی سخت با رنك تندی از نارضایتی و کدورت پیش میآید و این همان ترس از مرموزات و اسرار (مجهول) است . گروز بانظر تیزبین چنین ملاحظه کرده است که این ترس از مجهول بطور واضح قائم بر ترس غریزی است . و آن با ضرورت زیست شناسی (بیولوژی) که کارش ازیك نسل بنسل دیگراست مطابقت دارد .

اشترن چندین نمونه ازترس‌های دیگر بین ترس ازچتری که ناگهان بازشود و « ترس شایع ازاسباب بازیهای ماشینی » بیان میکند بهمین مناسبت یاد آورمیشویم ترس نوع اول دراسب وگاو خیلی شدید است و بوسیله آن میتوان یك گله بزرگی را بطور سراسیمه بفرار وادار کرد چنانکه خود من این کار را عملاً تحقیق کردم . وحشت پسر خود من ازاین نوع کاملاً مطابق توصیف اشترن بود . سایه هائی که او را میترسانید سایه‌هائی بود مبهم وتند حرکت که از کوچه باطاق می‌افتاد و ازاشیائی ازقبیل کاری و ارابه بود که از کوچه میگذشت و دراطاق جزسایه شان چیزدیگری ازآنها دیده نمیشد . من او را باین ترتیب معالجه کردم که با انگشتان خودسایه‌هائی بردیوار وکف اطاق می‌افکندم و اورا وادار میکردم که همان کار را تقلید کند طولی نکشید که طفل مزبور احساس کرد که بموضوع سایه پی برده است و محظوظ شدن ازآن را شروع کرد . درمورد اسباب بازیهای ماشینی‌هم حال بهمین منوال گردید و همینکه ترکیبات و میکانیسم آنهارا دید دیگر ترس ازسرش بدر رفت . اما وقتی که

ترکیبات و میکانیسم از نظر او پوشیده مانده بود معالجه بکندی پیش میرفت . کسی باو ناز بالشی داد و آن طوری درست شده بود که هروقت روی آن می نشستند یا بدان فشارمیآوردند صدای ناله مانندی از آن برمیآمد واین مدت مدیدی اورا هراسان ساخت اما بهیچوجه ماشیء ترس آوررا کاملاً ازمیان نبردیم فقط فاصله آنرا باطفل زیاد کردیم که دیگر انقدرها موجب ترس و هراس نشود باین ترتیب کم کم با آن الفت پیدا کردیم و آنقدر پافشاری کردیم تا ترس کاملا زائل گشت . رویهمرفته آن صفت مرموزی که ابتدا موجب ترس میشود همینکه ترس مغلوب گردد باعث شعف وخوشحالی میگردد . من گمان میکنم یك ترس بیجا و نامعقول هرگز نباید بدون علاج بماند بلکه باید تدریجاً بر آن غلبه یافت باین کیفیت که طفل را با صورتهای سبکتر وخفیفتر آن ترس مأنوس کنیم .

مادر معالجه دوترس معقول که هرگز وجود ندارد کاملا راه مخالف این راه را پیش گرفتیم (شاید اشتباه کرده باشیم) من شش ماه است در ساحل صخره ای که دارای پرتگاههای بسیاراست اقامت دارم پسربچه از خطر مرتفعات چیزی را نمیفهمد واگر او را بحال خود بگذاریم مستقیماً از روی صخره بطرف دریا روان خواهدشد یکروز مادر یك محل سر ازیری که به نوك یك پرتگاه صد قدمی منتهی میشد انشسته بودیم با نهایت آرامی وملایمت همچون یك حقیقت علمی صرف برای اوشرح دادم که اگر از آن لبه تجاوز کند پائین میافتد و مانند یك بشقاب خرد میشود (بتازگی بشقابی دیده بود که بزمین افتاد وخرد شد) طفل قدری ساکت نشست و بخود گفت « می افتد ، می شکنند » سپس تقاضا کرد او را از آن لب دور کنند بچه در این وقت تقریباً دو سال و نیم داشت . از آن موقع ببعد یکنوع ترسی از مرتفعات دراو پیدا شد که بانضمام مراقبت ما موجب حفظ او میگردید . باوجود این اگر او را بحال خود میگذاشتیم هنوز حال حمله خود را برای پیشرفتن داشت . آن طفل (اکنون سه‌سال و نه‌ماه دارد) بدون تردید وتأمل از ارتفاع بیست مترهم جست میزند از اینجا بطور مسلم معلوم میشود که تعلیم حذر کردن ودوری جستن نتایج بسیار در بر ندارد من این را مربوط باین مسئله میدانم که کلام ما صورت دستور داشت نه

تلقین. بدیهی است کسی در اثناء دستور گرفتن و تعلیم یافتن احساس ترس نمیکند، ومن این را در امر تربیت بسیار مهم میشمارم حذر معقولانه از خطر لازم است اما از ترس لازم نیست. درست است که بچه نمیتواند از خطر بدون اینکه چیزی ازعناصر ترس در آن نباشد حذر کند اما این عنصر وقتیکه اثری از ترس درشخص تعلیم‌دهنده نباشد بسیار کم میشود. یك شخص بالغی که سرپرستی طفلی را بعهده گرفته است هرگز نباید حس ترس داشته باشد وآثارترس نشان بدهد واین از جمله دلایلی‌است که ثابت میکند بچه جهت باید نهال شجاعت را در وجود زنان بقدر مردان پرورش داد.

مثل توضیحی دوم چندان موردسنجش واقع نشده است. یك روز هنگامی‌که باپسرم گردش میکردم واو درآنوقت سه‌سال وچهار ماه داشت ماری را در راه دیدیم آن طفل تصویر مارهارادیده بود اما خود ماررا هرگز ندیده بود و نمیدانست که مار هم میگزد همینکه آنرا دید خوشش آمد مار که درصدد گریختن بود بحرکت آمد بچه دنبال آن دوید چون من میدانستم نخواهد توانست آنرا بگیرد منعش نکردم واز خطرناکی‌مارهاهم چیزی نگفتم. لکن ازآن وقت‌ببعد پرستارش اورا ازدویدن میان علفها بعلت اینکه ممکن است در آنجاها مار وجود داشته باشد منع میکرد در نتیجه ترس خفیفی دربچه پیداشد اما نه‌بقدری که ماآنرا مطلوب بدانیم.

ترسی که غلبه برآن دشوار میباشدترس از دریاست اول دفعه که ماسعی‌کردیم پسر را بدریا ببریم دوسال وشش ماه از سنش میگذشت ابتدا انجام این کار را امکان ناپذیردیدیم ازسردی‌آب اکراه‌داشت، ازصدای امواج وحشت میکرد وخیال‌میکرد که آنها پیوسته بطرف او پیش میآیند وهرگز برنمیگردند. وقتیکه امواج عظیم بودند حتی از نزدیك شدن بدریا هم خود داری میکرد و این یك دوره ای از ترس عمومی او بشمار میرفت زیرا در این اوقات حیوانات، صدا های عجیب، و چیز های مختلف دیگر باعث وحشت او میشد. مادرمعالجه ترس اواز دریا قدم بقدم پیش‌رفتیم باین ترتیب که پسر را دربر که کم عمقی دور از ناحیه دریا قرار دادیم تا اینکه آب چندان سرد وموثرنباشد پس از چهارماه که دوره گرما سپری شدخود بچه خوشش می‌آمد درآبهای کم عمق دور ازامواج درآب راه برود وبازی کند اما هنوز هما کر

اورا درمحل عمیقی که آب تا کمرش برسد قرارمیدادیم داد وفریاد راه می انداخت، ما
اورا باصدای امواج معتاد کردیم باین کیفیت که رهایش کردیم وبحال خود گذاشتیم
تاقریب یکساعت بازی کند درحالتی که صدای امواج رابشنود بدون اینکه خودموج
هارا ببیند سپس اورا بمحلی بردیم که میتوانست امواج را ببیند ومتوجه اش ساختیم
که هروقت موج پیش میآید دوباره برمیگردد. هیچکدام از اینها باضافه عبرتهائی
که از پدر ومادر واطفال دیگر درمیان بودموثر واقع نگردید فقط باینجا رسید که
هروقت نزدیك امواج واقع میشد دیگر ترس پیدانمیکرد. لذامن متقاعد شدم باینکه
ترس از دریا غریزی است تقریباً نزدیك است که یقین کنم این ترس ناشی از تلقین
نیست درتابستان سال بعد که بچه بسن سه سال وشش ماه رسیده بود هنوزاز داخل شدن
درامواج میترسید کار را از سر گرفتم پس از اغوا واغراهائی که نتیجه نداد وباوجود
اینکه آب تنی واستحمام دیگران را دراطراف خودمیدید معذلك ناچار شدیم بسبك
قدیم متوسل شویم یعنی وقتیکه اوحال ترس نشان میداد ماهم طوری تظاهر ووانمود
میکردیم که او احساس کند ما ازاین کم دلی وترسناکی او شرمسار وننگین میشویم
وهر گاه که شجاعت وپردلی نشان میداد باحرارت تمام تحسینش میکردیم تقریباً مدت
دوهفته همه روز او را باوجود مقاومت و داد وبیداد تا گردن درآب دریا فرو میبردیم
(۱) روز بروز مقاومت وداد وفریاد او کمتر میشد تااینکه اواخر خودش تقاضامیکرد
او رادر دریا وارد کنند . درپایان دوهفته مزبور نتیجه مطلوب حاصل شد یعنی دیگر
ازدریا نمیترسید از آن لحظه ببعد او را آزاد گذاشتیم وهروقت که هوا مناسب بود
مطابق دلخواه خودش آب تنی واستحمام میکرد البته باشعف فوق العاده . رویهمرفته
ترس هنوز تماماً از میان نرفته بود بلکه قسمتی از آن زیر غرور خفته وفرونشسته
بود باوجود این، انس ازسرعت رشد ترس کاست وآنرا کند کرد واکنون کاملاازمیان
رفته است . خواهر آن پسر که الان بیست ماه دارد هرگز ازدریا ترسی نشان نداده است
وبدون کوچکترین مکث وتردید مستقیماً برای دخول درآن روان میشود . من این

(۱) طریقه ای که درباره من درهمین سن بکار برده شد این بود که پای مرا بگیرند وسر مرا مختصر
مدتی درزیر آب نگاهدارند وغریب اینکه این طریقه درعلاقه مند کردن من بآب موفقیت یافت باوجود
این من پیروی ازچنین طریقه ای رابکسی سفارش نمیکنم

موضوع را از این جهت بتفصیل حکایت کردم که میبینم تاحدی با نظریات تازه که مورد احترام من میباشد منافات دارد بکار بردن جبر وفشار در تربیت باید بسیار کم و نادر باشد لکن برای غلبه برترس تصور می کنم بعضی اوقات مفید واقع گردد . جائی که ترس بیجا وشدید است اگر بچه را بحال خود گذاریم هرگز تجار بی حاصل نمیکند که باو نشان بدهد ادراك آن اساسی ندارد هروقت یك وضعی بدون اینکه مضر باشد بطور مکرر مورد تجربه واقع شود با آن انس پیدا میشود و همین انس ترسهارا نابود میسازد . احتمال قریب بیقین اینست که وضع وحشت زده‌را اگرفقط یکمرتبه مورد تجربه قراردهیم مفید وسودمند نخواهد بود بلکه باید مکرر آن وضع‌را پیش آورد تا اینکه از غرابت آن کاسته شود و بچه با آن مانوس گردد ، البته اگر تجارب لازم بدون اجبار و اعمال زوروفشار انجام گیرد خیلی بهتراست و گرنه اعمال زور وفشار برباقی بودن ترس غیرمغلوب ترجیح دارد .

آنجا نکته دیگری هست . در حالتی نظیر حال پسر من و همچنین در حالات پسران دیگران غلبه برترس فوق‌العاده شعف‌آور است : برانگیختن غرور پسر آسان است ، هروقت برای ابراز شجاعت‌بستایش وتحسین نائل میشود پرتو وجد وشعفش‌در بقیه اوقات روز اوپیوسته‌منعکس‌است بعداً مرحله‌ای‌می‌آید که پسرجبان از تحقیری که از اقران وهمکنان خود می‌بیند آزرده میگردد وبرای او خیلی دشوار است که عادات خودرا تغییر بدهد بنابراین من گمان‌میکنم که کسب ضبط نفس درموردترس درآغاز دوره طفولیت وتعلیم طفل باقدام درهمان اوقات برای تصدیق لزوم بکاربردن متدها وسبکهائیکه تاحدی مؤثر ومقرون بفشار باشد اهمیت کافی دارد .

پدرومادر اشتباهات خودرا میفهمند ، وقتی که بچه‌ها بسن بلوغ رسیدند تازه آنوقت است که بر انسان روشن میشود تربیت اطفال می باید بچه ترتیب صورت گرفته باشد . با وجود این من حادثه‌ای را حکایت میکنم که نشان میدهد زیادروی در تسامح و گذشت در باره هوی و هوس اطفال چه مخاطراتی در بر دارد . در سن دوسال و شش ماهگی پسر را در یك اطاقی تنها برای خوابیدن قرار دادند . از این پیشرفتی‌که درزندگانی حاصل کرده بود یعنی اینکه دیگر در کنار دایه نمیخواهد

بسیار مغرور و مفتخر گشت ابتدا همواره تمام شب را بآرامی میخوابید . اما یك شب باد وحشت آوری وزید و پرده اطاق‌را با صدای گوش خراشی ازجا کند . بچه با وحشت ازخواب بیدار شد و فریاد کرد ، من بیدرنگ بطرف او رفتم واو مثل اینکه دراثر خواب وحشتناکی بیدار شده است بمن چسبید و قلب او بشدت می‌تپید خیلی زود ترسش ازمیان‌رفت امااز‌تاریکی شکایت داشت درصورتی که درآن موقع از سال خوابیدن تمام ساعات شب را در تاریکی برایش عادی بود .پس از اینکه او را ترك کردم ترس بصورت ضعیف تری عودت کرد لذا چراغ کم نوری برای او روشن کردم . از آن ببعد تقریباً همه شب فریاد میکرد تا عاقبت معلوم شد که فریاد او از ترس نیست بلکه از این‌جهت است که خوش‌دارد بزرگ‌ها دور او جمع شوند و اورا نوازش کنند ما بانهایت احتیاط درموضوع اینکه‌هیچگونه خطری درتاریکی وجود ندارد بااو گفتگو کردیم‌وباو گفتیم هروقت بیدار میشوی از این پهلو بآن پهلو کن دوباره بخواب خواهی رفت و بدان که دیگر جز در موارد مهم بسراغ تو نخواهیم آمد سخن مارا بدقت گوش کرد و دیگر هرگزشبها فریادی راه نینداخت مگرخیلی کم آنهم بجهات مهم . البته این چراغ شبانه را هم قطع کردیم . اگر مابیش ازاین تسامح و گذشت بخرج داده بودیم شاید تا مدت مدیدی شاید هم برای تمام دوره زندگانی خواب او را ناراحت میکردیم .

حکایت تجربه های شخصی خودرا بهمین‌جا خاتمه میدهیم و ببحث کلی‌تری در درموضوع سبك‌ها ومتدهای از میان بردن ترس میپردازم . پس‌از سالهای اولی‌واقعی ترین پند دهنده اطفال در شجاعت حسی اطفال دیگر میباشند . اگر یك کودکی دارای برادران وخواهرن بزرگتر باشد هم باسرمشق شدن وهم بازبان و بیان او را تحریك میکنند وهر کاری‌که آنان بکنند او هم خواهد کرد . دردبستان ترس حسی مورد تحقیر واقع میشود و احتیاجی نیست که معلمین بالغ در این موضوع اصرار و تاکید کنند . وحداقل این حال درمیان پسران وجود دارد باید درمیان دختران نیز بدینمنوال باشد و میزان شجاعت درآنان عیناً بقدر پسران گردد . خوشبختانه دیگر آموزشگاههای دختران بطریق حسی « بانوم‌آبی » را تعلیم نمیدهند وانگیزه

های طبیعی آنان برای شجاع بار آمدن مجاز گردیده و کمی دامنه پیدا کرده است. معذلك هنوز دراین مورد اختلافی بین پسران و دختران وجود دارد ومن عقیده دارم که هیچگونه اختلافی نباید وجود داشته باشد(۱)

وقتی که من از مطبوع ومطلوب بودن شجاعت سخن میگویم مقصودم تعریف خالص آن از نظر روش ورفتار است : یك مرد زمانی شجاعت دارد که بتواند اعمالی را انجام دهد که دیگران بسبب ترس نتوانند آنرا انجام دهند واگر احساس هیچگونه ترس نکند چه بهتر از آن. من شجاعت واقعی را تنها در تسلط بر ترس بقوه اراده نمیدانم وحتی آنرا هم بهترین شجاعت بشمار نمی‌آورم.

سر تربیت اخلاقی جدید عبارت است از حصول نتایج بوسیله عادات خوب که سابقاً از راه ضبط نفس وقوه اراده حاصل شده (ویا سعی در حصول آن شده) است شجاعت مربوط باراده موجب اختلال های عصبی میشودکه ازجمله «صدمه بمب و خمپاره» نمونه های بسیاری از آن رانشان میدهد ترس‌هائی که فرو نشسته اند بطرقی که انسان باتأمل باطنی آنرا ادراك نمیکنداجباراً برای ظاهر شدن راه پیدا میکنند مقصود من این نیست که میتوان کاملاً از ضبط نفس مستغنی گردید ؛ برعکس هیچ انسانی نمیتواند بدون آن یك زندگانی متناسبی داشته باشد. آنچه که من میخواهم بگویم اینست که ضبط نفس میباید فقط برای اوضاع و احوال غیر منتظر که تربیت قبلاً آنرا آماده وهمواره نکرده است باقی بماند. حتی اگرهم امکان داشته باشدکه تمام مردم رامشق و تمرین دهند تابدون زحمت آن شجاعت مخصوصی را که درجنگ مورد احتیاج است دارا شوند کاراحمقانه‌ای کرده‌اند زیرا این احتیاج استثنائی وموقتی است وحد آن بقدری فوق‌العاده وخلاف مانوس است که اگرمثلاً عادات مقتضی جنگجویان خندق‌ها کم کم در جوانان القا شود تمام انواع دیگر تربیت از رشد باز میماند.

دکتر ریورز (۱) فقید در کتاب خود درباره «غریزه وعقل باطن» Instinct and the Unconscious بهترین تحلیل روحی ترس را که من می‌شناسم آورده است او میگوید که یکی از طرق مواجه با وضع خطرناك عبارت است از

---

(۱) بکتاب جنس ومدنیت بوزفلد مراجعه کنید

1 Dr. Rivers.

فعالیتهای دست وبدن و کسانیکه میتوانند این فعالیت‌را بکار اندازند درخود ازروی وقوف احساس ترس نمیکنند واین یك تجربه گرانبهائی است که هم حس احترام‌به خویش‌وهم ابراز کوشش‌را تحریك میکند تااینکه تدریجاً از ترس بمهارت‌وزبردستی انتقال یابد حتی موضوعات ساده‌ای‌مثل یاد گرفتن سواری‌دوچرخه ، تجربه این‌انتقال را بصورت سبك وملایم آن بما نشان میدهد . درجهان تازه در اثر افزایش میکانیسم اهمیت این‌نوع از مهارت وزبردستی رفته رفته افزون میگردد . من اینطور می بینم که تمرین شجاعت حسی باید بقدر امکان از راه تعلیم مهارت درتصرف ماده و تسلط بر آن انجام شود نه ازراه مسابقه درمنازعه افراد بشر بایکدیگر . نوع شجاعت لازم برای بالا رفتن بقله کوه راه انداختن هواپیما یا اداره کردن یك کشتی کوچك در برابر باد سخت بنظر من خیلی قابل ستایش تر ازتمام انواع شجاعت هائی‌خواهدبود که درجنگ لزوم پیدامیکند . بنابراین من‌لازم‌میدانم‌که دانش‌آموزان‌آموزشگاهها را بقدر امکان در انواع مهارتها و زبردستی ها که کم یا زیاد دارای خطر باشد مانند بازی فوتبال مدرب و ورزیده سازند . درجائی که چز غلبه بریك دشمن چاره دیگر نیست پس بگذارید این دشمن ماده باشد نه ابناء بشر . مقصود من این نیست که در این مطلب ودر تطبیق این قاعده‌جود بخرج‌دهیم بلکه مقصودم این است که‌بتمرین های ورزشی وپهلوانی بیش ازآنچه امروز وجود دارد وزن بدهیم .

البته جنبه‌های شجاعت بدنی بیشتر سلبی است مانند تحمل ضربات و صدمات بدون داد و فریاد ؛ و این را میتوان از این راه بـه بچه‌ها یاد داد کـه در مواردی کـه حوادث بدی برای آنان‌پیش میآیـد در اظهار علاقه و عاطفه نسبت بایشان افراط نشود قسمت زیادی از مرض هیستری در زمان بلوغ مخصوصاً ناشی از میل مفرط درمحبت بدیگری است ؛ مردم تعمداً خودشان بیماریهائی بوجود میآورندباميد اینکه مورد شفقت و نوازش ومهربانی قرار گیرند . از نمو این میل در اطفال میتوان باین کیفیت جلوگیری کرد که درموقعی‌که بچه دچارخراشی یا صدمه‌ای میشود کاری نکنیم‌که طفل‌مزبور بآه وناله و فریاد وزاری‌کردن تشویق و ترغیب شود . ازاین‌جهت است کـه اصول تربیت دایگان و پرستاران هنوز هم در مورد دختران بسیار بدتر از

پسران است . زبان نرمی وملایمت درباره دختران بهمان اندازه زبان نرمی‌وملایمت درمورد پسران است ، اگر زنان بخواهند مساوی بامردان باشند برایشان فرض است که در سخت یاب ترین فضائل کمتر از مردان نباشند . اکنون میپردازیم بآن صور شجاعتی که حس صرف نیست و مهمترین آن اینها هستند لکن نمو آن بطور کامل دشوار است مگراینکه بیشتر روی پایه صور ابتدائی باشد .

قبلا بمناسبت گفتگو دروحشت اطفال باموضوع ترس از عجائب واسرار تماس پیدا کردیم . من عقیده دارم که این ترس غریزی است واهمیت تاریخی بسیاری دارد بیشتر خرافات مربوط بآن میباشد کسوف و خسوف ، زمین لرزه ، طاعون و نظائر آن اینگونه ترس‌را بدرجات زیادی درمیان مردمی که با علم سروکار ندارند ایجاد کرده است . این‌ترس چه ازجهت شخصی وچه ازجهت اجتماعی نوع بسیار خطرناک‌آنست، بنابراین ریشه کن‌کردن آن‌درخردی کاملا مطلوب ومناسب است وتریاق مخصوص آن توضیحات‌وتشریحات علمی است . البته‌لازم نیست که هرچه‌درنظر اول جزءمرموزات واسرار میآید بتوضیح وتفسیر آن اقدام شود ؛ زیرا طفل پس از تفسیراتی چندچنین میپندارد که باز درحالات دیگر هم توضیحات وتفسیرات وجود دارد و ممکن خواهد شد که باوبگوییم فعلا آن توضیح داده نمیشود . امرمهم اینست که هرقدر ممکن‌است زودتر توجه واحساسی ایجاد کنیم مبنی براینکه شعور مربوط بمرموزات واسرار و عجائب فقط بسته بنادانی و جهل اشخاص است کـه ممکن است در اثر صبر و مساعی فکری از هم پاشیده شود حقیقت جالب نظر اینست که آن اشیائی که در اول دفعه دراثر خاصیت مرموز وعجیب خود موجب ترس و هراس اطفال میشوند همینکه ترس برطرف شود همانها اسباب شعف خاطر و خوشحالی بچه‌ها میشوند . و همینکه خاطر ازتوجه به‌خرافات باز ایستد بمطالعه وتفکر درآن اشتیاق پیدا میشود . پسرکوچك من درسن سه سال ونیم ساعاتی چندرا یکه وتنها در مطالعه آب دزدك باغ مستغرق گردید تا اینکه فهمید چگونه آب داخل و هوا خارج میشود و چسان عکس آن حادث میگردد کسوف و خسوف را بصورت قابل فهم بطوریکـه حتی کودکان خیلی کوچك هم میتوانند درك کنند میشود توضیح‌داد . هر چه که باعث ترس اطفال شود

یا سبب جلب علاقه آنان گردد درصورتیکه راهی داشته باشیم و بطور کلی ممکن باشد باید برای آنان توضیحات آنرا بدهیم و مطلب را روشن سازیم . این کیفیت ترسرا بصورت علاقه علمی که کاملا با جهات غریزی توافق دارد مبدل میسازد و حوادثی را که در تاریخ جنس بشر روی داده است در فردهم باز گشت میدهد .

بعضی مسائل مربوط باین مورد دشوار ومحتاج بفراست ومهارت بسیار است . و دشوارترین آن مرگ است برطفل زود واضح میشود که گیاهان وحیوانات میمرند وغالباً قبل از اینکه بچه بشش‌سالگی برسد اتفاق میافتد که مواجه بامرگ یکی‌از کسانی میشود که با او آشنائی داشته است و اگر این طفل رویهمرفته دارای عقل فعالی باشد البته بخاطرش خطور خواهد کرد که‌پدر ومادرش حتی خودش هم‌خواهد مرد (این تصور بسیارمشکل است) افکارمزبور یك رشته مسائل پیش‌می‌آورد که باید درموقع جواب دادن احتیاط را ازدست نداد . مسلم است برای کسی که این سؤالات باعقائد وشریعتش وفق میدهد در موقع جواب دادن بدان بقدر کسی که بحیات پس از مرگ اعتقاد ندارد بااشکال برخورد نمیکنند .

اگر شما نظر دوم را انتخاب کردید هرگز چیزی عکس آن نگوئید در دنیا هیچگونه ملاحظاتی‌جائز وصحیح نمیدانند که پدر بطفل خود دروغ بگوید . دراین مورد بهتر است برای بچه مرگ را مانند خوابی که دیگر بیداری ندارد تعبیر کنیم جواب را بدون تشریفات و بدون شاخ و برگ مثل اینکه این حادثه یك امر عادی طبیعی‌است باید داد . اگر طفل ازاحتمال مرگ خود دچار تشویش‌ونگرانی‌میشود بگوئید اکنون تاوقوع مرگ سالیان بسیاری مانده است . در سالهای نخستین سعی درحقیرکردن وناچیزنمودن‌مرگ باتوجیه زاهدانه در ذهن طفل عمل بیهوده وعبث است . اصولا این موضوع را شما هرگز پیش نکشید اما اگر طفل سرمطلب را باز کرد از گفتگو درآن احتراز نکنید منتهی هرقدر میتوانید سعی کنید که طفل‌آنرا بنظر چیز عجیب و مرموز و غامض ننگرد اگر طفل طبیعی و سالم است این روشها کافی است که او را ازتفکر دراین موارد منصرف سازد . درتمام مراحل‌آماده باشید ازآنچه که عقیده دراین مورد دارید بصورتی که طفل‌احساس کند که موضوع جالب وجاذب نیست باصراحت سخن بگوئید ، زیرا برای کودك صلاح نیست که درامر

مرگ مدت‌مدیدی فکر کنند . صرفنظر ازترس ها و وحشت های مخصوص، اطفال‌در معرض تشویش‌ها واضطرابهای نامحدود میباشند واین رویهمرفته مربوط بزیادروی و افراط بالغین و بزرگ ها در منع آن است با وجود این اکنون شیوع آن خیلی کمتر ازپیش است . ملامت و سرزنش همیشگی، منع ناله، تعلیمات پیوسته ومتوالی در آداب سلوك، رویهمرفته دوره طفولیت را دوره خواری و بدبختی ساخته است . یادم میآید درسن پنج سالگی بمن گفتند دوره طفولیت شیرین ترین دوره زندگانی است (دروغ بیجا وبیمعنی درآن روزها) من بطور تسلی ناپذیر گریه کردم آرزوی مرگ داشتم ومتحیر بودم که چگونه زحمت سالهای آینده را تحمل کنم اما امروزه تقریباً تصور نمیرود کسی چنین چیزی ببچه بگوید . زیرا حیات طفل طبعاً ناظر به آینده است‌وهمواره بطرف اموری‌که‌بعداً امکان‌می‌یابدمتوجه‌است . واین‌جزء محرکاتی است که‌طفل را ببذل کوشش وامیدارد بچه‌را ناظر بگذشته کردن وآینده او رابدتر ازگذشته جلوه دادن عبارت است ازاینکه کم کم حیات طفل ازپایه وبنیاد آن‌سست وجریان زندگیش از سرچشمه خراب گردد . با وجود این صاحبان عواطف که فاقد قلب‌هستند عادت کرده اند بااطفال از شرینی های دوره طفولیت گفتگو کنند . خوشبختانه تاثیرسخن‌آنان درمن چندان دوام نکرد . غالب‌اوقات من گمان میکردم اشخاص بالغ لابد بسیارخوشحال میباشند زیرا زحمت درس در پیش ندارند ومیتوانند هرچه راکه میل دارند بخورند این عقیده هم موجب تقویت وهم باعث تشویق بود . کمروئی وحجب نوع محدود جبان بودن وهراس داشتن است که درانگلستان وچین شایع و درنقاط دیگر نادر میباشد و پیدایش آن از یك جهت در اثر عدم آمیزش با اشخاص ناآشنا و بیگانه است وازجهت دیگر مربوط بافراط در مراعات‌آداب میباشد بقدریکه اوضاع‌واحوال اجازه میدهد بچه هابایدپس ازسال اول تولدبادیدن اشخاص ناآشنا معتاد شوند وبوسیله غریبه هادست‌بدست گردند اما ازجهت‌آداب و رفتارلازم است در ابتدا حد اقل از آنراکه مورد لزوم و احتیاج است به بچه ها تلقین و تعلیم کرد تااینکه ازطرفی‌هم بصورت‌آزار کنندگان تحمل ناپذیردرنیایند . اگر بگذاریم این کودکان موقعیکه بااشخاص ناآشنا وبیگانه‌مواجه میشوند چند دقیقه بدون‌قید و بند آنانرا ببینند سپس جداشان سازیم بهتر از اینست که بآنان اجازه بدهیم در

اطاق بمانند ومتوقع باشیم کاملا آرام وخاموش باشند. حسن تدبیر ایجاب میکند که پس از دو سال اول باین بچه‌ها یاد بدهیم که کاملا قسمتی از روز را با تصاویر یا گل یا دستگاهها و آلات وادوات منتسوری واز این نمونه چیزها بازی کنند وهمیشه باید وقتی که از آنان میخواهیم سکوت کنند و آرام بگیرند علتی داشته باشد و آنان آن علت را بتوانند بفهمند. آداب رفتاررا نباید بصورت خشك ومطلق به آنان بیاموزیم مگر موقعیکه بصورت بازی سر گرم کننده ای باشد. اما همینکه طفل بفهمیدن مطلب قادر گردید باید بداند که پدر ومادر دارای حقوق مخصوص میباشند وباآزادی دیگران موافقت داشته باشد و برای خود تا آخرین حد ممکن آزادی بدست آورد اطفال بآسانی قدر عدالت را خواهند دانست و هرچه را که دیگران برای آنان میخواهند همان را برای دیگران میخواهند. واین اس آداب رفتار است

هرگاه بخواهید ترس را در کودکتان زائل و برطرف سازید باید قبل از هر چیز خودتان بی‌ترس باشید. اگر شما از رعد میترسید این ترس در اول دفعه ای که طفل درحضور شما رعد را میشنود ازشما باو سرایت خواهد کرد. اگر وحشت خود را از شورش‌ها و انقلابهای اجتماعی برای او تشریح کنید ترس و وحشت شدید تری بطفل دست خواهد داد زیرا بیان‌شما را درك نمیکند اگر از بیماری وحشت میکنید بچه شما هم همانطور خواهد شد.

سراسر زندگانی‌را مخاطره فرا گرفته‌است لکن آدم عاقل درمورد آن‌مخاطراتی که گریزی از آن نیست تجاهل‌میکند ودرباره آنهائی که میتوان ازشان احترازکرد بانهایت احتیاط قدم برمیدارد لکن‌بدون‌تهییج‌عواطف‌واحساسات. شمانمیتوانیدازمرگ بگریزید اما میتوانید از مرگ بدون وصیت اجتناب کنید بنا براین وصیت خود را بنویسید امااین‌راهم‌فراموش‌کنیدکه شماموجودی‌فانی‌میباشید. تدارك‌واحتیاط عاقلانه برضد بدبختیها چیزی‌است تماماً غیراز ترس؛ یعنی‌این جزءِ حکمت‌است درصورتیکه ترس کلیةً نوعی‌عبودیت میباشد. اگرشما نمیتوانید ازترس دوری بجوئید سعی کنید که طفل‌تان‌چنین ظنی‌بشما نبرد بعلاوه‌آن افق‌دیده اوراوسیع کنید وآن تمدد علاقه روشن‌را باوبدهید تا اورا درمراحل‌زندگانی آینده ازاحتمال گرفتارشدن ببدبختی‌ها مانع شده باشید. فقط ازاینراه است که میتوانیداورامرد آزاده این جهان بسازید.

فصل پنجم

بازی وخیال

دوست داشتن بازی بارزترین علامت ممیزه بچه هاست خواه بچه‌های حیوانات دخواه انسان وخواه غیر آن . واین در بچه‌های انسان باشعف وخوشحالی وهمی بی‌پایانی توام است بازی وتوهم (pretence) مورد احتیاج حیاتی عالم بچگی است وصرفنظر از منافع دیگری که دارد اگر بخواهید بچه‌شاد وخرم وتندرست گردد باید فرصت را برای اوفراهم سازید . دراینجا دومسئله است که دراین مورد باتربیت ارتباط مییابد نخست آنکه پدر ومادر وآموزشگاه در راه تهیه فرصت مزبور چه باید بکنند ؟ دوم آنکه آیا باید برای ازدیاد فائده تربیتی بازی ها غیر از تهیه فرصت کار دیگری هم بکنند ؟

مطلب را باسخنی چند درباره روانشناسی وروحیه بازیها شروع میکنم گروز [1] در موضوع مزبور بطور جامع بحث کرده است : ویلیام اشترن [2] نیز در کتابیکه درفصل سابق ذکری ازآن بمیان‌آوردیم بطور اختصار درآن وارد شده است . دراین موضوع دو مسئله جداگانه وجود دارد : اولی مسئله تحریکهائی است که بازی را بوجود میآورد ، دوم فائده حیاتی آنست واین مسئله آسانتر از دیگری است . برای تردید کردن درنظریه بازی که بوسعت موردقبول واقع شده‌است دلیلی بنظر نمیرسد هر نوع بچه‌ای که باشد در بازی خود تمرین میکند وفعالیت‌هائی را که بعداً باید با اشتیاق بظهور آورد عملی‌میسازد. بازی توله سگ ها کاملا شبیه نزاع سگهاست منتهی اینکه عملا یکدیگر را گاز نمیگیرند . بازی بچه گربه شبیه رفتار گربه باموش‌است . اطفال دوست دارند هرچه را که درآن توجه ودقت کرده اند تقلید کنند از قبیل بنا کردن وکندن ، هر قدر کار بنظر آنان مهم تر بیاید بیشتر ببازی‌آن میل پیدا میکنند واز هرچه که عضلات آنان را بکار اندازد لذت میبرند چون جهیدن بالا رفتن وراه رفتن روی یك تخته باریك بشرط آنکه عمل آن چندان سخت ودشوار نباشد اگرچه

1 Groos.
2 William Stern.

این حال بصفت کلی علتی برای مفید بودن انگیزه و محرك بازی بحساب میآید ولی بهیچ وجه متضمن تمام مظاهر خود نمیشود و نباید آنرا برای تحلیل روحی معتبر دانست .

بعضی ازعلما تحلیل کننده روح سعی کرده اند دربازی اطفال یك رمز جنسی ببینند لکن من این را خیال واهی میدانم . محرك اساسی غریزی در طفولیت جنس نیست بلکه محرك عمده رغبت طفل است باینکه بزرگ وبالغ شود یا شاید به عبارت صحیح ترطالب قوه است (۱)طفل ضعف خود رانسبت باشخاص بزرگ و بالغ حس میکند وآرزو دارد که با آنان برابر گردد . من بخاطر دارم که پسرم همینکه پی‌برد عاقبت روزی مردی خواهد شد ومن هم‌بنوبه‌خود یك زمان بچه بوده امچقدر خوشحال گردید کسی که او را ببیند می فهمد چگونه ادراك اینکه موفقیت امکان پذیر میباشد او را ببذل جهد و کوشش تحریك نمود . بچه از همان اوقاتی که خیلی کوچك است میل دارد همان کاری را بکند که اشخاص بزرگ وبالغ میکنند واین را تقلید او خوب نشان میدهد . برادران وخواهران بزرگتر از اواز این حیث‌مفید تر از او میباشند زیرا بمقاصد آنان میتوان پی برد و حال آنکه مقدرت و ظرفیت آنان خیلی زیاد بقدر اشخاص بزرگ نیست بلکه نزدیك بهمان بچه کوچك است بچه‌ها خوب نقص‌خودرا احساس میکنندوهرگاه بحال طبیعی باشند وتربیت صحیح حاصل کرده‌باشند همین احساس نقص محرك آنان بجدوجهد خواهد بود اما اگردرهم شکسته شده باشند ممکن است منشاء بدبختی وذلت شود .

در بازی از اراده ومیل طفل بقوت دو صورت وجود دارد : یکی صورتی است مرکب از یاد گرفتن انجام دادن کار ها ، دیگری صورتی است مرکب از تخیل . کاملا همانطور که شخص بالغ محروم ممکن است تسلیم هوس ها و آرزوهائی که مفاد ومعنی جنسی را دارد بشود همانطور هم طفل طبیعی تسلیم توهماتی میشود که معنی قوت از آن برمیآید مثلا دوست دارد آدم فوق‌العاده وغول باشیر یاقطار راه آهن شود ومیل

(۱) بکتاب «طفل‌عصبی» تالیف دکتر کامرن H. C. Cameron چاپ سوم آکسفورد سال ۱۹۲٤ صفحه ۳۲ و پس‌ازآن مراجعه کنید

دارد با آن تظاهر ووانمود خود در دیگران ایجاد ترس کند وقتیکه برای پسرم داستان ژاك کشنده غول راشرح دادم سعی کردم او را وادار کنم که خود را باشخصیت ژاك مطابق کند اما او امتناع کرد و خواست که مانند غول باشد . وقتی که مادرش داستان صاحب ریش کبود (بلو برد) را برای او حکایت کرد اصرار داشت که او هم همان باشد و مجازات همسر او را در اثر تمرد کاملا عادلانه پنداشت بازیهایش طوری شده بود که غالباً منجر بشکستن سرخانمها میشد . پیروان فروید این را جنون بیرحمی درباره زنان (سادیسم) خواهند گفت لکن پسر من بیشتر از این لذت میبرد که غولی باشد که پسران کوچك را میخورد یا منجنیق باشد که میتواند بارهای سنگین را بردارد . عنصر مشترك این توهمات قوت بود نه جنس . یك روز از گردش برمیگشتیم برسبیل یك شوخی واضح باو گفتم وقتیکه بدر خانه رسیدیم ممکن است ببینیم مثلاً یك آقا« تیدلی وینکس »خانه ماراتصرف کرده است وشاید نگذارد بخانه داخل شویم از آن زمان ببعد تامدتی طولانی درآستانه توقف میکرد وادعا داشت که او اقا تیدلی وینکس است وبمن امر میکرد بخانه‌دیگر بروم . شعف او از این بازی حدی‌نداشت وبدیهی است شعف مزبور ناشی از توهم وجود قوت بود درخودش .

با وجود این اگر فرض کنیم که طلب کردن قوت یگانه منشاءِ بازی اطفال است در ساده کردن و آسان گرفتن موضوع مبالغه کرده ایم . بچه ها از وانمود و تظاهر بترس لذت میبرند شاید علت آن این باشد که علم آنان باینکه بازی‌شان وهمی است حس سلامتی و آسودگی آنان را افزون میسازد . بعض اوقات من اینطور برای پسرم وانمود کردم که من نهنگ هستم وآمده ام او را بخورم او چنان فریاد میکشیدکه من مجبور میشدم متوقف شوم وخیال میکردم واقعاً ترسیده است ؛ اماهمان لحظه ای که متوقف میشدم می گفت « بابا بازهم نهنگ بشو » قسمت زیادی ازشعف توهم کاملابطور نمایش درام مانند آنانرا متلذذومحظوظ میسازد واین درست عین همان است که اشخاص بزرگ وبالغ را وادار کرده است داستان ونمایش را دوست بدارند من گمان میکنم که کنجکاوی و طلب اطلاع درتمام این موضوع دستی دارد : بچه وقتیکه بازی خرس ها را میکنند احساس میکنند که چیزی در باره خرس می‌آموزد

من تصور میکنم که هر گونه محرك پرزور در حیات طفل در بازی او منعکس میشود غلبه قوت دربازی طفل بهمان اندازه غلبه آنست در برابر تمایلات طفل .

اما درباره ارزش تربیتی بازی همه اشخاص باستایش و تحسین آن بازیهای که متضمن کسب استمدادها و بدست آوردن قابلیتهای تازه است موافقت دارند اما بسیاری از متجددین وامروزی‌ها بازیهائی را که متضمن توهم و تصنع است بانظر تردید وسوءظن مینگرند . خیالات خام وواهی درحیات بزرگ‌ها و بالغین بسان چیزی کم و بیش شبیه مرض وقائم مقام سعی و کوشش در عالم حقیقت شناخته شده است . بعض سوء ظن ها درباره خیالات خام و واهی بالغین و بزرگها در تخیلات اطفال رخنه کرده است واین بنظر من خطای محض است . آموزگاران تابع منتسوری میل ندارند که اطفال آلات و دستگاههای خود را بقطارهای راه آهن یا کشتی ها و غیره تبدیل کنند و این را «خیال پریشان» مینامند . آنان کاملا حق دارند زیرا آنچه که بچه ها در این مورد انجام میدهند حقاً بازی نیست . ولواینکه بنظر خودشان تفاوتی با بازی نداشته باشد دستگاه مزبور بچه را سر گرم میکند لکن هدف آن تعلیم است . سر گرمی فقط وسیله ایست برای تعلیم . دربازی حقیقی مقصود نافذ وحاکم همان سر گرمی است و هر گاه اعتراضی بر «خیال پریشان» دربازی حقیقی وارد شود بنظر من ازحد تجاوز شده واغراق بمیان آمده است نظیر این الفاظ در موقع اعتراض بگفتگوی با بچه ها درباره جن وپری وغول وجادو گر وقالیچه جادو وغیره گفته میشود . من نمیتوانم با زهاد جلیل راستی بیش از زهاد نوع دیگر مهر ورزم . اینطور شایع است که بچه‌ها توهم را باحقیقت تمیز نمیدهند، اما چندان دلیلی برای قبول آن نمی بینیم ، ما عقیده نداریم که هاملت هر گز وجود داشته است لکن اگر کسی در موقعی که بمشاهده نمایش آن مشغولیم ودرحال محظوظ شدن از آن هستیم مدام آن مطلب را بما یادآوری کند ناراحت و آزرده میشویم همینطور هم بچه ها اگر توسط آدم بی سلیقه ای در موقع بازی توهمی مورد تذکار و یاد آوری حاق مطلب قرار گیرند آزرده و ناراحت میشوند اما ضمناً حداقل فریفته وانمودهای خود هم نخواهند شد .

حق وراستی مهم است ، خیال هم مهم است ؛ لکن نشو ونمای خیال چه در تاریخ

فرد و چه در تاریخ جنس و نژاد خیلی زود تر است طفل تامدتی که حاجات بدنی بر آورده شده است بازی را خیلی دلچسب تر از حقیقت خواهد یافت او در بازی پادشاه است ودرحقیقت بایك قدرتی بالاتر از هر پادشاه دیگر کره زمین درسرزمین خود حکومت میکند.

اما در حقیقت مجبور است که در وقت معینی بخوابگاه برود و گروه پند ها و اندرزهای خسته کننده رااطاعت کند. البته اودر اوقاتی که بزرگترها و بالغین خالی از خیال بدون تفکر در تنظیم صحنه های‌نمایش او دخالت میکنند خشمگین‌میشود وقتیکه دیواری ساخته است که حتی بزرگترین غولان نمیتوانند از آن بالا روند وشمابدون احتیاط پاروی‌آن‌میگذارید مانند روموا‌وس که نسبت به روموس خشمناك گردید اوهم خشمگین میگردد وازاین نظر نقص او نسبت بمردم دیگر طبیعی‌است نه مرضی و جبران این نقص هم در وهم طبیعی است نه مرضی. بازیهای او اوقات او را اشغال نمیکند تا بهتر این باشد که بطریق دیگر صرف کند: اگر تمام ساعات وقت او بطور جدی صرف شود خیلی زود اعصابش درهم شکسته خواهد شدیك آدم بالغ راکه درهوس‌ها و آرزوها غرق میگردد میتوان پند واندرز داد که در راه رسیدن بآمال وآرزوهای خود مجاهدت کند امایك بچه هنوز نمیتواند برای رسیدن بآمال وآرزوها قدم‌بردارد ولذا حق‌دارد دارای‌احلام‌وآرزوهاباشد. اوخیالات‌و اوهام خودرا باین نظر که آنها جانشین وقائم‌مقام ثابت ودائم‌واقع‌وحقیقت باشدنمینگرد برعکس بانهایت حرارت امید دارد که آنها را درموقع مناسب تبدیل بحقیقت کند.

اگرانسان‌حق وواقع رابایکدیگرمخلوط کند دچاراشتباه خطرناکی‌شده‌است برحیات ماتنها حقایق حاکم نیستند بلکه امیدها وآرزوها هم برآن حکومت دارند نوع صدق و راستی که جز واقع چیزی نمیبیند زندان روح بشری است اما احلام و آرزو ها فقط موقعی باید محکوم شوند که کسالت و تنبلی آن‌ها را جانشین جهد و کوششی‌بکنند که برای‌تغییرواقع لازم میباشد؛ امااگربصورت مشوق‌ومحرك باشندیك مقصد حیاتی را درمجسم‌ساختن عالی‌ترین هدفهای انسانی‌تعقیب میکنند. کشتن‌تخیل درطفل‌مانند اینست که اورا بنده‌ای سازیم دربرابر واقع موجود وباز مانند این است که او را به صورت یك موجود بسته به خاك و عاجز از عروج به آسمان درآوریم.

شاید شما بگوئید بطور کلی این خوب است ولکن علاقه او بغولانی که اطفال را میخورند یا بریش کبودانیکه سرهمسران خویش را از تن جدا میکنند از چه جهت است ؟ آیا در آسمان شما از این قبیل چیزها وجود دارد ؟ آیا نباید خیال قبل از اینکه برای منظور صحیحی بکار رود طیب وطاهر و عالی گردد ؟ شما در عین حال که صلح طلب هستید چگونه میتوانید به پسر بیگناه خوداجازه بدهید از فکر خرابی حیات بشری لذت ببرد ؟ و یا اینکه چگونه می توانید شعف ناشی از غرائز توحش را که باید جنس بشر از آن بالاتر رود درست و صحیح بدانید ؟ من تصور میکنم تمام این مراتب بخاطر خواننده خطور میکند موضوع البته اهمیت دارد ومن سعی خواهم کرد تشریح کنم چرا نظر دیگری اتخاذ کردم .

تربیت عبارت است از پرورش غرائز نه از میان بردن آن و غریزه های بشری بسیار مبهم است و آنها را میتوان از راههای مختلف اقناع وارضا کرد بیشتر آنها برای کامیابی خود محتاج بمهارت هستند . بازی کریکت وبیس بال هردو یك غریزه را راضی وخشنود میسازند اما بچه هر کدام از آنهارا که یاد بگیرد بازی میکند. باین ترتیب راز تعلیم تا آنجائیکه متعلق باخلاق است اینست کــه بمرد انواع مختلف مهارتی را ببخشد که او را باینجا برساند که بتواند غرائز خویش را بطور نافع بکار برد . غریزه نیرو که در طفل باین ترتیب خام و نارس ارضا میشود که تعین وتشخص او را با ریش کبود یکی میکند میتواند درمراحل آینده زندگانی ارضاء واقناع مهذب وبی آلایشی دراکتشاف علمی یا اختراعات فنی یا ایجاد وپرورش بچه های خیلی خوب یاهرنوع دیگر از هزاران نوع مفید فعالیت بیابد . اگر تنها چیزی که یك مرد میداند این باشد که چگونه بجنگ بپردازد پس میل او بقوت ویرا درجنگ وجدال شعف و خوشحالی میبخشد . لکن اگر دراعمال دیگری تسلط ومهارت داشته باشد رضایت خاطر خود را در آنها خواهد یافت . اما اگر اراده او برای قوت در آن اوقاتی که جوانه میزند دردوره طفولیت خشکانده شودوجودی بیحال وتنبل وبی نفع وضررخواهد شد که نه دنیا باین نوع خوب بودنهای دور از عالم مردی احتیاج دارد و نه ما باید سعی کنیم چنین حالتی را دراطفال خویش بوجود آوریم از نظر بیولوژی و زندگی

طبیعی است که آنان وقتی که کوچك هستند وچندان بآزار واذیت کردن قادر نیستند باید درعالم تصور و خیال بطرز زندگانی اجداد وحشی قدیم خویش زندگی کنند. اگر شما راه معرفت ومهارت را که صورت مهذب تر وبی آلایش تری از رضایت را را لازم دارد برآنها باز وهموار سازید دیگر از اینموضوع که آنان دراین سطح باقی خواهند ماند ترس نداشته باشید.

اوقاتیکه من بچه بودم دوست داشتم معلق و پشتك و وارو بزنم هرگز حال چنین کاری نمیکنم باوجود این اگر کسی چنین عملی بکند من آنرا زشت نمیدانم همچنین طفلی که لذت میبرد از اینکه صاحب ریش کبود (بلوبرد) باشد از این میل تجاوز میکند و سلیقه اش بالاتر میرود و یاد میگیرد که قوه را از راههای دیگری جستجو کند، و اگر در اثر محرکات مناسب آن مرحله خیال او در دوران طفولیت زنده و با نشاط نگاهداشته شود همانطورهم خیلی‌احتمال دارد که درسالهای بعد موقعی که میتواند تمرین ها وسبکهائی اختیار کند که مناسب و شایسته مرد است پیوسته زنده وبا نشاط باقی بماند. فرو کردن افکار اخلاقی در مغز طفل درسنی که نمیتواند آنرا اجابت کند وتنظیم رفتار ونظارت برآن‌درآن سن‌اقتضا ندارد کاری است‌بیهوده تنها نتیجه ای که از فرو کردن افکار مزبور حاصل میشود این است که درسن بعد و آن اوقاتی که ممکن است افکار اخلاقی موثر واقع شود موجب میگردد که آن را اسباب زحمت دانند ودر برابر آن نفوذ ناپذیر وغیر متاثر گردند واین یکی از عللی است که ثابت میکند در تربیت اهمیت مطالعه روحیه بچه تاچه اندازه است.

بازیهای پس‌از دوره طفولیت با بازیهای اوایل طفولیت بمناسبت اینکه رقابت پیدا میشود وهر قدر سن پیش برود رقابت فزونتر میگردد فرق میکند. ابتدا وضع بازی طفل انفرادی است زیرا بدیهی است که کودك شیر خوار نمیتواند در بازی برادران وخواهران بزرگتر-از خودشرکت کند. اما بازی دسته جمعی همینکه‌امکان پذیر گردید شعف انگیز تر میشود بطوریکه دیگر بازی انفرادی لذتی نمیدهد. تربیت اولاد طبقه عالی انگلیسی همواره یك اهمیت اخلاقی عظیمی برای بازیهای مدرسه قائل میباشد - با اینکه مزایای معین پراهمیت بازیها را تصدیق دارم معذلك

بعقیده‌من از نظرمرسوم انگلیسی دراین مورد کمی مبالغه شده است البته برای صحت و تندرستی مفیدهستند بشرط آنکه بیش ازلازم در آن دقیق‌ومتخصص نشویم : اگر مهارت و تخصص استثنائی بیش از اندازه مورد تقدیر و تحسین واقع شود نتیجه این میشود که بهترین بازیکنان‌درآن افراط میکنند و دیگران سست میگردند وکم کم بصورت تماشاچی درمیآیند . بازیها به‌پسران‌ودختران یاد میدهند که ضربات‌وصدمات را بدون داد و فریاد تحمل نمایند و خستگی بسیار را بابشاشت برخود هموار سازند . لکن مزایای دیگری‌که برای آن بازیها قائل شده‌اند بنظرمن تاحدود زیادی جزء وهم وخیال است . میگویند همکاری رایاد میدهد درصورتیکه فقط درحقیقت بصورت رقابت وهمچشمی یاد میدهد واین صورتی‌است‌که درجنگ مورد احتیاج است نه درصناعت و نه درنوع صحیح روابط اجتماعی ، علم ممکن ساخته است که تعاون فنی جانشین رقابت دراقتصادیات وسیاست بین‌المللی گردد همانطور که رقابت را (بصورت جنگ) بسیار خطرناك تر ازآنچه بوده است ساخته . بهمین علل‌است‌که بشریت امروزه خیلی بیش‌از سابق به پرورش فکراقدامات تعاونی‌که «دشمن» آن بیشتر طبیعت مادی است احتیاج دارد نه عملیات رقابت آمیز وتزاحمی و تنافسی که هردوغالب و مغلوب آن بشر باشد . من نمیخواهم بیش از اندازه دراین ملاحظه تاکیدکنم زیرا رقابت طبیعی انسان است ولابد باید یك مخرجی‌پیدا کند وهیچ مخرجی بهتر وبی‌ضررتر از بازیها ومسابقه‌های ورزشی نیست . واین‌دلیل صحیحی‌است برای منع نکردن بازیها لکن دلیل صحیحی برای بالا بردن مقام و منزلت آنها تا آنجا که مقام اولیه را در برنامه آموزشگاهها احراز کنند بشمار نمیآید . بگذارید پسران بازی کنند ازاین نظر که بازی را دوست دارند نه‌ازاین جهت که‌اولیاء امور بازی را تریاقی‌میدانند دربرابرآنچه که‌ژاپونیان «افکار خطرناك» مینامند .

من در فصل گذشته درباره اهمیت غلبه بر ترس و ایجاد شجاعت مفصل گفتگو کردم . اما شجاعت را نباید با وحشیگری مخلوط ومشتبه‌کرد وحشیگری عبارت‌است از سرور و خوشی تحمیل اراده یکنفر بر دیگر مردم ؛ شجاعت یعنی بی اعتنائی

بدبختی‌های شخصی . من میل دارم اگر فرصت دست دهد به پسران و دختران یاد بدهم که چگونه کشتی های کوچك را در دریای طوفانی بگردش آورند و چگونه ازمحل مرتفع در آب فرو روند و بچه ترتیب اتوموبیل و حتی هواپیما را برانند من مانند ساندرسن اندل (۱) ساخت ماشینها وتحمل خطر را در آزمایشهای علمی بآنان یاد بدهم تا آنجائیکه ممکن است میخواهم طبیعت جامد را دشمن بازی قرار دهم . میل بقوت میتواند همانطور که درمنافسه ورقابت بامردم خشنود وراضی میشود دراین کشمکش هم قانع وراضی گردد مهارت و تسلط که ازاین طریق حاصل میشود مفید تر از مهارت و تسلط درکریکت یا فوتبال میباشد و سجیه ای که از آن ناشی میشود بیشتر باقواعد اخلاق اجتماعی مطابقت دارد . مذهبی که قائل ببازیهای ورزشی است صرفنظر از جنبه اخلاقی متضمن پائین آوردن شأن هوش است بریتانیای عظمی به طرف از دست دادن موقع صنعتی خود سیر میکند وشاید هم در اثر کودنی و در اثر اینکه اولیاء امور برای هوش ارزشی قائل نیستند وهوشمندان را تشویق نمیکنند امپراطوری خود را از دست بدهد . تمام اینها بتعصب در بازیها وافراط دراهمیت دادن بآنها مربوط میباشد البته مطلب عمیق تراست : عقیده مبنی براینکه مقیاس قیمت فرد سوابق ورزشی اوست نشانه عجز عمومی ماست که نمیتوانیم درك کنیم برای احاطه یافتن بدنیای تازه پیچیده ودرهم محتاج معرفت وتفکر هستیم چون دراین موضوع بعداً بطور تفصیل سخن خواهم گفت اکنون پیش از این چیزی نمیگویم .

دربازیهای مدرسی جنبه دیگری وجود دارد که معمولا نیك بشمارمیرود ولکن من آن راکلیتةً بد میدانم مقصودم تاثیرآن ها در تقویت «روح جماعت» است . اولیاءِ امور « روح جماعت » را دوست میدارند زیرا آنان را باستفاده از محرکات بد برای قیام باعمالی که آنرا نیك بشمارمی آورندقادرمیسازد . هروقت جدیت شودمیتوان جماعت را دراثرنمو دادن میل تفوق یافتن برجماعت دیگری بآسانی تحریك نمود . اشکال اینجاست که وسائل هیچ محرکی برای مساعی و کوششهائی کــه روی رقابت و منافسه نباشد آماده نشده است تعجب آوراست که چگونه محرك منافسه و رقابت عمیقاً در فعالیت

۱ Sanderson of oundle.

های ماموثر شده است . اگر شما بخواهید اهل یك قصبه را ترغیب کنید که دربهبود وسائل عمومی برای مراقبت اطفال اقدام کنند باید بگوئید که نسبت تلفات اطفال درقصبه های مجاور کمتر از آنجاست . اگر بخواهید که صاحب یك کارخانه را وادار کنیددر کار خود نقشه‌بدیعی بپذیرد وقدم‌تازه‌ای که‌بطور روشن متضمن‌پیشرفت وترقی‌میباشد بردارد ناچارهستید خطررقابت ومنافسه را برای او موکد سازید . اگر بخواهید وزارت جنگ راقانع کنید که حد متوسط معلومات نظامی برای فرماندهان بزرگ مطلوب است ـ امانه ، اینجا راهی ندارید ، حتی ترس از شکست دراین‌مورد موثر نیست و نمیتواند رسم « آقائی » را که بسیار زورمند است از میان بردارد (۱). مابرای پیشرفت دادن روح ایجاد کردن و ساختن از نظر خود آن عملی نکرده ایم وبرای وادار کردن مردم‌باهتمام در کار خودشان ولو اینکه در این امر ضروری بکسی نرسد اقدامی ننموده ایم اصول اقتصادی ما باید خیلی زیاد تر از بازیهای مدرسی در اینموضوع داخل شود . لکن بازیهای مدرسی همانطور که اکنون هم هست بر روح رقابت ومنافسه قائم‌میباشداگرمیخواهید روح تعاون وهمکاری‌جای‌آنرا بگیردداحداث تغییری دربازیهای مدرسی ضروری میباشد . لکن تشریح این مطلب مارا حقاً ازدایره مبحث خود خیلی خارج خواهد ساخت من اکنون نظرم متوجه بناً دولت صالح‌نیست ولکن دربناً فرد صالح تاآنجائیکه‌در دولت فعلی میسر است توجه دارم . آری‌ترقی واصلاح فرد وترقی واصلاح‌جماعت بایدهمراه یکدیگر صورت گیرد لکن کسی که‌در بحث مسائل تربیتی قلم بدست میگیرد فرد را مورد توجه خاص خود قرار میدهد .

(۱) بکتاب جماعت مخفی تالیف سروان فردیناند توهی (موردای ۱۹۲۰) فصل ششم مراجعه نمائید

فصل ششم
سجیه ساختن

موضوع این فصل را بیشتر از لحاظ رابطه‌ای که با بازی داشت مورد نظرقرار دادیم اکنون میخواهم آنرا ازنظر خودش مورد مطالعه قراردهم.

تمایلات غریزی اطفال همانطور که دیدیم مبهم است؛ تربیت و فرصت میتواند آنها را بصورتهای مختلف در آورد. نه عقیده قدیمی بگناه اصلی، و نه ایمان روسو بفضیلت فطری هیچیك باحقیقت واقع وفق نمیدهد. ماده خام غریزه از لحاظ اخلاق بیطرف است وهیچ جنبه‌ای ندارد وممکن است دراثرمحیط بصورت خوب یابد متشکل گردد. دراینجا یك خوشبینی معتدل ومتوسطی وجود دارد مبنی براینکه بیشترغرائز مردم صرفنظرازحالات مربوط بمرض در آغازامرقابل اینست که بصورتهای خوب تشکیل شود وحالات مربوط بمرض که درسالهای اول قوام عقلی وبدنی خاص میبخشد بسیار کم است. یك تربیت صحیح میتواند زندگانی را باغریزه مطابق سازد لکن غریزه پرورش یافته ومهذب است نه‌میل خام ومتشکل نشده‌یعنی فقط همان چیزیکه‌طبیعت برای ما آورده است، پرورش دهنده مهم غریزه مهارت است: مهارتیکه برای‌ما بعض انواع رضایت را بدون‌انواع دیگر فراهم‌میسازد. هرگاه بشخص انواع صحیح‌مهارت رابدهید اوصاحب فضیلت‌خواهد شد؛ واگر انواع مهارت خطاوغلط را بدهیدیااصلاً هیچ نوع مهارتی باو نبخشید فاسد خواهد شد.

این ملاحظات کلی با وضع خاصی بامیل بقوت منطبق میشود ما همگی دوست داریم کاری بکنیم اما در آنچه که مربوط بدوست داشتن قوت است اهمیت نمیدهیم که چه میکنیم. عموماً هرقدر که کار انجام شده دشوار باشد بیشتر مایه سرور ما میشود انسان دشوارترین طرز شکار را دوست دارد اما بشکار مرغ نشسته و تیراندازی بطرف آن چون آسان است نمی‌پردازد. من‌این نمونه ها را ازاینجهت اختیارکردم که انسان ماوراء سرور ناشی‌ازفعالیت درآنها محرك وغایت دیگری ندارد لکن اصل مزبور درهمه جا تطبیق میکند من حساب را دوست میداشتم تاموقعیکه اقلیدس رایادگرفتم و اقلیدس رادوست‌میداشتم تاموقعیکه هندسه تحلیلی را آموختم وغیره وغیره بچه ابتدا

از راه رفتن خوشحال میشود بعدازدویدن پس از آن ازجست وخیز کردن وسپس ازبالا رفتن. وقتی توانستیم بآسانی عمل کنیم چیزی عادی میشود وحس قوت را دیگر درما بیدار نمیسازد. آنچه که آهنگ موفقیت و کامیابی را بما میرساند مهارتی است که تازه حاصل شده است ویا مهارتی است که هنوز مورد تردید میباشد اینست آن علتی که میل بقوه را اینطور بی اندازه بانواع مهارتی که انسان می آموزد منطبق وسازگار میسازد.

ساختن وخراب کردن هردو موجب اقناع میل بقوت میشود اما عادة دشوارتر است و از این جهت کسی را که بتواند از عهده آن برآید بیشتر راضی میسازد. من سعی نمیکنم برای ساختن وخراب کردن یك تعریف دقیق فاضل مآبانه ای بیان کنم من تقریباً فرض میکنم ساختن و آباد کردن ما آن موقعی است که نیروی عامله دستگاهی را که مورد علاقه و اهتمام ماست افزون میسازیم وخراب کردن وقتی است که آن نیرورا کم میکنیم. وبا تعبیر نزدیك تر بلفظ روانشناسی آباد کردن وساختن ما موقعی است که بنائی را طبق یك نقشه قبلی تولید میکنیم وخراب کردن وقتی است که قوای طبیعی راآزاد میگذاریم تایك بنای موجودی را تغییر دهد بدون اینکه اهتمامی درتکوین بنای تازه ای مبذول شود رای درباره این تعریفها هرچه میخواهد باشد همه ما در اعمال خود میدانیم چه وقت یك فعالیتی آباد کننده بشمار میرود مگر درحالاتی چند که شخص گمان میکند ویران میسازد باین نظرکه مجدداً آباد کند و مایقین نداریم که درانچه که ادعا میکند صادق باشد.

چون ویران کردن آسانتراست پس بازیهای اطفال هم عادتاً باآن شروع میشود وانتقال بساختن وآبادکردی در مرحله بعد است بچه ای که بوسیله سطل باشن بازی میکنددوست دارد اشخاص بزرك وبالغ ازآن شنها برای اوپودینك وشرینی بسازند و او آنرا پایمال و خراب کند. اما همینکه خود او توانست ازشن پودینك و شرینی بسازد ازساختن آن خوشحال میشود وبکسی اجازه نمیدهد که آنرا پایمال وخراب کند. وقتیکه طفلی اول دفعه ببازی کردن باآجرشروع میکند دوست داردبرجهائی راکه بزرگتران او ساخته اند ویران سازد اما همینکه خودش یاد گرفت برجی برای خود بسازد از ساختن آن بسیار مفتخر میگردد ونمیتواند تحمل کند وببیند مساعی معماری او خراب وبیك تل خاك مبدل شده است. محرکی که موجب لذت بردن بچه

ها از بازی میشود کاملا درهر دومرحله یکی است لکن حصول تسلط ومهارت تازه ، فعالیت ناشی از این محرك را تغییر داده است . نقطه شروع و آغاز بسیاری از فضائل آن شعف ومسرتی است که شخص ازقادر بودن برساختن وآباد کردن احساس میکند وقتیکه طفلی ازشما خواهش میکند متعرض ساختمان او نشوید وبگذارید سالم بماند شما میتوانید بآسانی باو بفهمانید که او هم نباید متعرض ساخته ها وبناهای دیگران گردد وآنها را خراب کند . ازاین راه میتوانید دراو احترام بعمل دیگری را خلق کنید یعنی تنها مصدر ملکیت خصوصیکه از وجهه اجتماعی بی ضرر است همچنین طفل را بصبر وبردباری وپافشاری و ملاحظه تشویق میکند بدون این صفات طفل در ساختن برج خود بآن ارتفاعی که انتظار دارد توفیق پیدا نخواهد کرد . در بازی با بچه ها باید حدود ساختن شما بقدری باشد که هوسها وآرزوها را برانگیزد و نشان دهید که راه ساختن چگونه است پس از آن ساختن را بعهده مساعی خودشان واگذارید .

اگر بچه بباغی دسترسی داشته باشد اکمال سجیه ساختن و پیشرفت آن آسان میشود . نخستین محرك بچه در باغ اینست که هر نوع گل دلربائی را بچیند جلوگیری از این عمل او بوسیله منع آسان است لکن منع تنها برای تربیت کافی نیست . مطلوب اینست که دربچه همان رعایتی را که بزرگترها و بالغین در باره باغ معمول میدارند و مانع گل چیدن بیهوده آنان میشود دربچه ایجاد کنند . رعایت بزرگترها وبالغین در اینمورد مربوط است باینکه آنان بمیزان کار و کوشش لازمی که برای حصول نتائج شعف انگیز بعمل می‌آید پی میبرند . ممکن است به بچه ای که سه سال دارد گوشه ای از باغ را بدهید واو را بکاشتن تخم گیاهان در آن تشویق کنید . البته پس ازاینکه تخم ها سبز کرد وشکوفه آورد این گلها بنظر او پرارزش وعجیب خواهد آمد ؛ دراینصورت میتواند پی ببرد که با گلهای متعلق بمادرش نیز باتوجه واحتیاط رفتار کند .

آسانترین راه برای کم کردن بیرحمی وقساوت کور کورانه عبارت است ازایجاد علاقه با باد کردن و رشد و نماً دادن . تقریباً هر طفلی همینکه بسن مناسب میرسد بکشتن مگس وحشرات دیگر تمایل پیدا میکند وهمین میل اورا بکشتن حیوانات بزرگتر و سرانجام بقتل انسان میکشاند . در خانواده طبقه عالی انگلیسی کشتن

پرندگان مورد تقدیر و تمجید بسیار واقع میشود و کشتن مردان درجنگ شریفترین پیشه بشمار میآید . این روش باغریزه ایکه تربیت نیافته و آراسته نشده است مطابقت دارد یعنی غریزه کسانیکه فاقد مهارت و تسلط در آبادی میباشند و نمیتوانند هیچگونه عمل معصومانه و بی‌ضرری که میلشان را بقوه در آن تجسم داده باشد پیدا کنند . آنان میتوانند موجب مرگ قرقاول ها گردند و مستاجرین را آزار کنند و هر گاه فرصت دست دهد یك کرگدن یا یك آلمانی را آماج گلوله سازند . اما از هنر های مفید چیزی ندارند زیرا پدرانشان و آموزگارانشان تصور کرده اند که همینقدر که آنان را بصورت آقایان انگلیسی در آورند کار را تمام کرده اند من عقیده ندارم که آنان در موقع تولد کودن تر از بچه های دیگر باشند منتهی نقصی که در مراحل بعد پیدا میکنند ناشی از بدی طرز تربیتشان میباشد . اگر از اوائل عمر اینان را طوری هدایت میکردند که ارزش حیات را احساس کنند یعنی در نشو ونما و کمال آن بامهر مالکیت مراقبت بعمل میآمد ؛ اگر اشکالی از مهارت در ساختن را حاصل میکردند ؛ یا اگر وادار میشدند که باترس و بیم بفهمند خرابی و ویرانی آنچه که در زمان ممتدی بااحتیاط بسیار صورت آبادی پیدا کرده است چقدر سریع و آسان است ــ اگر تمام اینها جزء تربیت اولیه پرورش اخلاقی آنان بود هرگز برای ویران ساختن آنچه که دیگران بهمین نحو بازحمت و مرارت ساخته و پرداخته اند اینطور آماده وحاضر نمیشدند مربی بزرگ از این حیث در زندگانی آینده پدر و مادر است بشرط آنکه غریزه کاملاً بیدار شده باشد . لکن بیداری آن بین اغنیاء کمتر اتفاق می افتد زیرا آنان مراقبت اطفالشان را بمزدوری که حرفه‌اش این باشد وا گذار می کنند بنابراین ما نمیتوانیم متوقع باشیم که آنان پدر بشوند قبل از اینکه بریشه کن کردن تمایلات خرابکاری خود شروع کنند .

هر مؤلفی که دارای خدمتکاران نادان است میداند که چقدر دشوار است (مردم همگی میل دارند محال گردد) از هوی و هوس آنان که در موقع روشن کردن آتش نسخه‌های خطی او را بکار میبرند جلو گیری نماید بخاطر هیچ مؤلف همکاری و لو اینکه

دشمن حسودی هم باشد هرگز خطور نمیکند که چنین کاری بکند زیرا او در اثر خبرگی و آزمودگی بارزش این نسخه های خطی واقف است همینطور هم پسری که دارای باغ است باغچه‌های مردم را پایمال و لگدکوب نمیکند و به پسری که دارای حیوانات دست آموز است میتوان احترام و رعایت حیات حیوانات را اموخت . احترام و رعایت حیات انسانی نیز درهر کسی که زحمت بچه یا بچه‌های خود را کشیده است وجود دارد . آن زحمتی که مادر باره اطفال خود متحمل میشویم صورتهای پرزورتر مهر پدری را درما جاری میسازد ، در کسانی که ازاین زحمت دوری میجویند غریزه پدری کم یا بیش ازمیان میرود و فقط بصورت یك حس مسئولیتی باقی میماند . اما اگر محرکات ابادی پدر ومادر کاملاً رشد و نما پیدا کرده است مناسب تر و سزاوارتر اینست که زحمت اولاد را خود متحمل گردند باین علت همچنین بسیار مطلوب است که باین جنبه تربیت نیز التفات و توجه شود .

من وقتیکه از سجیه ابادی سخن میرانم تنها نظرم متوجه ساختن و پرداختن مادی نیست اعمال ماآز قبیل نمایش وخوانندگی ، نوازندگی بطور دسته‌جمعی متضمن همکاری در آبادی غیر مادی است ؛ بسیاری از بچه‌ها وجوانان از اینها خوششان میآید وباید تشویق هم بشوند (اما نباید مجبور باشند) حتی در اموری که کاملاً فکری وذهنی است امکان دارد که انسان میلی با یاد کردن یا بخراب نمودن داشته باشد . تربیت و تعلیم آداب قدیمی تقریباً تماماً قابل انتقاداست ؛ دراین سبك تعلیم بچه یاد میگیرد که ازخطا هااحترازکند وکسانی راهم که آنرا مرتکب میشوند حقیر و پست بداند این موجب نوعی اشتیاق برقاعده دانی میشود که درنتیجه ابتکار و اجتهاد جای خود را بمحترم شمردن رای معتمدین و تقلیدازاهل ثقه میدهد . لاتین صحیح وفصیح بطور قطعی ثابت ومحدود گردید و شد این زبان ویرژیل وسیسرون . اما علم صحیح همیشه درتغییر است و یك جوان قابل برای شرکت دراین تغییروتحول آماده ومتوجه است ولذا هدفی که تربیت علمی در نظر میگیرد تقریباً اینست که انسان بیش از آنچه که از مطالعه و تحصیل زبانهای مرده حاصل میکند بنا کننده ومایل بساختن باشد درهرجا که پرهیز کردن

ازخطا واشتباه مهمترین منظور بشمار میرود درتربیت مایل بایجاد نوع عقلیهٔ میشود که درآن خونریزی نباشد بنابراین باید در برابر تمام مردان و زنان جوان و لایق روزنه امیدی بازکنیم تابتوانند معلومات خود را برای انجام کارهای جسارت آمیز بکار برند . تربیت عالی را فقط عبارت از چیزی میپندارند که مکلف باشد چیزی نظیر اداب خوب را بما ببخشد یعنی فقط یك مجموعه عرفی منفی است که ما را از خطا ها و اشتباه‌های اصطلاحی مصون میدارد درچنین تربیتی ' سجیه ساختن بفراموشی سپرده میشود ونوع مردمی که از آن بیرون می‌آید همانطور که انتظار میرود افرادی میشوند اهل حرف ومهمل باف وفاقدتهور لازم برای کارهای مهم وبی سخاوت . اما اگر هدف تربیت عمل مثبت باشد دوری جستن از تمام این مراتب امکان پذیر میباشد .

دراواخر سالهای تربیت باید سجیه ساختن وخوی آباد کردن اجتماعی تحریك شود منظورم اینست آنانیکه دارای هوش کافی باشند باید در بکار بردن خیال خود برای اندیشیدن راههای نتیجه بخش ترجهة استفاده ازقوای اجتماعی موجود یابوجود آوردن قوای تازه تشویق وتشجیع گردند . مردم کتاب جمهوریت افلاطون رامیخوانند لکن آنرا بهیچوجه باسیاست جاری بستگی نمیدهند . وقتیکه من گفتم دولت روسیه درسال ۱۹۲۰ دارای ایدئال هاوهدفهائی بود که تقریباً عین همان مثل جمهوریت افلاطون است معلوم نیست این حرف بکدام یك از این دو بیشتر گران آمد بافلاطونیان یا به بلشویکها مردم کتابی از ادبیات کلاسیك را میخوانند بدون اینکه کوچکترین کوششی بکنند که بدانند مثلاً بازندگانی زید وعمر وبکر چه مناسبت هائی دارد واین مخصوصاً باعقایدخیالی و وهمی صدق میکند زیرا بخواننده راهی ازنظام اجتماعی کنونی بسوی وضعی تازه نشان نمیدهد استمداد ذی قیمت دراین موضوعات عبارت است از حکمیت صحیح که قدم بعدی بشمارمیرود . لیبرالهای قرن نوزدهم بریتانیا دارای چنین شایستگی ولیاقت بودند ولو اینکه نتایج غائی که از تدابیر واقدامات آنان حاصل میشد موجب وحشت وهراسشان شده باشد .

قسمت اعظم آن مربوط است بنوع تصویری که بر تفکر شخص تسلط می‌یابد

کـه اغلب هم کلیةً ندانسته و بطور لاشعور است . صورت نظام اجتماعی را میتوان بچندین طریق تشبیه نمود معمول ترین آن تشبیه بقالب ، بماشین ، وبدرخت میباشد اولی بین تصورات جامد اجتماع است از قبیل آن اوضاع و احوالی کـه در اسپارت و چنین مقید بتقالید و رسوم (ترادیسیون) وجود داشت : اقتضای آنجا چنین بود که طبیعت بشری در آن قالبی که قبلاً آماده شده است ریخته شود وبشکلی که از پیش ترسیم گردیده است درآید . این چنین فکری در تمام قراردادهای اخلاقی یا اجتماعی شدید ومتعصب وجود داردمردی که بچنین تشبیهی قائل است نظریه سیاسیش از نوع جامد وتاحد معینی نرم نشدنی وسخت وازار کننده خواهد بود . مردمی که اجتماع را بماشین تشبیه میکنند تازه تر و بعصر نوین نزدیکترند . پیروان صنعت و افراد کمونیست هر دوازاین طبقه میباشند وهیچکدامشان بطبیعت و سرشت بشر توجهی ندارند وغایات حیات راچیزی ساده میپندارند ودرجمله، افزایش تولید بحداکثر، خلاصه میکنند مقصود آنان ازتنظیم اجتماعی رسیدن باین غایات ونتایج ساده است . اشکال راه آنان اینست که مردم فعلی میلی باین غایات ونتایج ندارند وبشدت طالب همه‌جور چیزهای متفرق وگوناگون میباشند که فکر منظم سازمان دهنده هرگز برای آن ارزشی قائل نیست . واین حال سازمان دهنده را بتوسل بقالب متوجه میسازد تادرنتیجه ادمیانی بدست آورد که راضی وراغب بهمان چیزی باشند که بنظراوخوب میآیدوهمین امر بنوبه خود بشورش وانقلاب منجر میگردد .

مردی کـه نظم اجتماعی را بدرخت تشبیه میکند نظر سیاسیش فرق میکند . یك ماشین بدممکن است کهنه وفرسوده شود ویکی دیگر بجای آن گذاشته شوداما اگر یـك درخت بریده شود زمانی دراز وقت لازم است تانهال تازه بحد و اندازه و تنومندی آن برسد . یك ماشین یایك قالب چیزی است که سازنده آن بمیل خودآنرا انتخاب میکند امـا درخت طبیعت خاص خود را دارد و راهی بتغییر نوع آن نیست فقط کاری که میتوان کرد اینست که آنرا بصورت نمونه بهتر یابدتر انواع خود در آوریم سجیه آبادی دنیا درموقعی که بااشیاء زنده وجاندار منطبق میشود کاملاً فرق

میکندوقتی که باماشین تطبیق میشودعمل آن‌در اشیاءِزنده وجاندار ناچیزترمیگردد و محتاج نوعی از عاطفه میشود . بنابراین زمانیکه ماآنرا به بچه ها یاد میدهیم باید فرصت های لازم نه تنها برای تمرین در قالب ها و ماشین ها بلکه برای تمرین در گیاهان وجانوران هم جهةآنان فراهم سازیم فیزیك از زمان نیوتن برفکر واززمان انقلاب صنعتی برعمل مسلط وفرمانروا شده‌است وهمین نسبةً تصور وتشبیه اجتماع را بصورت ماشین باخود همراه‌آورده است . تطور ناشی‌ازعلم‌الحیات یك رشته‌افکارتازه‌ا ی روی کار آورد وبرجسته ترین آن موضوع انتخاب طبیعی است که منظور ما بایداین باشد اثر آن را درشئون بشری بوسیله تربیت و علم اصلاح نسل وضبط آن برطرف سازیم ، تصور وتشبیه اجتماع بیکدرخت‌بهتر از تشبیه بقالب یا بماشین میباشدولکن همواره اینجا هم نقص باقی است وما باید برای رفع نقص بروانشناسی متوسل شویم ، سجیه ساختن که روی روانشناسی باشدنوع تازه‌ومخصوصی است که‌هنوز چندان‌مردم از آن اطلاعی ندارند واین برای بوجود آوردن نظریه صحیح در تربیت و سیاست و همه امور دیگر مخصوص انسانی ضروری است وباید در تصورات و خیالات اهل کشور اگربخواهندااز تشبیهات غلط دچار گمراهی‌نشوند مسلط گردد بعض مردم ازسجیه ساختن و بنأ در امور انسانی وحشت دارندزیرا میترسند که صورت ماشینی داشته باشد واز اینجا بانارشیسم وهرج ومرج و « بازگشت بطبیعت» عقیده پیدا میکنند . من سعی میکنم که در این کتاب بامثالهای محسوس نشان دهم که چگونه بنأ روحی بابنأ ماشینی‌فرق دارد . جنبه خیالی این را هم باید تعلیم وتربیت عالی‌تر مانوس‌عموم سازد من عقیده دارم‌اگر باین نحوعمل شود سیاست ما ازگونه فکری وتندی‌وتیزی و میل بخرابی خالی خواهد شد و جای آن را نرمی و ملایمت و حال واقعی علمی خواهد گرفت و هدف آن بوجود آوردن مردان و زنان بزرگوار و جلیل خواهد گردید .

فصل هفتم

حب ذات ومالکیت

اکنون بمسئله ای میرسیم شبیه بمسئله ترس، و ما بایك محرك زورمندی که قسمت کمتران غریزی و بیشتر آن نامطلوب است بدان علاقه داریم در تمام اینگونه حالات باید مراقب باشیم طبیعت طفل را خنثی و باطل نسازیم، طبیعت اورا مورد اعتنا و توجه قرار ندادن یا آرزومند شدن باینکه چیز دیگری باشد خلاف آنچه که هست کاری است لغو وبیهوده ؛ ما باید ماده خامی را که در دست داریم قبول کنیم و نباید سعی کنیم که درمعالجه آن ومعامله باآن ازراههائی قدم برداریم که فقط باماده مخالف آن مناسبت پیدا میکند .

حب ذات تصور محدود و مربوط بعلم اخلاق نیست ؛ هرقدر بیشتر تحلیل شود بیشتر ابهام وغموض پیدا میکند. لکن چنانکه درپرورشگاه میبینیم کاملاً محدوداست ودشواریهائی‌را پیش‌میآوردکه باید بر آن چیره گردید بچه بزرگتررا چنانچه‌بحال خود گذارید اسباب بازی طفل کوچکتر راغصب میکند و بیش‌ازبخش خود طالب توجه بزرگتران و بالغین میباشد و بطور کلی بدون اعتناء بیاس‌و ناامیدی بچه کوچکتر تمایلات خودرا تعقیب‌ودنبال‌میکند. نفس بشری‌مانند بخارهمیشه‌رو به‌اتساع است هدف تربیت ازاین‌جهت اینستکه وادارد‌فشار خارجی‌بصورت عادات ، افکار ، و تمایلات عاطفی، در عقل خود طفل درآید نه زدن و نواختن و شکنجه کردن ، وفکر لازم در این باب عدل است نه ایثار نفس . هر کسی تا حدود معینی در دنیا حقی دارد و هر گاه برای مطالبه حق خودقیام کرد احدی نباید اورا شریر بداندوقتی مردم ایثار نفس‌میآموزند ظاهراً آنرا فرا میگیرند نه بنابراینکه آنرا تماماً عملی سازند ، ولکن بامید اینکه نتیجه عملی آن‌نزدیك است بصواب وصلاح . اما درحقیقت مردم یاعاجز از آموختن این درس میباشند ویا حس میکنند که چون خواستار عدل صرف هستند گناهکاراند یا ایثار نفس رابحد نامعقولی میرسانند . درحالت اخیر درمورد کسانی که باآنان ترك

علاقه میکنند احساس نفرت میکنند و احتمال اینست که اجازه میدهند حب ذات بطور ناشناس در لباس مطالبه حق شناسی بآنان بر گردد . بهر حال ایثار نفس ممکن نیست مذهب صحیحی بشود زیرا نمیتواند تعمیم پیدا کند . تعلیم باطل بعنوان وسیله برای فضیلت بسیار نامطلوب است زیرا وقتیکه باطل آشکار شود فضیلت متلاشی میگردد اما عدل برعکس میتواند عمومی گردد . بنابر این عدل مفهومی است که ما باید سعی کنیم آنرا درافکار وعادات طفل تدریجاً وارد سازیم .

تعلیم عدل بکودکی که از اقران وهمگنان جدا وبر کنار است اگر محال نباشد دشوار است . حقوق و تمایلات مردم بالغ و بزرگ بقدری با نظائر خود در اطفال تفاوت واختلاف دارد که هیچگونه خواهش تصوری وخیالی بوجود نمیآورد و نسبة تنافس مستقیم بین بزرگها و اطفال درحصول سرور ولذت نوع واحدی دیده نمیشود . بعلاوه وقتیکه بزرگها وبالغین در وضعی باشند که وجوب اطاعت از اوامرشان بر خودشان ممکن باشد ناچار باید قاضی قضایای خود گردند و در بچه تاثیر یك دادگاه بیطرفی را احداث نخواهد کرد آنان طبعاً خواهند توانست تعلیمات صریح در مورد این و یا آن نوع ازسلوك و رفتار مناسب را صادر کنند : مثلا دستور دهند وقتی که مادرشان تکه‌های لباس شسته را میشمارد مخل او نشوند ، وقتیکه پدرشان مشغول کار است فریاد نکنند ، موقعی که اشخاص برای دیدن آمده اند راجع بمسائل مخصوص و مورد علاقه خود اسباب زحمت نشوند لکن این مطالب در طفل قابل حل نیست ، درست است اگر بنحو دیگر و بطور مهربانی با او رفتار شود طفل به طیب خاطر بقدر کافی تسلیم ومطیع میگردد اما این محل مقبولی درخاطر او پیدا نمیکند .

وادار ساختن طفل باطاعت از اینگونه قواعد ومقررات کاری است صحیح زیرا نباید اورا مجال بدهیم که سرکش وجابر گردد باز باین علت که باید بداند مردم دیگر بمشاغل خود اهمیت زیاد میدهند ولو اینکه آن مشاغل عجیب و غریب باشد . لکن اینگونه روش هابیش ازحسن رفتار ظاهری ، چیز دیگری بدست نمیدهد : اماتربیت صحیح درعدل فقط وقتی می آید که با بچه مزبور کودکان دیگرهم باشند . واین یکی

از عللی چند دیگر است که ایجاب میکنند نگذاریم طفل مدت زیادی بحال جدا و تنها بماند پدر ومادری که دچار این بدبختی میباشند واز اولاد تنها یك فرزندنصیب داشته‌اند باید تا میتوانند سعی کنند که رفقائی برای او فراهم سازند ولو اینکه انجام این کار چنانچه از راه دیگری میسر نشود مستلزم دور کردن بچه مدت طولانی از خانه گردد . یك طفل تنها ومنفرد یاخاموش وساکت بار میآید ویا خودخواه میشود ویاشاید بنوبه دارای هردوحال گردد . یك بچه مودب تنها ومنفرد رقت انگیز وتاثر آوراست وبچه بی‌ادب بلا وآفت خواهد بود لازم است این روزها که خانواده ها نسبت بسابق کوچك ومحدود گردیده است توجه واهتمام بیشتری دراین امر بعمل آیدواین یکی از جمله دلائل دعوت بمدارس پرستاری وپرورش کودك است که بعداً دریکی از فصل های آینده بیشتر درباره آن بحث خواهم کرد . لکن عجالةً من یك خانواده ای را فرض میکنم که حداقل دارای دوطفل است وسن این دو بایکدیگر تفاوت زیاد ندارد بطوریکه ذوق‌های آنان بحد وسیعی یکی است .

جائیکه اطفال برای خوشی ولذت که فقط یکنفر دریك وقت میتواند از آن محظوظ شود با یکدیگر منافسه میکنند از قبیل سواری دریك چرخ دستی میبینیم که آنان بفوریت عدالت را میفهمند . البته میل هریك از آنان اینست که خوشی‌رابدون دیگران فقط برای خود بخواهد اما تعجب در این است که موقعیکه بزرگ ها و بالغین بین آنان قرار میگذارند که هر کدام بنوبت از این خوشی و لذت برخوردار شوند بچه سرعتی این میل مغلوب میگردد من عقیده ندارم که حس عدالت ذاتی و جبلی است لکن وقتی دیدم که بچه سرعتی میتوان آنرا در طفل ایجاد کرد دچار تعجب گشتم . البته بایدعدل حقیقی باشد وپنهانی ودرپرده طفلی برطفل دیگر ترجیح داده نشود . اگر شما ببعضی بچه‌هابیش ازبچه های دیگرمحبت روا دارید بایداحتیاط کنید مبادا عواطفتان را درتقسیم مسرات و خوشی ها بین آنان دخیل و موثر سازید یك اصل کلی مسلم اینستکه اسباب بازی باید بطور مساوی برای همه باشد .

کوشش در القاء رغبت اطفال بعدل بوسیله هر گونه تمرین و ورزش اخلاقی

کاری بیهوده است عدل را بیش از حد اقتضا نباید در باره طفل مراعات کرد و کمتر از آنرا هم نباید انتظار داشت که طفل بپذیرد . در کتاب «خانواده فیرچایلد» فصلی است از «گناهان پنهانی قلب» که راههای دوری جستن از آن را نشان میدهد . لوسی درخود میبیند که رفتارش نیك بوده است مادرش باو میگوید که اگرچه رفتار او نیك بوده است اما افکارش بخطاست واز ارمیا روایت میکند «قلب قبل از هرچیز فریب دهنده وبسیار فاسد وپلید است» سپس بهلوسی دفتر کوچکی داده میشود که در حین اینکه ظاهری آراسته و رفتاری خوش نشان میدهد در آن دفتر آنچه که «بسیار فاسد وپلید است» ودرقلبش جای دارد ثبت کند . هنگام ناشتائی صبح والدینش نواری بخواهرش و گیلاسی ببرادرش میدهند اما باو چیزی نمیدهند . لذا او دردفتر خود چنین یاداشت میکند که دراین لحظه جداً فکر بدی درخاطرش خطور کرد و آن این بود که پدر ومادرش او را کمتر از خواهر وبرادرش دوست میدارند . اوراتعلیمات لازم دادند وچنین عقیده پیدا کرد که باید بقوه انضباط اخلاقی با این فکر مقاومت کند وبر آن غالب آید ؛ لکن این متد نتیجه ای نداد جزاینکه فکر مزبور را در زوایای وجود او نهفته ساخت تااینکه بعداً درسالهای آینده آثار عجیب کج ومعوج آن بوجود آید . خطسیر مناسب او این خواهد بود که معبر احساسات او واقع شود و مناسب پدر و مادر این است آنچه را که درخاطر او جای گرفته است زایل سازد واین باید یا بوسیله بخشیدن هدیه باو بشود ویا بطریقی که بتواند ادراك کند به او بفهمانند که چون اکنون هدیه برای او حاضر نیست باید منتظر دفعه آینده گردد صداقت وصراحت دشواریهارا ازمیان میبرد لکن سعی در انضباط اخلاقی وتادیب از راه منع جزاینکه بر شدت آن افزاید نتیجه دیگری نمیدهد . حس مالکیت اتصال وبستگی کامل بعدل دارد . واین موضوعی است مشکل که حل آن هنرمندی واستعدادی میخواهد قابل انطباق باحیط نه قواعد ومقررات خشك وجامد . اینجادرواقع ملاحظات متضادی وجود دارد که اتخاذ طرح روشنی را مشکل میسازد . حب مالکیت از یك طرف مفاسد وحشت آور بسیاری را در سالهای آینده تولید میکند ، مثلاً ترس از

اینکه مبادا ممتلکات ذی‌قیمت مادی ازدست برود ازجمله عوامل عمده سختی و بیرحمی، سیاسی و اقتصادی است، پسندیده این است که مردان و زنان تاآنجا که ممکن است خوشی وسعادت خود را درجائی بجویند که تابع مالکیت شخصی نباشد یعنی بصورت ایجادی وانشائی باشد نه دفاعی، باین علت اگر چاره پذیر باشد پرورش دادن حس مالکیت دراطفال عاقلانه نخواهدبود لکن ماقبل از اینکه‌باین رأی عمل کنیم‌براهین متقنی درطرف دیگر وجود دارد که غفلت از آن خطرناك میباشد. اول این براهین این است که حس مــالکیت در اطفال بسیار زورمند است و همینکه بچه ها بتوانند چیزی‌رابچنگ بگیرند و (همکاری دست وچشم)‌رابیینند حس مزبور ظاهر میگردد هرچه را که آنان بگیرنداحساس میکنند که‌مال خودشان است واگر از آنان‌گرفته شود برآشفته وخشمگین‌میگردند ما هنوزهم وقتی‌ازمالکیت صحبت میکنیم‌الفاظی ازقبیل «بچنگ آوردن» بکار میبریم

این الفاظ بخوبی رابطه اولیه بین مالکیت و گرفتن با چنگ‌را نشان میدهد وهمینطور است لفظ بچنگ آورنده

طفلی که شخصاً مالك یك بازیچه نباشد از روی زمین چوبدستی یا پاره های آجر یاهرنوع اشیاء پیش پاافتاده دیگری را بر میدارد و آنرا بعنوان مال مخصوص خود ضبط و انبار میکند. میل مالکیت بقدری در نهاد انسان جای گرفته است که مقاومت باآن خطرناك‌میباشد. علاوه برابن مالکیت‌توجه ومراقبت را پرورش‌میدهد ومحرك خرابی وویرانی را مقید ومغلوب میسازد. مخصوصاً مالکیت وقتی مفیدتراست که شامل اشیائی باشد که خود طفل ساخته است و اگر او را از مالکیت آن اشیاء ممنوع ومحروم سازیم محرکات آبادی او را مقید وباطل ساخته ایم.

وقتی که مباحث برهانی اینطور متضاد است البته مانمیتوانیم سیاست محدودی رابپذیریم وناچاریم بحدزیادی بوسیله ظروف وباستعانت طبیعت‌طفل راهنمائی‌گردیم معذلك میتوانیم بعنوان توافق عملی بین این اضداد چند کلمه سخن بگوئیم.

درمیان اسباب بازی بعضی است که باید خصوصی باشد و بعض دیگر عمومی و

مشترك مثلاً بازیچه اسب چوبی متحرك طبیعةً همیشه عمومی وبین اطفال مشترك است
واز این جاقاعده ای پیدا میشود باین‌عبارت : اگر اسباب بازی طوری باشد که‌ممکن
گردد همگی متساویاً از آن برخوردار شوند منتهی بطور متناوب آنگاه لازم میشود
که اگر بازیچه مزبور جادار وبزرگ است ویابقدری گران است که نمیتوان‌ازآن
برای هر فردی یکی مخصوص تهیه کرد جنبه مشترك و عمومی پیدا کند . بر عکس
بازیچه ای که بایك طفل بیش ازطفل دیگر مناسبت دارد (مثلاً بعلت اختلاف سن)
بهتر اینست که‌بهمان طفلی داده شود که بیشتر میتواند ازآن لذت ببرد . اگروضع
بازیچه ای طوری است که باید باتوجه ومراقبت آنرا برای بازی بکار برد واین طرز
بکاربردن ومراقبت کردن ازآنرا باید ازطفل بزرگترفرا گرفت عدالت حکم‌میکند
که نگذاریم بچه کوچکتر آنرا تصرف و ضایع کند . بلکه باید در عوض بازیچه
دیگری که متناسب سنش باشد بتصرف او بدهیم . پس ازسن دو سالگی اگر طفل
درنتیجه اهمال وبی‌احتیاطی باعث شکستن بازیچه خودشود نباید درتجدید آن‌شتاب
کرد وصلاح اینست که طفل تامدتی‌این زیان و خسران را احساس کند هرگزاجازه
ندهید که بچه همواره نگذارد بچه های دیگر با اسباب بازی او بازی کنند هرگاه
درنزدبچه بیش از آنچه که‌فعلا میتواند بکاربرداسباب بازی‌باشد وبچه دیگر بخواهد
با آن اسباب بازیهائی که مورد استعمال او نیست بازی کند نباید بگذارید مخالفت
کند مگر وقتیکه احتمال برود بچه دومی بازیچه را خواهد شکست ویا بازیچه‌ای
باشد که بچه اولی برای خود ساخته وپرداخته است ومایه فخر ومباهاتش میباشد .
تا زمانیکه بچه آنچه را که ساخته‌است فراموش نکرده است باید اگر ممکن شود
بعنوان پاداش مساعی صنعتی او اجازه داد که آن ساخته پیوسته باقی و پایدار باشد
درغیر اینصورت نگذارید بچه در بازی خودحالت سگ میان آخور را پیدا کند که
نه‌خود استفاده کند ونه بگذارد کس دیگر ازآن بهره‌ور شود و نباید هرگز به او
اجازه دهیم که بیجهت مانع سرور وخوشحالی بچه دیگر شود یاد دادن مقدار کمی
ازآداب رفتار وسلوك در این مورد بطفل چندان اشکال ندارد حزم و دوراندیشی

ایی اندازه تادیب را مناسب میداند . اجازه ندهید طفلی اشیاء طفل دیگر راازدستش برباید ولو اینکه آن اشیاء مال خودش باشد اگر طفل بزرگتری نسبت بطفل کوچکتری خشونت وبی‌مهری روا داردشماهم بآن بزرگتر همان خشونت وبی‌مهری رانشان دهید وبیدرنگ علت آن راهم برای او بیان کنید بااینگونه وسائل می‌توان مهربانی و شفقت لازم را نسبت بیکدیگر در اطفال ایجاد کرد تا از حدوث طوفان خشم دائم وروان‌شدن اشك جلوگیری شود درمواقع‌مقتضی بکار بردن شدت اگرچه بصورت تنبیه سبکی هم باشد ضرورت دارد اما بهیچوجه نباید اجازه داد که طفل نسبت باطفال ضعیف تر ازخود بجور وستمگری عادت کند .

در موقعی که بطفل اجازه میدهند چند عدد اشیاء عزیز خود را مالك گردد بهتر این است که او را در عادت بازی کردن با اسباب بازی مثلا آجر که تنها طفل درموقع بکار بردن نسبت بآن حق مطلق دارد تشویق کنید . افزار ها و دستگاههای منتسوری برای تمام بچه‌ها عمومی است‌اما تازمانی که بچه ای‌مشغول بکار بردن‌یکی از قطعات دستگاه مزبوراست هیچ بچه دیگری حق‌مداخله درآن را ندارد این‌حال حس احتکار موقت را که مبنی‌برعمل است نمو میدهد چنین حسی بااشیائیکه درسال های‌آینده‌مرغوب وپسند خاطر باشدهیچگونه منافاتی ندارد این سبك چندان برای اطفال بسیار کوچك صلاح نیست زیرا آنان در دوست داشتن ساختن و بنا کردن به درجه کافی نرسیده اند . اما هرقدر تسلط ومهارت آنان بیشتر شود امکان ترغیبشان درپرداختن بامر ساختن وبنا کردن افزونتر میگردد و هر قدر معرفت آنان باینکه میتوانند مصالح ساختن و بنا کردن را هروقت بخواهند بدست آورند دوام پیدا کند توجهشان نیز باینکه‌دیگران هم میتوانند بدست‌آورند کمترخواهد شد ونفرت‌اولیه آنان از مشارکت خیلی زود در اثر عادت زائل خواهد گشت معذلك وقتیکه طفل بسن‌مناسب میرسد بعقیده من‌باید باو اجازه داده شود که صاحب کتابهائی گرددزیرا همین عمل محبت او را بکتاب افزون میسازد ودر نتیجه بخواندن تحریکش میکند . کتابهائیکه بملکیت اودرآمده است باید تاممکن است کتابهای خوبی باشد نه کتاب

های مهمل و بی ارزش و اگر بچه خواهان کتابهای مهمل و پیش پا افتاده باشد باید ملکیت آن جنبه عمومی پیدا کند. اصول کلی متضمن آن عبارت است از اینکه: اول ـ طفل را دروضعی نگذارید که حس کند در اثر عدم کفایت از آنچه که مالك است محروم میباشد و الا او را بخیل و لئیم خواهید ساخت. دوم طفل را بمالکیت خصوصی مجاز دارید و این در صورتی است که او را بفعالیت پسندیده تحریك کند و خصوصاً وقتی است که به او یاد میدهد چطور اشیاء را بامراقبت اداره کند غیر ازاین موارد محدود هرقدرمیتوانید توجه طفل‌را بلذت ها وخوشی هائی که مستلزم‌مالکیت خاص نیست معطوف سازیدوحتی درموردیکه طفل نسبت بچیزی مالك مخصوص بشمار میرود نگذارید وقتیکه اطفال دیگر میخواهند از بازی کردن بااشیاء او بهره ور گردند دنائت ولئامت بخرج دهد. مقصود این است که دراین مواقع بچه را وادار سازید برضا ورغبت اشیاء خود راعاریه وامانت دهد وتامدتیکه دراین مورد باستعمال قدرت و نفوذ احتیاج رود مقصود مزبور تحقق پیدا نمیکند

تحریك طفل خوشحال و خوشبخت بکرم دشوار نیست اما اگر طفل محروم از خوشی و مسرت باشد طبعاً سخت بچیزهائی میچسبد که بآسانی می تواند بدان دسترسی یابد. بچه ها فضیلت را از راه لطف وخوشی وتندرستی میآموزند نه از راه شکنجه وآزار

فصل هشتم

راستی

یکی از مهمترین هدفهای تربیت اخلاقی باید بوجود آوردن عادت راستی باشد . منظور من تنها راستی درسخن و بیان نیست بلکه راستی درفکر هم هست : و درواقع بنظرمن راستی درفکر اهمیت بیشتری دارد من شخصی را که دروغ میگوید وخود کاملا میداند که دروغ میگوید برشخصی که خودش را نخست بطور لایشعر و ندانسته فریب میدهد و بعد هم خویش را آدمی با فضیلت و راست میپندارد ترجیح میدهم . درحقیقت شخصی که درتفکر راست است محال است معتقد شود که دروغ و نادرست گفتن همیشه و درهر حال خطاست . کسانیکه میپندارند یکدفعه دروغ گفتن برای همیشه جرم و گناه محسوب میشود ناچار میشوند برای اکمال این رأی مبلغ زیادی بسفسطه و تمرین درمبهم ساختن گفتاری که مردم رابدانوسیله فریب میدهند بپردازند بدون اینکه نزد خود معترف باشند که دروغ میگویند . با وجود این من اینطور میبینم که مواقع مناسب و مقتضی دروغ کم است ــ در عمل مردان بلند فکر خیلی کمتر بچنین مواقعی برمیخوریم وتقریباً تمام مواقع ومواردی که دروغ را مناسب و مجاز میدانند مواقع و مواردی میباشد که یا قدرت بطور استبداد و ستمکاری جریان داشته است یا اینکه مردم اجباراً ببعض کارهای زیانبار از قبیل جنگ مشغول گشته اند و گرنه دریك اجتماع صالح حتی از آنچه هم که اکنون هست کمتر خواهد بود .

ناراستی وعمل بدان بیشتر نتیجه ترس است . بچه اگر بی ترس بار آید راست وصادق خواهد بود نه در اثر اینکه یك جهد اخلاقی بکار رفته است بلکه باین علت که جز راستی چیز دیگر بخاطرش خطور نمیکند . طفلی که مورد رفتاری عاقلانه ومشفقانه قرار گرفته باشد دیدگانی صادق ونگاهی بیریا ورفتاری بی باك حتی باغربا خواهد داشت . طفلی که دچار بد گوئی وقهر است درحین اینکه مدام می ترسد هدف تیرهای ملامت ونکوهش واقع گردد هر گاه درامری بسلیقه خود رفتار میکند وحشت

و واهمه دارد کـه مبادا خلاف قاعده ای از او سر زده باشد . امکان دروغ گفتن در نخستین بار بخاطر کودك کوچك خطور نمیکند بعدها این امکان دروغ گفتن نسبةً برای او کشف میشود یعنی امکان دروغ گفتن را در بزرگتران مشاهده مینماید . ترس هم اورا وادار بدان‌میسازد ، بچه کشف میکند که بزرگتران وبالغین باودروغ میگویند واگر او بآنان راست بگوید خطر دارد ودراثر این اوضاع واحوال بدروغ گوئی آغاز میکند . شما اگر از این محرکات و عوامل دوری بجوئید دروغ گفتن بخاطر طفل خطور نخواهد کرد .

لکن برای حکم دادن باینکه آیا کودکان راست وصادق میباشند قدری تأمل لازم است ؛ حافظه کودکان بسیار خطا میکند وآنان جواب سؤالی را آن اوقاتیکه بزرگها گمان میکنند میدانند غالباً نمیدانند حس وقت شناسی آنان مبهم است کودك کمتر از چهارسال نمیتواند میان دیروز ویکهفته پیش یامیان دیروز وشش ساعت پیش را با یکدیگر تمیز دهد . وقتی که جواب سؤالی را نمیدانند میل دارند فقط با یك لفظ آری یا نه بنا بآنطور کـه آهنگ صدای شما تلقین میکند جواب بدهند . باز آنان بیشتر بزبان مخصوص نمایشی که آنرا در خیال خود میپرورانند حرف میزنند وقتی که باآب وتاب بشما خبر میدهند که درپشت باغ شیری وجود دارد این مطلب برای شما خوب واضح میشود ، لکن دربسیاری از احوال انسان بآسانی بازی آنان راحرف جدی میشمارد . باین جهات حرفهای طفل کوچك غالباً بطور واقع راست نیست لکن کوچکترین منظوری هم برای فریب دادن ندارد بلکه درحقیقت کودکان در آغاز امرمیل دارند بزرگها وبالغین را بچشم عالم ومحیط وبصیر برهمه چیز بنگرند ودراین صورت اینان قابل فریب خوردن نیستند . پسر من (بسن سه‌سال وهشت ماه) از من پرسید که برایش (برسبیل حکایت) شرح دهم در بعض موارد مهم موقعیکه من پیش او نبودم چه اتفاقی برایش افتاده است ، هرقدر سعی کردم او را قانع سازم که من اطلاع ندارم و نمیدانم چه اتفاق افتاده است فایده نبخشید . طفل میبیند که اشخاص بزرگ و بالغ خیلی چیز ها میدانند بطوریکه او نمیفهمد و نمیتواند حدودی برای قدرت آنان قائل شود . درعید فصح گذشته به پسر من چند دانه شکولات تخم مرغ

مخصوص عید فصح داده شد . باو گفتیم اگر از این شکولات ها زیاد بخورد بیمار خواهد شدسپس او را تنها و بحال خود گذاشتیم . زیاد خورد ومریض گردید همینکه بحران مرض برطرف شد باچهره بشاشی پیش من آمد وبا آهنگی که تقریباً نشانه فتح وفیروزی بوده گفت« پدر من مریض شدم ـ پدرم گفت کهمن مریض خواهمشد . » خوشحالی وشعف او درعملی شدن و تحقق یك قاعده علمی که من تطبیق کرده بودم باعث تعجب او گردید از آنوقت ببعد توانستیم باو اطمینان پیدا کنیم که شکلات زیاد نخواهد خورد اگر چه خیلی کم باو میرسید ؛ علاوه بر این عقیده پیدا کرد که درباره خوبیوبدی هرنوع خوراکی هرچه برایش بگوئیم درست است . البته باوعظ کردن یاتنبیه نمودن یا ترسانیدن چنین نتیجه ای حاصل نمیشود . لکن در مراحل قبل ازاین محتاج صبر وحزم میباشیم اکنون طفل مزبور نزدیكبسنی است کهمعمولا پسران در آن اوان بشیرینی ها دستبرد میزنند و اگر در اینمورد سؤالی از ایشان شود جواب دروغ میدهند من بجرأت میگویم آن بچه بعض اوقات دستبرد میزندو لکن اگر دروغ بگوید موجب تعجب من میشود . اگر طفلی بدروغگوئی بپردازد برپدر ومادر است که تکلیف را متوجه خود سازد :ه متوجه او و بر آنان است که به معالجه آن بپردازند یعنی باین ترتیب که علل را از میان بردارند وبرای او بآرامی وتعقلواستدلال بیانکنندکه چرا دروغ نگفتن بهتراست وهرگز نباید برایعلاج کار بهزدن وتنبیه کردن متوسل شوند زیرا این کار فقط ترس یعنی محرك دروغگوئیرا افزون میسازد البته اگر بخواهید بچه ها دروغ گفتن را نیاموزند چاره نیست جز آنکه بزرگها بانهایت دقت دربرابر بچهها راستی پیشه کنند . پدران و مادرانی که بکودکان خود تعلیممیدهند که دروغ گفتن گناه است وحال آنکه کودکانمیبینند اینان خود دروغ میگویند طبیعةً تمام قدرت و نفوذ اخلاقی خویشرا دربرابر آنان ازدست میدهند . فکر صحبت کردن بابچه ها از روی راستی کاملاً فکری است تازه وتاپیش ازنسل حاضر کسی بدان مبادرت نکرده است . من شك دارم که آیا حوا حقیقت را راجع بسیب ها بقابیل و هابیل گفته است ؛ من خود را قانع کردم باینکه

حوا بآنان گفت که هرگزچیزیکه برای اوخوب نبوده نخورده است. شیوه پدران و مادران این است که خودرا ازهوی وهوس های شدید همچون اطهار معصومین مصون ومحفوظ تصورمیکنند، همواره عقل ومنطق را راهنمای خویش میدانند وقتی که بچه را سرزنش و نکوهش میکنند بیشتر بصورت تاسف این کار را میکنند نه بطور بر آشفتگی، هرچند سرزنش و نکوهش میکنند نه اخم و ترشروئی ولی بهرحال صحبتی که برای اطفال مینمایند جهة خیرومصلحتشان است . پدر ومادر نمیدانند که بچه‌ها بطور عجیبی روشن بین میباشند : بچه ها اگر چه از علل سیاسی تدبیرات برای فریب وحیله بازی چیزی نمیفهمند ولکن بهر حال بانهایت صراحت وسادگی ازان نفرت دارند . رشك وحسد که شما آنرا احساس نمیکنید در نظر طفل شما آشکار و نمودار است و او را وادار میسازد که از تمام گفته های ظریف اخلاقی در باره بدی آنانی که مورد این رشك و وآن حسد هستند روی برتابد . هرگز ادعا نکنید که شما مصون ازخطا ومحفوظ از لغزش های بشری میباشید زیرا طفل چیزی را تصدیق نمیکند واگر هم تصدیق کند بااین حال محبت طفل درباره شما افزونتر نخواهد شد من اکنون خوب بخاطر میآورم که چگونه در اوائل عمر خود فریب و تزویر را که در عهد ویکتوریا مرا احاطه کرده‌بود میدیدم وعهد کردم که اگر زمانی دارای کودکانی گردم هرگز آن اشتباه وخطائی را که درباره من مرتکب شدند من تکرار نکنم وتابتوانم این عهد خویش را حفظ خواهم کرد .

نوع دیگر دروغ که برای بچه هابسیار بداست اینست که آنان را بفلان تنبیه تهدید کنید درحالتیکه قصد عملی کردن آنرا ندارید . دکتر بلارد درکتاب دلچسب خویش بنام « مدرسه متغیر » این اصل را بعبارت موکدی بیان کرده است آنجا در صفحه ۱۱۲ میگوید « تهدید نکنید ، اما اگر تهدید کردید ، نگذارید چیزی مانع عملی شدن تهدید شما شود . اگر به پسری گفتید (دفعه دیگر اینکار را بکنی ترا خواهم کشت) و او دفعه دیگر این کار را کرد شما باید او را بکشید اگر نکنید تمام احترامات شما درنظر اوازمیان میرود . » البته تنبیهاتی که دایگان وسرپرستان و پدران و مادران نادان بچه های کوچك را بدان تهدید میکنند باین سختی نیست ولکن بهرحال مشمول همین قاعده است .

همواره ازاصرار وابرام بپرهیزید مگرعلت مهمی‌درمیان باشد اماهمینکه برای یکدفعه در امری باصرار پرداختید آن را دنبال کنید اگر چه از وارد شدن در این معرکه پشیمان شده باشید .

اگر شما طفل را بیك تنبیهی تهدید میکنید به تنبیهی تهدید کنید که حاضر باجرای آن میباشید هرگز به بخت واقبال توکل نکنید که پریشان گوئی‌و گزافه گوئی‌شما مستور بماند زیرادر اینصورت رسوا خواهیدشد . عجب اینست که‌فهماندن اصل مزبورباشخاص درس نخوانده بسیار دشواراست . مخصوصاً از کارهای قابل‌اعتراض برآنان اینستکه بچه را بچیزهای وحشت آور تهدید میکنند ازقبیل تهدید بتسلیم کردن‌طفل بپاسبان جهة زندانی ساختن اویا تهدید بتسلیم کردن‌بدیو وعقرب که او راببرد . اینگونه تهدید ها ابتدا یك حال وحشت عصبی خطرناك ایجاد میکند وبعد او را نسبت بتمام اقوال و تهدید هائی که اشخاص بزرگ بزبان میرانند کاملاً شکاك میسازد . اگر شما هرگز بچیزی اصرار وابرام نکنید مگر اینکه آنرا انجام‌دهید بچه‌خیلی زود خواهد فهمید که در چنین موارد مقاومت بیفائده است وبدون دردسر بحرف شما اطاعت خواهد کرد . اما برای پیشرفت این روش لازم است که اصرار و ابرام پیشه نسازید مگر اینکه واقعاً علت مهمی داشته باشد و شما را به اصرار ناچار سازد .

نوع دیگر خدعه وفریب نامطلوب معامله ورفتار باجماد است مثل اینکه آنها زنده‌وجاندار باشند . گاهی اتفاق می‌افتدکه بعض دایگان وپرستاران وقتیکه‌میبینند بچه‌ها خود را بابرخورد بمیز یاصندلی آسیب رسانده اند آنانرا یاد میدهند که بآن چیز جامد سیلی بزنند وبآن بگویند «ای‌صندلی بدذات» «ای میز بدذات» این‌عمل بچه‌را ازمبدأ طبیعی تأدیب محروم میسازد لکن‌اگر بچه رابحال خود گذاریم‌بزودی اینطور استنباط میکند که اشیاء جامد را با خشم یا نوازش نمیشود اداره کرد بلکه دستکاری باآنها فقط باید باتدبیر ومهارت صورت گیرد واین خود محرکی خواهد بود برای کسب تدبیر و مهارت و کمکی خواهد شد برای تعیین حدود قدرت شخصی انسان . دروغگوئی‌درمسائل جنسی دراثر قدمت‌استعمال مجاز شده است اما من‌عقیده

دارم که این کارهم کاملاً زشت است فعلاً بیش‌ازاین چیزی نمیگویم وقصدم اینستکه یك فصل را باین مبحث اختصاص دهم .

اطفالیکه خوار نشده اند . و بخاموشی و بی نشاطی ملزم نگشته اند و روئی میبینند بی‌اندازه سؤال می‌کنند وهمیشه چیزی میپرسند بعضی از این سؤال ها مهم وبعض‌دیگر بی‌اهمیت میباشد . سؤال‌های‌مزبور بیشتر خسته کننده وگاهی هم‌نامناسب است ولکن بهر حال تاآنجا که‌بتوان باید بانهایت درستی وراستی بدانها جواب‌دهید اگر طفل ازشما چیزی بپرسد که مربوط بدین باشد کاملاً عقیده خود را همانطور که هست برای او بگوئید اگر چه گفتار شما مخالف شخص بالغ دیگری باشد که‌عقیده دیگری‌دارد . اگر ازموضوع مرگ چیزی پرسیدجوابش را بدهید حتی اگرسؤال هائی کردکه ضمن آن‌خواست نشان دهد که‌شما بدو کودن‌هستید جوابش رابگوئید اگراز جنگ یاشکنجه اعدام مطلبی پرسید جوابش را بدهیدهرگز طفره نروید و اورا ازسرخود بازنکنیدونگوئید : « توهنوزنمیتوانی‌این رابفهمی » مگردرموضوعات سخت علمی ازقبیل اینکه مثلاً چراغ‌برق چگونه‌درست میشود . حتی در این‌موارد هم برای او واضح کنید که جواب آن لذت ومسرتی است که در ذخیره اوست‌وبرای او محفوظ میباشد تاروزی برسد که بیش از آنچه اکنون آموخته است معرفت پیدا کند و کمی بیش از آنچه که میتواند بفهمد برای او توضیح دهید اما نه کمتر ، و آن قسمتی را که نمیتواند بفهمد موجب میشود که حس کنجکاوی و همت فکری او تحریك شود .

کسانیکه بابچه براستی‌ودرستی سخن میگویند پاداش خود را میگیرندباین ترتیب که اعتماد طفل در مورد آنان افزون میگردد . دربچه یك میل طبیعی وجود دارد مبنی براینکه آنچه که شما باو میگوئید راست پندارد مگر اینکه بارغبت و تمایل شدید او معارض باشد از قبیل حالت تخم مرغ عید فصح که تذکار آن گذشت وقتی که‌طفل راستی اظهارات‌شمارا ولودرچنین مسائل بتجربه دریافت آنوقت‌بآسانی میتوانید اعتقاد او را نسبت بهر چه که بگوئید جلب نمائید بدون اینکه حاجتی به تاکید پیدا کنید لکن اگر عادت کردید که اورا بنتایج و عواقبی تهدید کنید که

صورت نخواهد گرفت ناچار خواهیدشد روز بروز براصرار وارعاب بیفزائید ' عاقبت هم جزشك واضطراب خاطر چیزی دراو بوجود نیاورده اید .

روزی پسر من خواست در رود خانه ای ببازی بپردازد اما من باو گفتم چنین کاری نکن زیرا گمان میکنم درآنجا تکه های سفال باشد و پای ترازخم کند ولی میل او شدید بود ودر وجود داشتن پاره های سفال شك میکرد ' لکن پس از اینکه من تکه ای از آنرا پیدا کردم ولبه برنده و تیزش را باو نشان دادم کاملا قانع و ساکت گردید البته اگرمن موضوع وجود داشتن سفال را برای منع ورود او درآب جعل کرده بودم اعتماد او رانسبت بخود ازمیان میبردم . اگر واقعاً هیچ تکه ای از آن را پیدا نکرده بودم ناچار بودم او را اجازه دهم درآب رودخانه ببازی مشغول شوددر نتیجه اینگونه تجارب مکرر تقریباً هروقت چیزی باومیگفتم ودلیل میآوردم دیگر شك وتردید نمیکرد .

مادر جهان مکروفریب زندگانی میکنیم وچون طفل خالی از آن مکر وفریب پرورش یابد بسیاری چیزهائی را که مردم سزاوار احترام میدانند تحقیر خواهد کرد واین تاسف آور است زیرا حقیر شمردن حس خوبی نیست . من توجه طفل را باینگونه موضوعات جلب نمیکنم هرچند که باید حس کنجکاوی اورا هروقت که بطرف آنها متوجه میشود راضی نمایم .

دراجتماعی که نفاق و ریا بر آن حکمفرماست گاهی راستی مانع کار راستگو میباشد . اما کفه فوائد بی باکی که بدون آن هیچکس نمیتواند راستگو باشدبراین مانع میچربد . ماميل داریم که کودکانمان مستقیم ' صریح ' وبی ریا باشند وخود را محترم دارند؛ من بسهم خود بهتر میدانم که اولادم این صفات را دارا باشند و کامیابی حاصل نکنند تااینکه بااسلوب غلام منشی موفقیت یابند . آدم شریف ومنیع اساساً باید دارای استقامت و عزت طبع باشد و هرجا که استقامت و عزت طبع وجود داشته باشد دروغگوئی محال میشود مگر اینکه داعی خیری موجب آن گردد . من میخواهم کودکانم در گفتار و افکار راست باشند ولو اینکه این راستی موجب بدبختی و تیره روزی آنان در دنیا شود زیرا امر مزبور اینجاازمال وجاه مهم تراست .

فصل نهم

تنبیه

در روزگار قدیم و تا زمان اخیر موضوع تنبیه کردن و آزار دادن کودکان ، پسران ودختران یك امر مسلم بشمار میرفت وعموماً آنرا در امر تربیت لازم وضرور میدانستند . درفصل گذشته رأی دکتر ارنلد را درباره زدن دیدیم نظریات او بموقع خود نسبت بآن روزها کاملاً جنبه رأفت وشفقت داشت . وروسو بااینکه معروفاست که نظریه اش اینست کهامور بطبیعت واگذار شود معذلك در کتاب امیل گاه گاهی طرفدار تنبیه جدی است . صد سال پیش یك نظری بنا برسم روز دریکی از حکایات پند آمیز عرضه شد موضوع آن این بود که دختر کوچکی خودش شال گردنسفید میخواسته است ولکن ازنوع زردرنگ آن باو داده اند ولذا غوغا وجار وجنجالراه انداخته است .

پدردراطاق پذیرائی بود همینکه از آنجا شنید که دختر قیل وقال وفریاد راه انداخته است ، همان آن بطرف کارولین رفت تا او را تازیانه زند آقای فیر چایلد (۱) زمانیکه دید بچه هایش بایکدیگر نزاع وستیزه میکنند آنان را باعصا زد و ضمناً چنینمیگفت « بگذار سگها از پارس کردن و گاز گرفتن خوشحال باشند » سپس آنانرا بمشاهده جسمیکه باز نجیر بداوآویخته شده بودوادارساخت . بچه کوچکتر از همه ازصدای زنجیرها کههنگام وزش باد بلندمیشد هراسان گشت والتماسمیکرد او را بخانه ببرندلکن آقای فیر چایلدان بچه را مدتیمدید مجبور ساخت بدانمنظره نگاه کندضمناً میگفت اینمنظره سرنوشت کسانی است کهدلهایشان راکینهواکراه فراگرفته است ؛ مقصود این بود که طفل را کشیش سازند مثل اینکه تصمیم داشت باو بیاموزد که چگونه وحشت هایاهل دوزخ را بهمان آشکاری کسی که آنرادیده وتجربه کرده است مجسم سازد .

اما امروزحتی درتنسی (۲) کمتر کسی ازمردم پیدا میشود که طرفداراینگونه سبکهاوروش ها باشد. لکن دراین موردهم راجع باینکه چه چیزجای اینسبکها وروش

(۱) Mr Fairchild (۲) Tennessee

ها را بگیرد میان اشخاص اختلاف آراء وجود دارد . بعض مردم هنوز طرفدار تنبیه جزئی میباشند ضمناً عده دیگری هستندکه متروك‌کردن تنبیه وآزار راکلیتةً ممکن میدانند درفاصله این‌دوطرف انواع آراءِ دیگری جای دارد .

من شخصاً عقیده دارم که‌مقام تنبیه درتربیت خیلی کوچك‌ودر درجه دوم‌است اما شك دارم که آیا هرگز بتشدید آن احتیاجی هست یانه ؛ من تندی کردن و یا ملامت را هم درتنبیه بحساب‌میآورم . سخت‌ترین تنبیهی که همواره ممکن‌است مورد حاجت گردد تعبیر طبیعی و خود بخودی خشم است درچند مورد اتفاق افتاد که پسر من باخواهر کوچك خود با خشونت رفتار کرد مادرش خشم خویش را با فریادی که همان آن کشید ظاهر ساخت واین درپسر بسیار مؤثر گشت وبگریه در آمد و آرام نشد مگر پس از ملاطفت های بسیار مادر . حسن رفتار بعدی او با خواهرش معلوم کرد که تاثیر آن‌عمیق بوده است . درچند موقع که در خواستن بعض چیزها اصرار میکرد وما امتناع مینمودیم یادربازی خواهرش مداخله میکرد به تنبیه های سبکی متوسل شدیم . در اینگونه موارد وقتیکه دلیل وبرهان وپندواندرز بجائی نمیرسید او را تنها باطاقی میبردیم ودر را باز میگذاشتیم وباو میگفتیم ' هر وقت بچه خوبی شدی‌میتوانی ازاینجا بنزد ما برگردی . پس‌از اینکه‌چند دقیقه سخت گریه‌میکرد پیش‌ما میآمد وازآن ببعد رفتار خوب پیدا میکرد : یعنی کاملاً میفهمید که‌برگشتن او نزد ما اینمعنی را میدهد که متعهد شده است خوب باشد . و ما تاکنون دیگر احتیاجی به تنبیه کردن جدی او پیدا نکرده ایم . اگر کسی ازمیان ما روی‌مطالب و مندرجات کتابهای تادیب کنندگان و نظم دهندگان قدیم حکم دهد خواهیم دید که اطفالی که باروشهای قدیم تربیت شده اند خیلی از اطفال امروزی خیره سر تر و نافرمانترند . اگر شرارت وبدرفتاری پسرمن باندازه نصف شرارت و ناهنجاری بچه های خانواده فیرچایلد بود حقاً متوحش و هراسان میشدم ؛ لکن من گمان میکنم عیب بیشتر درپدرومادر آنان است نه درخود کودکان . بعقیده من پدر ومادر معقول اطفال معقول بوجود می‌آورند . کودکان باید ازپدر ومادر احساس مهر ومحبت کنند نه احساس تکلیف ومسئولیت زیرا هیچ طفلی در اینمورد سپاسگزار و ممنون نخواهد

بودبلکه بوسیله محبت حقیقی است که‌در طفل وروشهای او سرور وشعف ایجادمیشود هر گونه قدغن و منعی باید برای طفل بطور واضح و راست و درست تفسیر و تشریح گردد مگر مواردیکه کاملاً محال‌وممتنع باشد بعض‌اوقات اگر بگذاریم برخی‌صدمات جزئی از قبیل کوفتگی‌مختصر وبریدگی وزخم ناچیز برای‌طفل پیش آید بهتراست تا اینکه او را از بازیهای نسنجیده مانع گردیم تجربه و آزمایش کمی از این قبیل باعث میشود که میل بچه برای باور کردن اینکه منع و قدغن ممکن است صحیح و عاقلانه باشد بیشتر شود وقتیکه در آغاز امر باین شروط عمل شود بعقیده من کمتر اتفاق می‌افتد که کودکان کاری کنند که سزاوار تنبیه و مجازات سخت گردند .

وقتیکه طفلی درکار کودکان دیگر با اصرار و سماجت مداخله کند یا بساط خوشی آنانرا بهم بزند واضح است که مجازات او در این وقت بیرون راندن اوست . بهرحال باید اقدامی کرد زیرا اگر بگذاریم آن کودك اسباب زحمت کودکان دیگر شودظلم کرده‌ایم لکن این هم‌مفید نیست که کاری‌کنیم‌کودك معاند احساس گناهکاری وتقصیر نماید ؛ بهتر وبمقصود نزدیك تر این است که کاری کنیم اینطور احساس کند از مسرتها ولذت‌هائی که دیگران بهره‌مند میشوند او محروم گردیده است .

بانو منتسوری سبك خودرا بشرح زیر وصف میکند :

« اما راجع به تنبیه ، ماچند مرتبه با کودکانی تصادف کردیم که اسباب زحمت و تشویش دیگر بچه‌ها میشدند وبپند و اندرزهای مانیز توجه نمیکردند ، اینگونه کودکان را بزشك بیدرنگ معاینه مینمود اگر معلوم میشد که طفل حال طبیعی دارد ما میز کوچکی در گوشه اطاق میگذاشتیم واو را در آنجا جای میدادیم باین ترتیب‌جدا وتنهایش میساختیم کرسی او کوچك وراحت‌وطوری بود که کودك‌مزبور درحین نشستن روی آن میتوانست همکاران خود را در موقع کار ببیند بازی و اسباب بازی‌هائی راکه دوست میداشت برای او فراهم میساختیم‌این جدائی وتنهائی تقریباً همیشه نتیجه بخش میگردید و کودك راآرام میساخت . طفل از آنجائیکه‌مینشست میتوانست تمام جمعیت همکاران خود را مشغول بکار ببیند ، روشی که رفقایش برای

انجام کارها بکار میبردند برای او خود درس عملی میشد بسیار موثر تر از هر گونه کلماتی که ممکن است آموزگار برزبان جاری سازد: کم کم طفل مزایای فردی از افراد جماعت بودن واینطور «دربرابر چشم او» گرم کار بودن را درك میکرد آنگاه واقعاً آرزو میکرد از آن حال خارج شود وبر گردد وبآنان ملحق شود ومانند ایشان بکار پردازد. باین طریق توانستیم دوباره همه کودکانی که در آغاز ظاهراً بانضباط ونظام عمومی تن نمیدادند بانضباط ونظام عمومی مزبور بر گردانیم. طفل تنهاومنفرد تقریباً مثل اینکه بیمار میباشد همیشه مورد پرستاری ومراقبت خاص واقع میشد من شخصاً هنگامیکه وارد اطاق شدم مثل اینکه اوطفل بسیار کوچکی است بیش ازهمه مستقیماً بسراغ او رفتم. سپس متوجه دیگران شدم و بکار آنان علاقه نشان دادم در این باره چیزهائی پرسیدم‌مثل اینکه آنان مردان کوچك‌میباشند من نمیدانم‌درروح این بچه‌هائیکه ناچار باین روش تأدیبشان کرده بودیم چه‌پدید میآید اما مسلماً تغییر حال آنان همواره تغییرحالی است کامل وپایدار. از یاد گرفتن اینکه چگونه کارکنند وچگونه خود را رهبری نمایند میبالیدند وهمواره بآموزگار وبمن دلبستگی وتعلق خاطر نشان میدادند (۱)

توفیق یافتن این‌سبك و متد بسته بعواملی چند است که در مدارس نوع قدیم وجود ندارد‌نخست خالی بودن ازاطفالی‌است‌که بدرفتاری‌شان مربوط بنقص‌صحتشان میباشد پس از آن هنر ومهارت درتطبیق سبك ومتد است اما نقطه حیاتی درحقیقت حسن رفتار اکثریت کلاس میباشد: طفل احساس میکند با افکار و آراء عمومی که خود آنرا طبیعةً محترم میداردهم آهنگ نیست واین البته وضعی است تماماًمتفاوت باوضع آموزگاری که‌دارای کلاس است مایل به «آشفتگی» قصدم این نیست که‌در سبکها و متد هائی که آموزگار باید بکار برد بحث کنم، زیرا اگر تربیت از آغاز امرچنانکه شایسته است بطورصحیح شروع شود هرگز احتیاجی بدانها نخواهدبود بچه ها دوست دارند چیزیاد بگیرند بشرط آنکه آن چیزها مناسب باشد و بسبك و متد درست یاد داده شود همان اشتباه و خطائی که در مرحله سابق در مورد خواب و

(۱) متد منتسوری هانیمان سال ۱۹۱۲ صفحه ۱۰۳

خوراك دست داده است‌درامر اعطا معلومات نیز صورت گرفته است : چیزی که‌واقعاً برای‌طفل مفید بشمارمیرودطوری کرده‌اند که طفل‌انجام آن را مانند‌احسان‌ومرحمتی درباره بزرگ‌ها تصورمیکند . بچه های کوچك خیلی زود وآسان‌باین گمان‌میافتند که‌تنهاعلت‌خوردن وخوابیدن این‌است که‌بزرگها وبالغین بدان میل‌دارند واین‌حال آنان‌رابه‌بیماری‌سوءهضم‌وبیخوابی‌دچارمیسازد(۱)بچه‌راجزدراوقاتیکه‌مریض‌است‌اگر خواست‌خوراك‌راترك‌کندوگرسنه بماندبحال‌خودبگذارید؛ پسر من‌عادت کرده بود که ازپرستار ناز و نوازش زیاد ببیند تاچیزی بخورد و کار روز بروز دشوارتر میشد . یك روز که با ما مشغول خوردن غذا بود ازخوردن پودینگ‌خود امتناع کرد خدمتکار پودینگ‌را بیرون برد کمی بعد بچه‌آنرا خواست امانبود ومعلوم شد که آشپز آنرا خورده است ازاین پیش‌آمد حال حیرت و بهت بدو دست داد و دیگر چنین عملی از او سر نزد همین سبك را بایددرآموزش تطبیق نمود . کسانیکه بامر تعلیم وتعلم‌علاقه ندارند باید مجاز ومخیرشان ساخت که آنرا رها سازند تاانیکه درائر معطلی وغیبت‌از ساعت درس دچار ملال گردند حتی وقتیکه ببینند دیگران مشغول یاد گرفتن و آموختن میباشند بیدرنگ جاروجنجال میکنند و درخواست مینمایند که آنان نیز بآموختن مشغول شوند : در اینصورت آموزگار میتواند همینکه درخواست آنان را پذیرفت بصورت آدم احسان کننده جلوه کند و این همان وضع صحیح است . بنظر من باید درهر دبستان یك اطاق خالی وجود داشته باشد تاشاگردانی که بدرس‌راغب نیستند بآنجا بروند و همینکه بآنجا داخل شدند دیگر بآنان اجازه داده نشود که آنروز بکلاس درس بر گردند . همچنین اگر شاگردی درساعت درس خلاف کرد و رفتار بدی نشان داد باید بنام تنبیه بآن اطاق فرستاده شود این قاعده ایست ساده که شما تنبیهی که میخواهید باید طوری باشد که گنه‌کار از آن بیزار و ملول گردد نه تنبیهی بخواهید که مطابق میل‌او باشداما برخلاف میبینیم که‌تنبیه طفل گاهی‌صورت عادی دارد ازقبیل تکرار نوشتن فلان قطعه ادبی درفلان مدت وقت وادعاهم میکنیم

(۱) بفصل چهارم وپنجم کتاب کودك عصبی تألیف‌دکتر . اچ . سی . کمرون رجوع‌شود

که میخواهیم عشق وعلاقه بادبیات کلاسیك را دراو ایجاد کنیم .

تنبیه‌های جزئی درمعالجه خلافهای جزئی خاصه در آنچه که مربوط به رفتار است منافع خود را دربردارد . تحسین و نکوهش برای بچه‌های کوچك و پسران و دختران بزرگتر اگر ازطرف شخصی که مورد احترام آنان است بعمل آید دونوع مهم پاداش یاتنبیه میباشدمن معتقدم که پرداختن بامر تربیت بدون ستایش‌وسرزنش امکان پذیر نیست لکن دراین دومورد تااندازه ای رعایت احتیاط لازم است . نخست آنکه نباید در هیچیك از اینها مقایسه ای درکار باشد یعنی نباید ببچه گفت که از ازفلان وفلان بهتر کار کرده است یافلان وبهمان هرگز شیطنت نمیکنند زیرا بیان اول دراو حس تحقیر نسبت بدیگران را ایجاد میکند وبیان دوم حس کینه واکراه او را برمی‌انگیزد . دوم اینکه لازم‌است نکوهش وسرزنش کمتر ازستایش وتحسین بکاربرده شود وباید که‌جنبه تنبیهی محدود داشته باشد ودرمورد بعض انحرافهائی که بدون‌انتظار درحسن‌رفتار طفل ظاهرمیشود درباره اوجاری گردد وپس‌ازاینکه موثر گردید دیگر بهیچوجه نباید آنرا دنبال کرد . سوم اینکه تحسین وتمجید نبایددر مورد چیزهائیکه باید عادی وبدیهی‌باشد معمول گردد باید آنرا درمورد مظاهرتازه ای ازشجاعت ومهارت یادرمورد هنر عاری شدن از خودخواهی راجع بچیزهائی که بچه مالك است درجائیکه مقتضی جهاد بانفس باشد بکار برد . در تمام مراحل تربیت باید دربرابر هرگونه عمل ممتاز و برجسته ستایش و تحسین بکار برده شود . یکی از لذت‌بخش ترین امور درجوانی این‌است که انسان‌را دربرابر انجام کار دشوار بستایند اشتیاق بحصول این‌لذت کاملاً واقعی است ومانندیك مشوق‌اضافی میباشد هرچند که نباید محرك اساسی بشمار رود زیرا محرك اساسی بایدهمیشه علاقه بخود موضوع‌باشد ، موضوع هرچه هست فرق نمیکند .

عیب‌های مهم اخلاقی ازقبیل قساوت کمتر امکان دارد که باتنبیه معالجه و بر طرف شود ویاباید نسبة تنبه راجزء بسیار کوچکی از معالجه قرار دارد . قساوت در باره حیوانات کم وبیش طبیعی پسربچه هاست وبرای منع آن احتیاج بتربیت خاصی

است بدین منظور ؛ بدترین تدبیر این است که منتظر باشید ببینید هر وقت پسرتان حیوانی را آزار میرساند او رادرعوض آزار کنید این کار فقط اورا باین جامیرساند که آرزو کند اینگونه رفتار واعمال او را نبینند ما باید درآغاز مراقب آن اوضاع و احوالی باشیم کـه بعدها بصورت قساوت در میآید پسر را احترام حیات بیاموزید نگذارید ببیند که شما حیوانی را میکشید حتی زنبور یا مار . اگر نتوانستید او را از دیدن مانع شوید با نهایت دقت برایش بیان کنید که چرا چنین کاری در این حال بخصوص صورت گرفت . اگر در باره طفل کوچکتری رفتار مختصر نامهربانانه ای کرد بیدرنگ همان رفتار را درباره او معمول داریـد ، البته شکایت خواهـد کرد وشما میتوانید برایش بیان کنید که اگر این نوع رفتاررا برای خود نمیپسندد برای دیگران هم نباید بپسندد باین روش بخوبی متنبه میشود که دیگران هم مانند او دارای احساسات ومشاعر میباشند . واضح است که نکته اساسی این سبك ومتد آنست که باید خیلی زودشروع شود وبا کوچکترین خشونت ورفتار نامهربانانه تطبیق گردد زیرا صدمه های جزئی بدیگران است کـه شما میتوانید عین آنرا بطفل پس بدهید وقتیکه توانستید باین نقشه عمل کنید نگذارید که برای او معلوم شود غرض شمااز چنین کاری تنبیه است نه تعلیم : مثلاً بگوئید « ببین این همان رفتاری است که تو با خواهر کوچکت کردی » ؛ وقتیکه بچه بشما اعتراض میکند بگوئید « اگر اینکار خوب وخوش آیند نیست شماهم نباید باخواهرتان چنین کاری کنید» مادام که عمل ساده و فوری است طفل خواهد فهمید وخواهد دانست که مراعـات شعور و عواطف دیگران لازم است ، دراین صورت دیگر قساوتهای مهم هرگز وقوع نخواهد یافت

هرگونه ارشاداخلاقی بایدفوری وجدی باشد : ولازم است از واقعه‌ای که‌طبیعة پیش آمده است استفاده شود ونباید ازآنچه که مقتضی‌است دراین‌وضع مخصوص‌عمل شود تجاوز کند . خود بچه نتیجه حاصل از این حالت را در موارد مشابه آن تطبیق خواهد کرد . ادراك حالت محدود وتطبیق ملاحظات مشابه باحالات مشابه برای طفل خیلی آسان تراست ازفهم قاعده کلی وتطبیق آن از طریق استنباط . باو بصورت کلی

نگوئید «شجاع باش» «مهربان باش» بلکه او را برعمل معینی که جرأت لازم دارد تشویق وتحریك کنید وبعدبگوئید «آفرین شما پسردلیری هستید» همچنین وادارش سازیدکه اسباب بازی‌میکانیکی‌وقطار خودرابرای بازی‌کردن باختیار خواهر کوچك خود بگذارد و هنگامی که بچهره بشاش و خوشحال خواهر مینگرد باو بگوئید «احسنت شما یك پسر مهربانی هستید» همین قاعده را در معالجه قساوت بکاربرید ازهمان اوائلی‌که بطور ضعیف ظاهرمیشود مراقبت‌کنید وازنمو آن‌جلوگیری نمائید.

چنانچه باوجود تمام‌مساعی‌شما، قساوت سخت، درسن بعدنمودار گردیدلازم میآیدکه موضوع‌را کاملا مورد توجه‌قرار دهیدوبمعالجه آن مانند یك‌مرض‌بپردازید پس باید بمفهوم اینکه چیزهای ناگواری برای او اتفاق خواهد افتاد همانطور که مرض سرخك برای او پیش خواهد آورد تنبیه شود نه بمفهوم اینکه احساس کند که فاسد وشریر است. باید برای مدتی از دیگر اطفال وحیوانات جدا ومجزا شودو لازم است برای او بیان شود که مجاز کردن او باختلاط، وشرکت باآنان بی خطرو خوش عاقبت نخواهد بود باید طوری کنید که حتی‌الامکان بفهمد که اگر با قساوت با او رفتار شود چقدر متالم و دردمند خواهد شد. باید طوری کنید که احساس کند در لباس میل بقساوت مصیبتی بزرگ بدو روی نموده است و بزرگتران او کوشش میکنند که نگذارند درآینده باین مصیبت گرفتار گردد. من‌عقیده دارم که اینگونه روش ها کاملا درهر حال موفقیت خواهد یافت مگر در حالات معدود مربوط بمرض بعقیده من تنبیه بدنی بهیچوجه صحیح نیست صورت خفیف آن کم زیان است لکن هیچگونه سودی هم دربر ندارد ومن اینطور اقناع شده ام که صورت سخت و شدید آن موجب پیدایش قساوت و وحشیت‌میگردد. درست است که غالباً درباره کسی که آنرا معمول داشته‌است حقد ونفرت بوجود نمیآورد زیرا چون عادت بدان جاری شد پس بچه‌ها باآن مطابقت پیدا میکنند ومانند یك‌جریان طبیعی منتظر آن میشوند ولکن در ذهنشان اینطور جای میگیرد که تحمیل نمودن تنبیه وزجر بدنی بمنظور حفظ تسلط‌پسندیده میباشد واین درسی است که‌زیان وخطر خاصی‌دربر داردخصوصاً

آنکه بکسانی آموخته شود که منتظر ند مقامـات قدرت را بدست آورند ؛ این امر رابطه اعتماد صریح را که باید میان پدر ومادر واطفال وهمچنین میان آموز گاران و دانش آموزان برقرار باشدازبین میبرد پدر امروزی میخواهد که بچه هایش همانطور که درغیاب او ازقید وبند آزادند درحضورش نیز مقید ومجبور نباشند میخواهند که بچه‌ها وقتیکه او را میبینند پیش میآیداحساس شعف وشادی کنند ، طالب این نیست که هنگامیکه آنان را زیر نظر میگیرد یك‌سکوت مصنوعی بوجود آید وهمینکه پشت بگرداند سکوت مزبور در هم بشکنند وطوفان شیطنت و شرارت بر پا گردد .
جلب‌محبت خالص اطفال‌بقدری فرح بخش‌است که باهر گونه فرح ولذتی که‌زندگانی بما ارزانی دارد برابری میکند اجداد و نیا کان ما بچیزی از این فرح و لذت آشنا نبودندبااین جهت نمیدانستند که‌چه چیزی را ازدست داده‌اند . به‌بچه ها یادمیدادند که «وظیفه آنان» دوست داشتن والدین است وبعد طوری عمل کردند که انجام‌این این وظیفه تقریباً ممکن‌نشود . کارولین درآغاز این فصل بشعر روایت کرده است‌کمتر اتفاق می‌افتاد که از دیدن‌پدرش که بطرف او میرفت خوشحال شود زیرا «لابد بدون شك برای این میرود که او را تازیانه بزند » مادام که این نوع فکر بر مردم مسلط بوده است یعنی اینکه‌محبت وظیفه است ومیتوان برای ایفای این وظیفه متوسل‌بامر کردن گردید هر گز نتوانستند مهر حقیقی اطفال را بخود جلب نمایند بـاین جهت روابط وعلاقات بشری سخت ، خشك ، وخشن باقیماند ؛ و ازار وتنبیه قسمتی از این تصور کلی‌بود . وعجب اینکه مردانی که بخاطرشان خطور نکرده بود که برضدزنی دست بلند کنند برای وارد آوردن زجر و شکنجه بریك بچه بیدفاع کاملا آماده و حاضر بودند از لطف خدا تصور بهتری درمورد روابط وعلاقات بین والدین واطفال‌در خلال صدسال اخیر شایع ورایج گردید وبتدریج غلبه پیدا کرد وبا ظهور آن نظریه تنبیه کلیة تبدیل و تحول یـافت و من امیدوارم که افکار روشن کـه در عـالم تربیت رو به‌غلبه نهـاده است بتدریج در روابط وعلاقات دیگر بشری هم انتشار یابد : زیرا به همان اندازه که درمعامله خود با کودکان بدان احتیاج داریم درسایر روابط بشری نیز بدان نیازمندیم .

فصل دهم

اهمیت اقران وهمسران طفل

تا اینجا مطلب ما در این بود که برای ایجاد نوع صحیح خلق وخوی درطفل، خود پدران و مادران و معلمین چکار میتوانند بکنند: اما غیراز آن کارهای بسیاری است که بدون یاری کودکان دیگر انجام آن میسر نیست. وهرقدر سن طفل زیادتر شود مصداق این مطلب بیشتر میشود؛ حتی زمانی که بدانشگاه وارد میگردد اهمیت اقران وهمسران برای او بیش از هروقت دیگر میشود. درماههای اول سال اول تولد بچه هـای دیگر کمترین اهمیتی ندارند فقط درسه ماه آخر سال مزبور جزئی نفعی دارا میشوند دراین مرحله طفل فقط از اطفالی که کمی از او بزرگتر باشنداستفاده میکند، نخستین بچه خانواده معمولاً درآموختن، راه رفتن، وحرف زدن کند تراز بچه هائی است که پس از او درآن خانواده متولد میشوند زیرا برای او سخت است که از بزرگتران وبالغان که دراین کمالات ماهر واستوار شده اند تقلید نماید. یك بچه سه ساله برای یك بچه یکساله نمونه و سرمشق مناسبتر وبهتری میباشد، زیرا اعمال او بیشتر نزدیك بهمان است که بچه کوچکتر مایل بانجام آنست باز باین جهت که قدرت وتوانائی او اینطور نمی‌نماید که بالاتر از طاقت بشری‌است اطفال احساس میکنند که بچه های دیگر بیشتر بآنان شباهت دارند تا بزرگتران وبالغان و بنابر این هوی‌وهوس شان از اعمال بچه ها بیشتر تحریك میشود تا از اعمال بزرگتران. فقط خانواده است که فرصت ومجال این تربیت را ازطریق تاثیر اطفال بزرگتر فراهم میسازد بیشتر اطفال وقتیکه اختیار داشته باشند مایل اند نسبة بابچه های بزرگتر از خودشان بازی کنند زیرا اینطور حس میکنند که آنان «بزرگ» میباشند اما این بچه های بزرگـتر هم بنوبه خود میل دارند با بچه های بزرگتر از خودشان همبازی شوند وقس علی‌ذلك. نتیجه این است که دریك دبستان یادر کوچه کثیف و فقیر شهر یاهرمحل دیگری که بچه زیاد است و فرصت اختیار کردن همبازی از میان

آنان فراهم است بچه ها تقریباً همگی باهمسالان خود بازی میکنند زیرا بزرگتران نمیخواهند با کوچکتر از خود همبازی شوند باین کیفیت امر باینجا منتهی میشود که آنچه که باید بچه کوچکتر از بچه بزرگتر بیاموزد قسمت اعظم آن صورت پیدا نمیکند جز درخانه ومحل ضرر این آنستکه فرزند بزرگتر درهر خانواده از منافع این کیفیت محروم میماند و هرقدر خانواده کوچکتر شود نسبت بچه های بزرگتر بیشتر میشود پس این محل ضرر باین ترتیب روبافزایش است . خانواده کوچك از بعض جهات خلاف مصلحت بچه هاست مگر اینکه پرورشخانه (مدرسه پرورش کودك) متمم آن واقع شود . اما بحث درمدارس مزبور موضوع فصل آینده خواهد بود .

اطفال بزرگتر واطفال کوچکتر وهمسالان هریك فوائد خود را دارا میباشند امافوائد اطفال بزرگتر و کوچکتر غالباً بعللی که پیشتر ذکر کردیم محدود ومحصور بخانواده است . فایده عظیم اطفال بزرگتر اینست که اعمال آنان برای کوچکتر همچون آرزو ها و هوسهائی میباشد که میتوانند بدان دست یابند . بچه بسیار تلاش میکند تا اینکه برای بازی کردن بابچه بزرگتر از خود قابل و مناسب بنظر آید و بچه بزرگتر طبیعةً بطرز بی تکلف و بوضع بدون تمهیدی رفتار میکند مانند بزرگتران و بالغینی که با بچه ها با احتیاط و تصنع بازی میکنند او در بازی خود احتیاط و تصنع بخرج نمیدهد و اگر عین همین بی احتیاطی و بی مواظبتی ازطرف بزرگ وبالغ درباره طفل بعمل آیداو راآزرده ومتالم خواهد ساخت ، زیرا شخص بزرگ وبالغ هم قوه دارد وهم تسلط وباز از این جهت که او برای این بازی میکند که طفل را شاد وخوشحال سازد نهاینکه خود را شاد وخوشحال کند طفل با خاطری‌شاد ومسرور مطیع وتسلیم برادر بزرگ‌یا خواهربزرگ خود میشودبطوری که محال است اینطور مطیع وتسلیم شخص بالغ و بزرگ دیگر گردد مگر در اثر افراط درتادیب وانضباط . بهترین کسی که تعاون وهمکاری را با اطاعت وانقیاد بطفل میآموزد اطفال دیگر میباشند ، واین درس را وقتیکه بزرگها وبالغین سعی‌میکنند ببچه‌ها بیاموزند مواجه بادو خطر متضاد بی‌مهری وخود نمائی میگردند ــ بیمهری

وقتی ظاهر میشود که خواستار همکاری حقیقی شوند . و خودنمائی موقعی نمایان میشود که از مظهر آن تعاون وهمکاری خشنود گردند . مقصودمن این نیست که باید همواره از همکاری حقیقی یا خود امائی دوری جست لکن قصد من اینست که همکاری در بازی میان بچه واشخاص بالغ وبزرگ باید بطیب خاطری که امکان آن هست باشد وحال آنکه ممکن نیست سرور وطیب خاطر اتصالا ساعات متوالی قرین دوطرف گردد .

کلیهٔ آنانکه کمی بزرگتر ومسن تر هستند از نظر تعلیم در خلال جوانی نفع خاصی دارند ، نه در تعلیم رسمی ، بلکه در آن تعلیمی که در خارج از اوقات درس روی میدهد . پسر یا دختری که کمی بزرگتر است پیوسته در تحریك بهوی و هوس اثر فعالی دارد وچون در آغاز زندگانی است اگر نرم خوئی باشد میتواند دشواریها را بهتر از شخص بالغ از میان بردارد و بر آن چیره گردد من حتی در دانشگاه هم از کسانیکه کمی ازمن بزرگتر بودند چیزها آموختم وحال آنکه نمیتوانستم آنهارا از آقایان ذوی العز والاحترام بیاموزم . من عقیده دارم این حال بطور عموم در هر دانشگاهی که تقسیم بندی دروس ، حیات اجتماعی آنرا خیلی سخت به « طبقات جداگانه » قسمت نکرده است وجوددارد . اماالبته درجائیکه اتفاق میافتد ، دانشجوی بزرگتر اینطور حساب میکند ، و غالباً هم این طور حساب می کنند ، که اگر با کوچکتر ازخودشان درهرمورد مربوط ومتصل گردند مقامشان تنزل میبابد ، این حال غیر ممکن میشود .

اطفال کوچکتر نیز فوائد خود را دارا میباشند خصوصاً از سه سالگی تاشش سالگی ؛ فوائد مزبور در آنچه که مربوط بتربیت اخلاقی است بنوع خاصی نمودار میگردد . مادام که بچه با بالغین وافراد بزرگ است برای تمرین وممارست عده ای از فضائل مهم یعنی فضائلی که قوی در رفتار ومعامله خودباضعیف احتیاج بدان دارد فرصت پیدا نمیکند . بچه باید بیاموزد اشیاء را از برادر یاخواهرش جبراً نگیرد ، و وقتیکه بچه کوچکتر بدون تعمد به برجی که او ساخته است برمیخورد وآنراخراب میکند خشم و برآشفتگی بسیار نشان ندهد ، اسباب بازی را که او بکار نمیبرد ولی

دیگری تشنه‌بازی کردن باآنست احتکار نکند . بچه بایدبیاموزد که طفل کوچکتر خیلی زود با یك حرکت خشن دچار صدمه و آزار میشود ، باید اگر بیجهت باعث گریه دیگری گردد احساس ندامت و پشیمانی کند . و برای حمایت طفل کوچکتر انسان میتواند باطفل بزرگتر بخشونت وتندی و ناگهانی سخن بگوید و این طرز حرف زدن جز درچنین مواردی مناسب وسزاوار نیست البته اینها هم فوائدی داردو و فوائد شان اینستکه اثر خود را در آن کسیکه منتظر آن نیست بجا میگذارد .
تمام اینها درس های سودمند است که تقریباً نمی‌شود بوسیله طبیعی دیگری آنهارا یاد داد . دادن تعلیمات اخلاقی خشك و مطلق بطفل حمق و اتلاف وقت خواهد بود؛ هرچیز باید محسوس وعینی و بمقتضای وضع فعلی وحال حاضر باشد . بسیاری چیزهائی که بنظر بالغین و بزرگها تربیت اخلاقی بشمار میرود بنظر بچه کوچك همگی صورت تعلیم دارد مانند تعلیم بکاربردن اره . طفل اینطور احساس میکند که باو نشان داده‌اندشئی منظور چگونه کارش را انجام میدهد . این یکی ازعللی است که موضوع نمونه وسرمشق را بسیار مهم میسازد . یك کودکی که نجار را در حین عمل زیر نظر گرفته است سعی میکند حرکات او را تقلید کند ، همچنین طفلی که می‌بیند پدر و مادرش همواره با مهربانی و ملاحظه رفتارمی کنند سعی میکند که در این قسمت از انان تقلید نماید درهریك از این دوحال طفل هرچه را که بخواهد تقلید کند حیثیت واعتبار نیزکسب میکند . اگرشما یك درس جدی در موضوع بکار بردن اره به بچه خود بدهید اما خودتان همیشه آنرا مانند ساطور بکار ببرید هرگز نمیتوانید او را نجار بسازید ؛ همینطورهم اگرباو اصرار کنید که با خواهرخود بمهربانی رفتار کند اما خودتان با آن دختر مهربانی نکنید تعالیم‌شما کلیةً هدر خواهد رفت . بهمین جهت وقتی که از روی نا چاری کاری می کنید که اسباب گریه طفل کوچك شود از قبیل پاك کردن بینی او باید برای بچه بزرگتر ضرورتی که شما را وادار بدین کار کرده است بیان کنید . وگرنه احتمال دارد بحمایت کوچکتر بر خیزد و برای جلوگیری از قساوت و بیرحمی‌تان باشما بمنازعه و ستیزه بپردازد . اگر بگذارید درگمان خودکه

شما شخص قسی وظالم هستید باقی بماند قدرت خود را درممانعت از تمایلات او برای ظلم وبیرحمی از دست داده اید .

اگرچه کودکان بزرگتر و کوچکتر دارای اهمیت میباشند اما اهمیت کودکان همسال خیلی زیاد تر است خصوصاً از چهار سالگی ببعد . رفتار با اقران لازم ترین چیزی است که باید آموخت . بیشتر تفاوتها ونا برابریها در دنیای کنونی مصنوعی و ساختگی است و بهتر این است که ما دررفتار و سلوك خویش آنها را ندیده بگیریم توانگران خود را برتر و بالا تر از آشپزان خود تصور میکنند و رفتارشان با آنان متفاوت بارفتاری است که دراجتماع دارند . اما ازطرف دیگرهم احساس میکنند که خودشان از دوك پست تر هستند و با آن دوك طوری رفتار میکنند که مبین حقارت وجود وفقدان احترام نفس میباشد ودر هر دو حال خطا میکنند : باید آشپز و دوك هردو را یکسان دانست وبا هر دوهم یکسان رفتار نمود در صباوت تفاوت سن بدون تصنع موجب سلسله مراتب و تفاوت مقام میشود ؛ اما بهمین جهت معاشرت همسالان بهترین وسیله است برای آموختن عادات اجتماعی که بعدهــا در زندگانی مطلوب میباشد . بازیهــا از هرقبیل که باشد بین اقران بهتر وخوبتر است همینطور هم رقابت وهمچشمی در دبستان. هرپسری درمیان رفقای مدرسی دارای آن اندازه اهمیت است که دراثرحکمیت آنان درباره او توافق حاصل شده است ؛ ممکن است مورد تحسین واعجاب ویا تحقیر و توهین واقع شود ، اما بهرصورت این حال مربوط باخلاق وشهامت اوست . پدران ومادران رؤوف وباعاطفه برای طفل محیطی فراهم میسازند که او بهوی وهوس خود بپردازد وآنان که دارای عاطفه نیستند محیطی فراهم میکنند که برای اختیارو ودلخواه مجالی نباشد فقط همسالان اند که میتوانند در رقابت ومنافسه آزاد ودرتعاون بطور متساوی بدلخواه وهوی وهوس خود میدان دهند . همسران وهم ردیفان دررفتار ومعامله بایکدیگر احترام نفس بدون جبر وستم وتبجیل غیر بدون غلام مآبی را به بهترین طرز یاد میگیرند . بدین علل عنایت پدری هر قدرهم که زیاد باشد نمیتواند مزایائی را که در دبستان خوب وجود دارد وطفل ازآن برخوردار میشود عیناً برای

پسر یادختر درخانه فراهم سازد .

غیر ازاین ملاحظات ، موضوع دیگری است که شاید اهمیتش بیش از آنها باشد و آن اینست که روح وجسم طفل مقدار زیادی بازی میطلبد وبازی پس ازسال های اول چندان رضایت بخش نیست مگر باپسران ودختران دیگر . بچه بدون بازی خسته و عصبی میشود ، از زندگی حظی نمیبردو در خاطرش اندوه و نگرانی بوجود می آید . البته ممکن است بهمان کیفیتی که چون استوار میل(۱) پرورش یافت طفل را بزرگ کرد آموختن یونانی را درسه سالگی شروع کند و از تفریحات معمولی کودکان هرگز چیزی نفهمد . صرفاً ازلحاظ تحصیل معلومات البته ممکن است نتایج من بورخوب باشد لکن بوجه عام نمیتوانم آنرا بپسندم . میل درشرح حال خود حکایت میکند که دردوره آغاز نوجوانی وحشت و نگرانی اینکه هرگونه ترکیبات الحان موسیقی روزی خاتمه پیدا خواهد کرد وترکیب موسیقی تازه ممتنع میگردد نزدیك بود بانتحار او منجرشود . بدیهی است غلبه چنین فکری دلیل فرسودگی عصبی است . در بزرگی وقتیکه دریك بحث برهانی وارد میشد و بنقطه ای میرسید که میخواست اشاره کند که محتمل است فلسفه پدرش غلط واشتباه باشد مانند یك اسب هراسان از آن رم میکرد وهمین ارزش قوای تعقل واستنباط او را خیلی کم کرد . ظاهراً محتمل بنظرمیآید که اگر مجردی جوانی او طبیعی تر بودن می فکری بهتری باو می بخشید واورادرا بتکار در تفکر توانا تر میساخت . بهرحال بطور یقین او را درلذت بردن از حیات تواناتر میکرد من خود تاسن چهارده سالگی مولود تربیت انفرادی بودم وشدت آن کمتراز وضع تربیتی میل بود باوجود این همانطور از لذتهای عادی صباوت محروم ماندم . من در دوره آغاز جوانی کاملا همان تمایل بانتحار را که میل توصیف کرده است پیدا کردم ، وانگیزه آن درمن این بود که تصور کردم ، قوانین حرکت (دینامیك) که بر حرکات جسم من تسلط دارد و آنرا تنظیم میکنند اراده را بصورت و هم صرف در میآورد . وقتی که من بمعاشرت باهمسالان خویش شروع کردم خود را غریب ومغرور یافتم اما اینکه تا

---

(۱) John Stuart mill.

چه اندازه باین حال باقی ماندم بیان آن برعهده من نیست .

باوجود تمام براهینی که پیشتر بدان اشاره شد من برای قبول این مطلب مهیا هستم که عده ای پسر ودختر وجود دارد که نباید بمدرسه برود وبعض از آنان افراد بسیارمهمی میباشند . اگر پسری درجهت معینی قوای عقلی فوق العاده دارد لکن ضعیف البنیه وسخت عصبی است بهیچوجه صلاحیت این راندارد که بجز که پسرانیکه حال عادی دارند بپیوندد ، و ممکن است بقدری دچار اذیت و آزار شود که کارش بجنون بکشد . مقارن شدن استعدادهای استثنائی و نادر باعدم توازن عقلی چیزی نیست که کم اتفاق افتاده باشد ودراینگونه موارد بهتر اینست که راهی بیاندیشیم که مناسب و مصلحت پسر عادی نباشد . باید دقت ومراقبت گردد تافهمیده شود آیا حساسیت غیر طبیعی علت معینی دارد ، و آیا باید برای علاج آن دربذل مساعی صبر پیش گیریم . لکن این مساعی هر گز رنج ومشقت دربر نخواهد داشت چنین پسری که حال عادی وطبیعی ندارد ممکن است بآسانی ناچار شود از رفقای ظالم وبیرحم خود تحمل رنج و مشقت نماید . من گمان میکنم کهاصول چنین حساسیتی کلیةً باشتباهات وخطاها در دوره شیرخوارگی که موجب خرابی‌ها ضمه‌طفل یااعصاب اوشده است مربوطمیگردد اگر با بچه های شیر خوار عاقلانه معامله شود من تصور میکنم تقریباً آنـان بصورت پسران ودخترانی که‌بطورطبیعی رشد وپرورش حاصل کننددرآیند تاحدی که‌بتوانند از همدمی پسران ودختران دیگر لذت ببرند : باوجود این استثنائی هم وجودخواهد داشت واین استثناها ممکن است بسهولت در میان آنانی پیدا شود که دارای نوعی از نبوغ‌میباشند . دراینگونه‌حالات کمیاب ، مدرسه‌مطلوب نیست ، بلکه بهتر ومناسبتر اینست که درجوانی بیشتر مورد حمایت واقع شود وبیشتر گوشه بگیرد

فصل یازدهم

مهر و عاطفه

بسیاری از خوانندگان ممکن است تصور کنند که من تااینجا بی سبب از مهر که از جهاتی جوهر خلق وخوی نیك بشمار میرود غفلت کرده‌ام و آنرا مورد توجه قرار نداده ام . من معتقدم که محبت ومعرفت اساس‌لازم حسن عمل است ، با اینحال‌از مطالبی که من در باره تربیت اخلاقی تا اینجا بحث کرده ام کمترین سخنی از محبت بمیان نیاورده‌ام علت این بوده‌است‌که صحیح‌ترین‌نوع‌محبت باید نتیجه طبیعی زائیده از رفتار مناسب باطفل که درحین رشد و نمو است باشد نه‌اینکه چیزی باشد که مورد نظر مخصوصی ماست و در خلال تمام مراحل مختلف رشد او درپی همان مقصد باشیم ما باید درنوع محبتی که طالب آن هستیم و بمیلی که با ادوار مختلف سن مطابقت دارد روشن باشیم از ده یا دوازده سالگی تاسن بلوغ پسر قابلیت دارد که کاملاً از مهر و محبت خالی باشد کوشش در اینکه او را از طبیعت خود بیرون آوریم هیچ چیزی بما عاید نخواهد کرد کلیةً در دوره صباوت‌فرصت برای‌اظهار عواطف کمتر از دوره‌بلوغ وبزرگی است زیرا قدرت برای تعبیر فعالی از آن ضعیف میباشد ، باز زیرا که‌شخص جوان ناچار بفکر آماده‌ساختن خود برای زندگانی است بدون اینکه بچیزهای‌مورد علاقه مردم دیگر توجه کند . باین علل ما باید درایجاد بالغین باعاطفه و بامحبت‌بیشتر علاقه بخرج دهیم تااینکه سعی‌کنیم این صفات را پیش از موقع درسالهای اول تولد طفل بطور اجبار رشد وتوسعه دهیم مشکل‌ما مانند همه مشکلات تربیت خلق وخوی مشکل علمی است و بآنچه که میتوان آنرا علم حرکت روحی (۱) خواند تعلق دارد محبت امکان ندارد که مانند تکلیف وجود داشته باشد : گفتن این مطلب به بچه که باید پدر ومادر وبرادران وخواهران خود را دوست بداردا گر بد نباشد کاملاً بیهوده است . پدر و مادری که میخواهند مورد محبت فرزندانشان باشند باید باآنان رفتاری

---

(۱) Psychological dynamics.

پیشه کنند که مهر و محبت را برانگیزد چنانکه باید در بخشیدن خصایص جسمی وفکری که مهر و محبتی افزایش پذیر را تولید می کند جدو جهد نمایند .

نه‌تنها برماست که مهر ورزیدن بپدر ومادر را بکودکان دستور ندهیم بلکه لازم‌است که کاری نکنیم که نتیجه آن بچنین محبتی منجر شود ، مهرپدری ببهترین صورت خود ازاین جهت باعشق ومحبت جنسی تفاوت دارد ، از روح محبت جنسی است که باید چنانکه طبیعی است جویای اجابت شد ، زیرا بدون اجابت نمی‌تواند وظیفه بیولوژ یکی آنرا انجام‌دهد . لکن ازروح محبت پدری نمیتوان جویای اجابت گردید غریزه پدری طبیعی خالص ، طفل را همچون جزء ظاهر از جسم پدری احساس میکند اگر بشصت پای شما آسیبی رسیده است شمابنا بمصلحت خود بدان توجه میکنید وانتظار ندارید که ازاحسان تان سپاسگزار باشد من تصور میکنم احساسات زن وحشی در باره طفلش از این‌قبیل باشد . میل آن زن بسعادت او کاملا بهمان طریقی‌است که طالب سعادت برای خودش‌است خصوصاً وقتی که آن طفل هنوزخیلی کوچك است . او درموقعیکه متوجه طفل خویش است از انکار ذات بیش از وقتی که متوجه خودش است چیزی حس نمیکند ؛ وباین علت انتظارحق شناسی از طفل ندارد احتیاج طفل بدو تازمانی کاملا برآورده میشود که طفل‌ازهرجهت عاجز باشد . بعداً وقتیکه کودك رو برشد وبلوغ میگذارد مهراو کم میشود وتقاضاهایش از کودك ممکن است فزون گردد . درحیوانات وقتیکه بچه بزرگ میشود مهر مادرنابود میگردد وخود را صاحب حقی نمیداند و تقاضائی‌ازآن ندارد . اما اینحال درانسان حتی درانسانهای بسیارابتدائی‌وجود ندارد . ازپسری که با فتوت ونیرومند است انتظارمیرود پدر ومادرخود را زمانی که سالخورده وشکسته و پیر میشوند حمایت کنند ومعاششان را بدهد افسانه انیاس(۱) وانچایزز (۲) این احساسات را با درجه عالی تری از ترتیب مجسم میسازد . هرقدر مآل اندیشی و پیش بینی مردم افزایش یابد تمایلشان باستفاده از مهر فرزندی برای روز مبادا وبرای

---

(۱) Aeneas (۲) Anchises اشاره به افسانه یونانی است حاکی از اینکه انیاس موقعی که‌تروا دچار حریق گردید پدر خود آنچایز را بردوش نهاد واو را بکشتی رسانید .

اینکه درزمانی که دوره پیری میرسد کمك و یاری آنان را حاصل کنند بیشترمیشود احسان بوالدین که همواره درسراسر دنیا موجود بوده و در قسمت پنجم احکام عشره موسی آمده است از این جا ناشی گردیده است با نمو مالکیت خصوصی و حکومت منظم اهمیت احسان بروالدین کمتر میشود مردم پس ازچند قرن براین حقیقت واقف خواهند شد و عاطفه منسوخ خواهد گردید . درجهان نو یك مرد پنجاه ساله ممکن است ازنظرمالی محتاج بپدر هشتاد ساله باشد یعنی امرمهم هنوز مهر پدری است برای فرزند نه مهر فرزندی برای پدر؛ واین البته خیلی بیشتربرطبقات مالدارصدق میکند اما درطبقات مزدور وکاسب همواره روابط قدیم بین آنان باقی و برقرار است . با این حال در میان آنانهم میبینیم درنتیجه قوانین بازنشستگی و مقررات نظیرآن تدریجاً جای یکدیگررا میگیرند . مهرفرزندان درباره پدران روبجائی‌میرودکه مقام خود را درمیان فضائل مهم وعمده فاقد گردد درحالتی که مهر پدری درباره فرزندان بااهمیت بسیاری باقی میماند .

یك رشته خطر های دیگری از طرف دانشمندان تحلیل روحی ابراز گردید اگر چه من در تفسیراتی که آنان در باره وقائع میکنند حرف دارم . منظور من از خطر ها آنهائی است که مربوط است بتعلق خاطر طفل بیش از حد لازم بیکی از والدین . برشخص بالغ وحتی یك تازه جوان فرض است که درپناه پدر یا مادرچنان قرار نگیرد و آنقدر تحت الشماع آنان واقع نشود که استقلال فکر یا استقلال احساس خود را از دست بدهد .

اگر شخصیت پدر یامادر نیرومند تراز شخصیت طفل باشد اینحال بآسانی‌پیش می‌آید . اینکه میگویند جاذبیت خاصی بین پسران ومادران وبین دختران و پدران وجود دارد من عقیده ندارم درست باشد مگر درموارد نادر بیماری . اگریکی ازپدر یامادر دارای‌تاثیر مفرطی درطفل‌باشد این‌تاثیر صرفنظر ازاختلاف جنسی‌متعلق بیکی از آندو خواهدبود که بیشتر بابچه سروکار دارد (بطورکلی مادر) . البته اتفاق‌میافتد که یك دختری‌که ازمادرش خوشش نمی‌آید وپدر راهم گاه‌بگاه میبیند دومی یعنی

پدر را مثل اعلی و کمال مطلوب خود قرار دهد . لکن تاثیر در مانند چنین حالتی ناشی از احلام است نه از پدر واقعی . مردم را مثل اعلی قرار دادن و کمال مطلوب شمردن عبارت است از اینکه امید ها و آرزوها بیك چیز بسته گردد یعنی بچیزی که منحصراً مناسب باشدودیگر مطلقاً کاری بطبیعت امیدها وآرزوها نداشته باشد . نفوذ مفرط یکی از والدین کاملا غیراز این‌است وچیزدیگری میباشد ' زیرا که آن مربوط بشخص واقعی است نه بصورت خیالی .

شخص بالغی که متصل بابچه تماس‌دارد ممکن است بآسانی بقدری برحیات‌بچه مزبور مسلط گردد که آن بچه را حتی دربزرگی هم از جهت عقل غلام وبنده خود سازد غلامی وبندگی ممکن‌است یافکری باشد یاعاطفی یا بهردوحال . نمونه خوبی از نوع اول' جون استوار میل است که هرگز نمیتوانست حتی درآخرین‌مراجعه برخود هموار سازد که ممکن است‌پدرش دچار خطا واشتباه‌شده باشد تاحدی بنده بودن‌انسان از جهت فکری در آغاز زندگانی طبیعی است ؛ اشخاص بزرگ و بالغی که قادرند ارأ وعقائد دیگری غیر از آنچه ازپدر ومادر یامعلم فرا گرفته اند دارا باشند معدود اند مگر اینکه یك جریان عمومی آنان را با خود همراه ببرد . با وجود این ممکن است گفت که بندگی فکری طبیعی وعادی است . ومن خود رامایل بقبول این‌مطلب میبینیم که جز از راه تربیت که بهمین منظور باشد بهیچ وسیلهٔ دیگری نمیتوان از آن دوری جست . باید با دقت ازاین نوع تاثیر مفرط والدین ومدرسین احتراز کرد . درجهانی‌که بشتاب تغییر می‌یابد تمسك بآراء نسل گذشته سخت خطرناك است . لکن من‌عجالهً ببندگی عواطف واراده متوجه‌میشوم زیرا ارتباط‌آن باموضوع حاضر زیادتر است‌بدیها ومفاسدی‌را که دانشمندان تحلیل روحی بعنوان «میل جنسی»(۱) (که من آنرا خطا میدانم) خوانده اند ناشی از رغبت مفرط والدین است برای حاصل کردن جواب عاطفی ازفرزندان خود دربرابر عاطفه . همانطور که لحظه پیش گفتم من‌عقیده دارم که غریزه خالص پدری طالب جواب عاطفی متقابلی نیست . آن غریزه را اتکا

(۱) œdipus Complex

واعتماد کوچك‌ها ونگاه آنان بسوی والدین که حمایتشان کنند و معاششان را تأمین نمایند راضی و قانع میسازد زمانیکه اتکا و اعتماد مزبور بپایان رسید ، مهر پدری نیز پایان می‌یابد . این حال در میان حیوانات است وکاملا برای مقاصد آنها وافی است . اما بعیداست که چنین غریزه ساده ای درمیان جنس بشری تحقق یابد . من از تاثیر اعتبارات نظامی واقتصادی در دعوت باحسان بوالدین بیشتر سخن گفتم اکنون من به دومنبع خلط و اغتشاش خالص روحی که مربوط بغریزه پدری موقع پرداختن بکار خود میباشد متوجه میشوم . اول از آن دو نوعی است که جائی حادث میشود که هوش میبیند مسرات ازغریزه ناشی میشود غریزه عموماً محرك اعمال سرور انگیز است که دارای نتایج مفید میباشد لکن نتایج مزبور سرور انگیز نیست ، خوردن لذت دارد لکن هضم چنین نیست خصوصاً وقتیکه سوء هضم پیدا شود ؛ رابطه جنسی سرور انگیز میباشد امـا زائیدن اینطور نیست . اتکا وتوکل بچه شیر خوار بر مادر سرور انگیز است ، اما استقلال پسرجوان نیرومند چنان نیست . زنی‌که روش‌مادریش ابتدائی است قسمت اعظم خوشحالیش از بچه موقعی است که بچه را در بغل جای داده است وشیر میدهد وهرقدرکه طفل بتدریج رشد کند وعجزش‌کمتر شود سرور و خوشحالی اوهم‌کمتر میشود . بنابراین در آنجا بمنظورادامه سرور میلی بطولانی‌کردن دوره عجز وعقب انداختن زمانیکه‌طفل قادر میشود ازراهنمائی والدین بی‌نیازگردد وجود دارد . و این حال بابعض عبارات شایع و مرسوم مشهود میگردد مانند اینکه . « پیوسته بدامن مادرش چسبیده است » چنین تصورشده است که علاج این‌فساد وزشتی درپسران‌ممکن نیست مگراینکه بدبستان فرستاده شوند . اما در دختران‌فساد وزشتی بشمارنرفته است زیرا (اگر در رفاه باشند) اینطور بنظر آمده است که عاجز بودن وتابع بودن آنان مطلوب است ، وامید بوده است‌که پس از زناشوئی همانطور که قبلا بمادرشان می چسبیدند بشوهرشان بچسبند لکن این کیفیت کمتر حاصل شد و عجز آنان موجب پیدایش متلك (مادرشوهر) گردید یکی از مقاصد مزاح ومتلك منع فکر است . واین مقصدی‌است‌که در آن متلك خاص مزبور پیشرفت عالی یافت ، ظاهراً

هیچکس نبوده است که بفهمد یك دختر اگر اتکالی بار آید البته اتکا و توکلش همواره بمادرش خواهد بود و بنابراین نخواهد توانست پس از ازدواج از صمیم دل چنانکه مقتضی روح زندگی زناشوئی است باشوهر خویش مشارکت داشته باشد.

اشکال روحی دوم با نقطه نظر صحیح فرویدی نزدیك تر از اولی است و منشاء آن جائی است که عناصر مناسب حب جنسی در محبت پدر و مادری داخل میشود. مقصود من این نیست که هر چیز بطور ناگزیر متوقف بر اختلاف جنس میباشد بلکه مقصودم فقط میلی است برای نوع معینی از اجابت های عاطفی، که جزئی از روحیه جنسی است ـ و آن جزء که در واقع موضوع یك زن داشتن (۱) را میسر ساخته است ـ و عبارت است از میل انسان برای احراز مقام اول در نزد فلان شخص، واحساس اینکه وجود خود او برای سعادت و خوشی دست کم یك نفر در دنیا مهمتر از تمام مردم دیگر است این میل بعروسی وزناشوئی منتهی شد اما خوشی وسعادتی باخود نیاورد مگر باموجود شدن یکعده شرایط دیگر. در کشور های متمدن زنان شوهر کرده بنسبت بسیار بزرگی موفق نمیشوند یك حیات جنسی مطلوبی داشته باشند. وقتی چنین حالی برای زنی پیش‌میآید، مهیا میشود که از اطفال‌خودجویای ارضاء بیجائی شود که عادة از عهده آنان ساخته نیست وفقط یك مرد میتواند کاملاً و طبیعة از عهده آن بر آید. مقصود من یك چیزی معلوم و آنچه که متبادر بذهن میشود نیست بلکه مقصود فقط بعض کشمکش عاطفی، و بعض شدت و التهاب در احساسات ولذت وسروری دربوسه ونوازش مفرط است. این امور کاملا شأن مادران با عاطفه بشمار میرفت و در واقع فرق بین آنچه که از این مطلب درست است و آنچه که زیانباز است بسیار دقیق و باریك میباشد. البته ابلهی است اگر کسی مانند بعض پیروان فروید بگوید که پدر و مادر هرگز نباید فرزندان خودرا ببوسند و نازو نوازش کنند. اطفال از نظر گرم داشتن مهر ومحبت حقی بروالدین خود دارند. این گرمی آنان‌را وادار میسازد که همانطور که برای رشد ونمو سلامت روح ضروری است بدنیا

(۱) Monogamy

بانظری خوش وخالی از غم بنگرند . لکن این مهر ومحبت باید طوری باشد که آنرا مانند وجود هوائی که استنشاق میکنند مسلم فرض کنند نه طوری باشد که از آنان انتظار مقابله بمثل در میان باشد . همین مسئله جواب است که جان مطلب میباشد . بعض جواب های اختیاری و خود بخودی وجود دارد که کلیة خوب است ؛ لکن با فعالیتی که ازطرف رفقای بچه‌اش درتعقیب تحصیل دوستی بعمل میآید تفاوت دارد . پدر ومادر ازجنبه روحی باید پشتیبان‌طفل باشند ونباید اورا وادار سازند که فعالیت وتصرفاتش بمنظور ایجاد سرور و شعف برای پدر و مادرش باشد . سرور و شعف پدر و مادر باید در رشد ونمو و پیشرفت طفلشان باشد هرمحبتی‌که طفل بطور جواب بپدر ومادر پس‌میدهد باید با حق‌شناسی مثل‌اینکه چیزی کاملا فوق‌العاده بوده است مانند هوای صاف و لطیف بهاری پذیرفته شود نه اینکه مانند یك امر طبیعی متوقع و منتظر آن بود .

برزنی که از ناحیه جنسی راضی نیست بسیار سخت است که یك مادر کامل یا یك آموزگار کامل برای بچه های کوچك باشد . تحلیل کنندگان روحی هر چه میخواهند بگویند مطلب اینستکه غریزه پدر ومادری دراساس با غریزه جنسی فرق دارد و دخول عواطف مخصوص جنسی آنرا زیان میرساند و استخدام و بکار بردن آموزگاران مجرد زن کاملا از نظر نفسانی خطا و غلط است . زنیکه صلاحیت معامله با اطفال را دارد زنی است که غریزه اش خواستار انواع ارضائی از اطفال نباشد که فراهم ساختن آنرا از آنان نباید انتظار داشت . زنیکه در ازدواج خود خوشبخت و کامران است ممکن است بدون تکلف از این دسته باشد . لکن زنان دیگر محتاج بضبط‌نفس دقیقی میباشند که تقریباًهم کاربسیار دشواری‌است . البته این‌حال بامردان نیز اگر درهمین اوضاع و احوال باشند تطبیق میکند ، اما این اوضاع واحوال در مردان خیلی کمتر است یکی از این جهت که غریزه پدری عادة درآنان خیلی‌قوی نیست دیگر اینکه از ناحیه جنسی کمتر محروم میمانند .

بهتراین استراجع برفتاری که‌ما انتظار داریم ازطرف کودکان درباره پدران

ومادران معمول شود روشن باشیم . اگر والدین درباره اطفال خود دارای نوع صحیح محبت باشند ، جواب اطفال کاملا همان خواهد بود که والدین طالب اند . بچه ها وقتی که پدر و مادرشان میایند شاد وخرم میگردند و وقتیکه میروند اندوهگین میشوند مگراینکه دریك کارمطبوعی مستغرق باشند ، درهر گونه گرفتاری جسمانی یافکری که ممکن است جهة آنان پیش بیایدبرای استمداد نگاهشان بسوی پدرومادرمیگردد وبناها باعتمادی که بهپشتیبانی پدر ومادر دارند بحادثه جوئی جرأت می یابند اما این شعور وقتی احساس میشود که خطر حادث کرد . انتظار دارند پدر ومادرجواب پرسشهای آنان را بدهد ، و اشکالاتشان را حل کنند ، ودرکارهای دشوار یاریشان نماید . بیشتر کارهائی که والدین برای آنان انجام میدهند بدان واقف وآگاه نمیگردند . پدر و مادر را دوست خواهند داشت نه از آن جهت که معاش ومسکن آنانرا فراهم ساخته اند بلکه از این جهت که با آنان بازی میکنند و بآنان نشان میدهند که اشیاء تازه راچطور بکار ببرند وقصه ها وحکایتهائی از دنیابرای شان میگویند . رفته رفتهخواهند فهمید کهپدر ومادرشان آنانرا دوست میدارند لکن باید این همچون یك امر طبیعی تلقی شود . نوع مهری که نسبت بهپدر ومادرخوداحساس میکنند کاملا بانوع محبتی که نسبت ببچههای دیگر احساس میکنند اختلاف دارد . پدر باید کاری که میکند طفل را درنظر بگیرد اما طفل باید کاری راکه میکند نظر و توجهش بخود و دنیای محیط خودباشد ، اینست آن تفاوت اساسی بینپدر وفرزندبچه دارای کار مهمی که با ارتباط باوالدینش انجام دهد نیست . کار اواینستکه درعقل وجسم رشد یابد ومادام که چنین سیری دارد وچنین کاری انجام میدهد غریزه سالم پدری اقناع وارضاء میشود .

برای من تاسف آوراست اگر اینطور بذهن خوانندگان برسد که من میخواهم میزان محبت را در حیات خانواده کم کنم ویا مظاهر خود بخودی آنرا کوچك نمایم درصورتیکه بهیچوجه چنین منظوری ندارم آنچه منظور منست اینست که محبت در آنجا بانواع مختلف میباشد . محبت زن و شوهر یك چیز است ، مهر پدر و مادر در باره فرزند چیز دیگر است ، چنانکه مهر فرزند نسبت بپدر ومادر نیز چیزی است

غیر از آن دو . زیان وضرر آنجاست که انواع مختلف محبت طبیعی مزبور با یکدیگر مخلوط شود . من تصور نمیکنم فرویدی ها بحقیقت دست یافته باشند ، زیرا آنان این تفاوتها واختلافها را در غرائز استنباط نکرده اند . و همین آنانرا بیك معنی در مورد والدین و فرزندان سخت افراط کار میسازد زیرا هر گونه مهری را درمیان آنان بنظر یکنوع حب جنسی ناقص مینگرند . من عقیده ندارم بـه انکار اساسی ذات احتیاجی باشد بشرط آنکه اوضاع واحوال خاص اسف آوری درمیان نباشد یك مرد وزنی که یکدیگر را دوست میدارند و بفرزندانشان مهر میورزند باید قادر باشند که آنطور که دل القامی کند باختیار خود عمل کنند . فکر و معرفت بیشتر لازم خواهند داشت اما اینها را خارج از مهر پدری بدست خواهند آورد . آنان نباید از بچه‌های خود بطلبند که از یکدیگر چه کسب کنند لکن اگر از یکدیگر شادان وخوشحال شوند برای چنین کاری محرکی احساس نمی نمـایند اگر بچه ها بطور خاص مورد مراقبت کردند نسبت بوالدین خود یك محبت طبیعی احساس میکنند که سدی در برابر استقلال آنان نخواهد بـود . آنچه کـه مورد نیاز است افراط سخت در انکار ذات و شخصیت نیست بلکه آزادی ورشد ونمو غریزه است که بوسیله هوش وعلم کاملاسر وصورت پیدا کرده است .

زمانی که پسر من دوسال وچهار ماه داشت من بامریکا مسافرت کردم وسه ماه از او دور ماندم درمدت غیبت ودوری من کاملا خوش بود لکن وقتیکه من بر گشتم نزدیك بود از خوشحالی دیوانه گردد . او را دیدم با کمال بی صبری در دروازه باغ انتظار مرا دارد دست مرا گرفت و شروع کرد تمام آنچه که مخصوصاً مورد توجهش شده‌بود وخوشش آمده بود بمن نشان بدهد : من میخواستم گوش‌دهم اوهم‌میخواست بگوید ؛ من میل نداشتم چیزی بگویم او هم میل نداشت چیزی بشنود . دو محرك مختلف بودند لکن توافق داشتند مگر درموقع قصه ها وحکایتها که او مایل بود گوش کند ومن میل داشتم بیان کنم بطوریکه باز هم اینجا توافق حاصل میشد . فقط یك دفعه این وضع معکوس گردید ؛ موقعیکه سه‌سال‌ونیم داشت روز جشن تولد من پیش

آمد ومادرش باو اطلاع داد که باید برای اینکه خاطر من خوش گردد همه کاری کرد چون قصه ها و حکایتها منتهی درجه او را خوشحال میساخت لذا وقتی نوبه او رسید با نهایت تعجب دیدیم خبرداد که چون جشن تولد من است اوقصه خواهدگفت قریب دوازده قصه بیان کرد سپس بپائین جست زد و گفت « امروز قصه دیگری نیست » این واقعه سه ماه پیش بود لکن از آن ببعد دیگر هیچگونه داستانی نقل نکرد .

اکنون من بمسئله وسیعتری ازمهر وعاطفه عمومی میپردازم چون بین‌والدین و اطفال ابهام ها و تعقید هائی وجود دارد راجع باینکه امکان این هست که والدین قوه خود را ضایع و تباه سازند لازم شد پیش از ورود بمسئله عمومی بمعالجه آن اقدام شود .

طفل را نمیتوان باهیچگونه روش ومتدی باحساس مهر یاعاطفه مجبور ساخت؛ تنها راه‌ممکن اینست که‌اوضاع واحوالی‌که‌درآن این احساسات خود بخودبرانگیخته میشود مورد ملاحظه گردد ، وسپس در تهیه آن اوضاع واحوال کوشش بکار رود بی شك قسمتی‌ازعاطفه‌غریزی‌است . بچه هاوقتیکه برادران یاخواهرانشان‌گریه‌میکنند ملول وافسرده میگردند وبگریه درمیآیند واگر درباره آنان روش نامطلوبی اتخاذ شود سخت بر ضد بزرگها و بالغین بسهم خود شرکت میکنند موقعیکه پسر مرا در آرنج زخمی حادث شد ولازم گردید آنرا شست‌وشو دهند و ببندند گریه میکرد وخواهرش که‌هجده ماهه بود ازاطاق‌دیگری صدای گریه اورا شنید سراسیمه‌گردید وتکرار میکرد : «جونی گریه میکند : جونی گریه میکند » تا اینکه آن عملیات دردناك خاتمه یافت یك وقت که پسر من مشاهده کرد مادرش خاری را بانك سوزن ازپای خود درمیاورد مضطربانه گفت . «مادر ، اذیت نمیکند ؟» جواب داد چرااذیت میکند وخواست که درتحمل وبردباری درسی باو داده باشد طفل بااصرار میگفت‌که نه اذیت ندارد مادرش مصر گردیده که اذیت‌میکند . بچه ناگهان سخت بگریه افتاد مثل اینکه خار بپای خوداو خلیده است اینگونه قضایا ناشی از عواطف حسی‌غریزی است و اینجاست آن اساسی که صور کامل تر و عالی تر عاطفه باید برآن بنا گردد .

واضح است که ما درراه تربیت مثبت بیش از این احتیاج نداریم مگر اینکه بطفل اشعار داریم که مردم وحیوانات میتوانند درد را احساس کنند وآنرا بالفعل در بعض اوضاع واحوال حس نمایند . باوجود این غیر از آن یك شرط سلبی هم هست : وآن اینست که بچه نباید اشخاصی را که محترم میدارد ببیند مرتکب قساوت واعمال بیرحمانه میگردند. اگر پدر ، حیوانیرا شکارکند یامادر باخادمه بخشونت وتندی حرف میزند بچه این عیب هارا ازآنان اخذ خواهد کرد مسئلهٔ دشوار این است که بدانیم چگونه وچه وقت بچه را از چیزهای زشت وبد دنیا آگاه و واقف سازیم . ممکن نیست طفل رشد ونما یابد واز جنگ ها و کشتار ها وفقر وبیماریهای قابل پیش گیری که از آن پیش گیری نمیشود اطلاع نداشته باشد . ناچار بچه باید مرحله ای از این چیز ها را بداند ولازم است بین این دانستن و یقین راسخ باینکه تحمیل مصیبت یا حتی تجویز هر گونه رنجی که دوری جستن از آن امکان پذیر باشد کاری است هولناك بایکدیگر جمع وجور کند اینجا ما مانند آن مردمی که طالب حفظ عفاف زنان میباشند بااشکالی روبرو میشویم ؛ مردم مزبور سابقاً عقیده داشتند که باید دختران در نادانی و جهل خود تا زناشوئی باقی بمانند لکن امروزه آنان روشهای مثبت تری پیش گرفته اند .

من بعض صلح طلبان را میشناسم که دوست دارند تاریخ را بدون اشاره بجنگها تعلیم کنند وتصور کرده اند که اطفال باید هرقدر که ممکن است از بیرحمی وقساوتی که در دنیا وجود دارد بیخبر بمانند . اما من نمیتوانم « فضیلت گریزپا وگوشه گیر صومعه » را که مربوط ومتوقف به بی معرفتی است بستایم. آنگاه که زمان تعلیم تاریخ فرارسید باید باکمال راستی ودرستی مطالب تعلیم شود، اگر تاریخ حقیقی با یك مبدأ اخلاقی معارضه پیدا کرد ما بتعلیم آن خواهیم پرداخت و حتم آن مبدأ اخلاقی خطا میباشد و بهتر این است که از آن دست بر داریم من کاملا قبول دارم که بسیاری از مردم که ضمن آنان بعضی از فضیلت دارترین اشخاصی میباشند حقائق را خوش ندارند وآنرا مناسب نمیدانند اما این مربوط میشود بضعفی که در فضیلت خود دارند . اخلاق متین حقیقی فقط وقتی تقویت می یابد که کاملا بتمام حوادثی که بالفعل در دنیا روی میدهد

معرفت حاصل‌شود ما نباید خود را در معرض خطر قرار دهیم یعنی جوانانی را که ما نادان و بی اطلاع بار آورده ایم بمحض اینکه کشف کردند شر وفساد وجود دارد با خاطری خوش‌بدان روی خواهند آورد وازقساوت هم‌خود داری نخواهند کرد مگر اینکه طوری کنیم که از آن متنفر و بیزار گردند البته چنانچه بوجود آن پی‌نبرند این نفرت وبیزاری‌را نمیتوانند پیدا کنند.

باوجود این بآسانی نمیتوان راه درستی پیدا کرد که بدان وسیله درباره شر و فسادمعرفتی باطفال ببخشیم البته‌آنانکه درمحلات فقیرشهرهای بزرگ زندگی میکنند خیلی زود بعربده‌های مستان، نزاع ها وزدن زوجه‌ها وغیره‌آشنا میشوند. شاید این ها اگر عوامل دیگری باشد که آثار آن را ازمیان ببرد زیسانی برای آنان نداشته باشد؛ و لکن هیچ پدر هشیار و بیداری پیدا نمیشود که طفل بسیار کوچکی را عمداً درمعرض مشاهده چنین مناظری بگذارد. من‌تصور میکنم اعتراض عمده از این‌جهت است که مناظر مزبور در خاطر طفل چنان ترس و وحشت شدیدی بر می‌انگیزد که رنگ واثر آن درتمام‌بقیه زندگانی او بجا میماند. یك بچه ای که عاجز و بیدفاع است همینکه اول‌دفعه میفهمد قساوت وستمکاری براطفال امکان دارد نمیتواندا‌حساس ترس وبیم را چاره کند نخستین بار که من داستان اولیور تویست (۱) را خواندم چهارده ساله بودم بااینحال از قرائت آن حس ترس و وحشتی مرا فراگرفت که در سن کوچکتر تحمل آن برای من امکان نداشت چیزهای هولناك را نباید به بچه‌های کوچك نشان داد مگر اینکه بقدر کافی بسنی برسند که بتوانند باموازنه مطلوب با آنها روبروشوند. این مرحله سن برای بعض اطفال زودتر ازبعض دیگر پیش‌میآید: بچه‌های خیالی یاجبان‌را باید مدتی زیادتر ازبچه‌هائیکه سخت واستوار ویا بشجاعت فطری متصف‌میباشند مورد حمایت قرارداد. پیش از اینکه طفل باخشونت وبی‌مهری هائیکه در دنیا وجود دارد مواجه گردد لازم می‌آید عادت بیباکی وبی‌پروائی ناشی ازتوقع شفقت وعطوفت دراو راسخ وپابرجا گردد. انتخاب‌لحظه مناسب‌وروش‌مقتضی

(۱) Oliver Twist

بصیرت وفهم لازم دارد ؛ وموضوعی نیست که باقانون ومقررات درست شود .

با وجود این احکامی وجود دارد که باید از آن پیروی شود . ابتدا کردن به داستان ها وحکایاتی از نمونه ریش کبود (۱) و جاك غول قاتل(۲) مستلزم هیچگونه احاطه بظلم وقساوت نیست و باین مسائلی که بتدقیق درآن مشغول هستیم کاری ندارد زیرا آنها در طفل صرفاً جنبه خیال دارند وبچه هرگز آنهارا بهیچ صورتی بادنیای واقع ربط نمیدهد . شکی نیست لذتی که از آنها می یابد باغریزه های وحشی ربط و اتصال دارد ، لکن اینها زیانی ندارد و فقط درطفلی که قوه و قدرتی ندارد همچون محرکات بازی بشمار میروند و حال آنها بر این منوال است که هرقدر بچه بزرگتر میشود آنهـا هم بیشتر از میان میروند . اما وقتیکـه ابتدا قساوت را مانند یك چیز موجود واقعی در دنیا بطفل بشناسانند لازم میآید که درانتخاب حوادث دقت شود که طفل هویت خودرا باجنبی علیه تطبیق کند نه با جانی . و اگر حکایتی بمیان آید که او خودرا با ظالم تطبیق کند بعض وحشیت در اوبحرکت خواهد آمد و نظایر چنین حکایات استکه به پیدایش طرفدار حکومت امپراطوری (امپریالیست) کمك میکنند لکن داستان خرس ماده که بچه هائی را که الیشع لعن کرد میکشت ، طبیعةً عاطفه بچه رانسبت ببچههای دیگر برمیانگیز .

اگر چنین داستانهائی گفته میشود باید طوری برای بچه گفته شود کـه نشان بدهد تاچه حد مردهای زمان های پیشین میتوانستند درظلم فرووروند من یکوقت مثل بچهبوعظی گوش کردم کهمدت یکساعت تمام صرف اثباتحق بودن الیشع در ملعون ساختن بچه ها گردید . خوشبختانه من آنقدر ها ازسنین عمرم گذشته بود که کشیشی را که چنین اظهاراتی میکرد دیوانه بدانم واگر غیراز این بود من تقریباً از وحشت دیوانه میشدم(*) وقتیکه چنین قصه هائی بـا فرض صاحب فضیلت بودن الیشع گفته

---

(۱) Blue beard (۲) Jack The Giant killer

(*) در این جا جملهای که از داستان ابراهیم و اسحق یاد آوری شده بود بمناسباتی از ترجمه حذف گردید .

میشود یاباید ازآن گذشت و آنرا تجاهل کرد یا مبنای اخلاقی طفل‌را پست میسازد. لکن اگر بعنوان معرفی شر وفساد باشد مقصدی را بکار آید. زیرا روشن و متعلق بزمان بسیار قدیم وخالی از حقیقت است ، وبهمین ترتیب میباشد داستان هیوبرت[۱] که‌چشمان ارتر[۲] کوچك رادر حکایت کینگ جون درمی‌آورد پس تاریخ‌را میتوان باتمام وقایع جنگی آن تعلیم کرد. لکن دربیان جنگ ها باید ابتدا عاطفه متوجه شکست خورده‌گان باشد. ما باید درتعلیم با نبرد هائی ابتدا کنیم که انسان طبیعةً احساساتش متوجه طرف مغلوب میگردد مثلاً برای یك پسر انگلیسی بـاید نبرد هاستینگ[۳] را تدریس کرد. باید همواره زخمها ورنجهائی‌که درتعقیب نبردها پیدا میشود خاطر نشان سازیم.

باید کم کم طفل را باین نکته هدایت کنیم که در مطالعه جنگها احساساتش متوجه هیچ‌طرفی نشود ودوطرف رامردان احمقی بنظر آورد که حلم واعتدال مزاجی خود را از دست داده اند وبهتر آنست که برآنان یکعده پرستار بگمارند وتازمانی که آرامش یابند وحسن‌رفتارپیدا کنند بستری‌شان سازند؛ بایدجنگها رابمشاجرات وکشمکشهای میان پرورشخانه‌کودکان (مدرسه پرورش‌کودك) تشبیه نمایند. بعقیده من بااین کیفیت میتوان‌اطفال‌را وادار کردکه‌درباره جنگها حقیقت را بدانند وبفهمند که این کار حمق وسفاهت است.

اگر در برابر چشم بچه‌یك حادثه بیمهری و یا ظلم و قساوتی پیش آید باید باتمام ارزشهای‌اخلاقی که خود شخص بالغ وبزرگ بحادثه معلق میسازد ، وهمواره باالقاءِ اینکه اشخاصیکه عمل ظالمانه وبیرحمانه انجام دادند احمق بودند وچون خوب تربیت نشده بودند بهتر ازآنرا نمیدانستند کاملا مورد بحث وتحلیل واقع شود. لکن اگر طفل این چیزها راخود بخود مشاهده نکند تازمانیکه باآنها درتاریخ وداستان ها مانوس گردد نباید توجه طفل رابه آنها در دنیای او معطوف داریم بنابراین ماباید اندك اندك او را در محیط خود با بدی و چیز های شر آشنا سازیم امـا لازم است که همواره امکان مبارزه باشر وفساد را و اینکه شر وفساد نتیجه نادانی وعدم‌ضبط نفس

(۱) Hulbert (۲) Arthür (۳) Hastings

و تربیت بداست باو بفهمانیم و نباید اورا برخشم داشتن براشرار و بزه کاران تشویق کنیم بلکه باید آنان را همچون متخبطینی که نمیدانند سعادت عبارت از چیست بنگرند توسعه و تنمیه عواطف وسیع فراوان، هرگاه ماده غریزی آن وجود داشته باشد بیشتر در اصل یك مسئله فطری و معنوی است، و بسته است بهدایت صحیح توجه و ادراك حقائقی که پیروان جنگ وطرفداران سیطره و قدرت آنرا نهان و درپرده میسازند. مثلا وصف تولستوی را درباره ناپلئون که دراطراف میدان رزم استرلیتز پس از فتح او میباشد بنظر آورید بیشتر تواریخ همینکه نبرد خاتمه یافت ازمیدان جنگ انصراف می یابند؛ اما تولستوی دوازده ساعت دیگر در آنجا باقی ماند وصورتی از جنگ ترسیم کرد که با صورت تاریخ آن اختلاف فاحش دارد. واین کار انجام شد نه با کتمان حقایق و در پرده ساختن وقائع بلکه حقائق را افزون ساخت و هرچه که با رزم ها و نبرد ها تطبیق شود با انواع دیگر قساوت هم تطبیق میگردد. در هیچ حالی برای نشاندادن نتیجه اخلاقی نباید ضرورت و الزام باشد فقط بیان قصه و داستان بصورت صحیح کفایت میکند بحث واستنباط اخلاقی نکنید اما بگذارید وقایع نتایج خود را درعقل طفل بوجود آورد.

باقی مطلب اینست که چند کلمه درباره محبت که اساساً و بناچار تخصیصی است وازاین جهت با عاطفه فرق دارد بیان کنم. هم اکنون ازمحبت بین والدین و فرزندان سخن راندم وحال میخواهم محبت بین همکنان واقران را مورد نظر قرار دهم.

مهر و محبت چیزی نیست که خلق وایجاد گردد لکن فقط ممکن است آزادشود یکنوع محبت هست که تا اندازه ای ریشه اش در ترس است؛ مهر فرزند بوالدین دارای این عنصر است، زیرا پدر ومادر بحمایت او برمیخیزند. این نوع محبت در طفولیت طبیعی است لکن پس از آن نامطلوب میگردد، حتی درطفولیت هم محبت طفل نسبت بدیگر اطفال از این نوع نیست. دختر کوچك من تعلق خاطر بسیاری ببرادرش دارد با وجود این او تنها کسی است که در دنیای دختر نسبت باو بخشونت وزبری رفتار میکند. محبت همشان و همسر نسبت بیکدیگر که بهترین نوع محبت است مناسب تر

است که جائی وجودداشته باشد که خوشی برقرار و ترس ناپدید میباشد . ترسهاخواه محسوس باشد یا نامحسوس کینه می آورد زیرا خائف و بیمناك را در انتظار میدارد که از ناحیه کسانی که از آنان میترسد آسیبوآزاری بدو برسد . چیزی که هست حسد درمیان بیشتر مردم مانع انتشار مهر ومحبت همه جائی است . من گمان نمیکنم جز باخوشی وشادمانی بشود از حسد جلوگیری کرد ؛ تادیب وانضباط اخلاقی از تماس با حسد در کمینگاههای آن واقع درنفس عاجز میباشد . خوشی و شادمانی بنوبه خود بحد زیادی ازطرف ترس ممنوع میشود . جوانانی را که از خوشی و شادمانی فرصتی بدستشان آمده است پدر و مادر و دوستشان بعنوان علل اخلاقی آنان را از آن باز بازمیدارند اما درواقع اینکار بتحریك حسد میباشد . اگرجوانان بقدر کافی بیباك باشند قارقار کنندگان بدبین را ندیده میگیرند ؛ وگرنه تیره بختی را بخویش روامیدارند وبدسته معلمین اخلاق ومرالیست های حسود ملحق میگردند . تربیت خلق و خوی که قبلا بدان نظر افکندیم مقصود از آن ایجاد شادمانی وشجاعت میباشد ؛ بنابراین من گمان میکنم تاآنجا که ممکن است کارش اینستکه سرچشمه های محبت را آزاد سازد . وبیش از این کاری نمیکند . اگر شما به بچه‌ها بگوئیدکه باید مهربان باشید رو بطرف خطر ایجاد ریا و رنگ و نیرنگ میروید . لکن اگر شما آنان را آزاد بگذاریدوخوشحال سازید ، اگرمحیط آنان را پرازملاطفت ومهربانی نمائیدخواهید دید که آنان بخودی خود دوستدار همه کس میگردند و تقریباً همه کس هم دوستی ایشان‌را بامعاملهٔ بمثل جواب خواهد داد . یك تمایلی به اعتماد ومحبت مطمئن برائت وصداقت خودرا نشان‌میدهدزیرادارنده خویش‌را سحروجذبه مقاومت ناپذیری میبخشد که درحوالی اوجوابی را که توقع دارد بمواطفش داده شود بوجود میآورد . و این یکی ازمهمترین نتایجی است که ما از تربیت صحیح خلق وخوی انتظار داریم .

فصل دوازدهم

تربیت جنسی

موضوع جنسی بقدری باوهام وممنوعات محدود ومحصور گردیده است که من با ترس ولرز بدان نزدیك میشوم . من میترسم که مبادا خوانندگانی که تا اینجا مبادی مرا پذیرفته اند وقتی مشمول این دایره گردند نسبت بآنها دچار شك و تردید شوند خوانندگان مزبور ممکن است بقدر کفایت بآسانی پذیرفته باشند که بیباکی و آزادی برای بچه مطلوب و نیك است اما هنوز میل داشته باشند که در مورد مسائل جنسی بندگی و اطاعت صرف و وحشت را بآنان تحمیل نمایند . من نمیتوانم اصولی را که عقیده دارم صحیح ومسلم باشد اینطور محدود سازم ومن باموضوع جنسی درست همان معامله رامیکنم که بامحرکات دیگری کردم که خلق وخوی بشری را ترکیب میکند .

دریك مورد است که مسئله جنسی کاملاً با عدم موانع ' صورت منحصر ومخصوص می یابد وآن تاخیر بلوغ غریزه میباشد . همانطورکه تحلیل کنندگان روحی (اگرچه با اغراق بسیار) نشان داده اند درست است که غریزه در بچگی غایب نیست ولکن مظاهر بچگانه آن بامظاهر دوره بزرگی فرق میکند وقوه آن خیلی کمتر است واز لحاظ جسمی غیرممکن است که یك پسر بکیفیت اشخاص بزرگ وبالغ آنرا آزاد بگذارد وتسلیم نفس شود . سن بلوغ یك بحران هیجان آمیز مهمی بجا میگذارد ودروسط تربیت فکری واردمیشود واغتشاش واضطرابی بوجود میآورد که باعث پیدایش مسائل دشواری برای مربی میگردد . من سعی ندارم بسیاری از این مسائل را طرح و بحث کنم فقط آنچه که در نظر دارم مورد مطالعه قرار دهم اینستکه بدانیم پیش ازبلوغ چه باید کرد . ودر این جهت است که تربیت محتاج اصلاح زیاد است خصوصاً درآغاز طفولیت . با وجود این من در بسیاری از خصوصیات با فرویدیان موافقت ندارم من عقیده دارم که این گروه درنشان دادن اختلال عصبی که بعلت بی تدبیری وسوء اداره طفل در موضوعات مربوط بامرجنسی دامنگیر او در زمان بزرگی اش میشودخدمت گرانبهائی کرده اند . فعلا کار آنان دراین جهت نتایج نیك دامنه داری حاصل کرده

است لکن هنوز مقداری تعصب وجود دارد که باید برطرف گردد. البته اشکال در نتیجه این عمل خیلی زیاد شده است که بچه را در سالهای اول تولد کلیة بدست زنان نادان و تربیت نشده رها ساخته اند که نمیتوان از آنان انتظار داشت که بدانند دانشمندان درقالب الفاظ دورودراز برای رها ساختن گریبان خود ازچنگ تعقیبات قانونی باتهام هتاکی چه گفته اند تاچه رسد باینکه عقیده بدان پیدا کنند.

مطالب خودرا بترتیب تاریخ و توالی زمان بنظر میآوریم اول مسئله ای که مادران و پرستاران باآن روبرو میشوند موضوع بازی با آلات تناسلی (استمنأ) است اولیاء خبیر و بصیر میگویند که این عمل در میان پسران و دختران در سال دوم و سوم عمومی است اما عادة چندی بعد متوقف میشود بعض اوقات در اثر یك هیجان جسمی معینی که امکان رفع آن هست بیشتر عیان و معلوم میگردد. (من شایستگی بحث درجزئیات طبی را ندارم) لکن عادة حتی درغیاب اینگونه علل خاص هم وجود دارد. عادت براینجاری بوده است که این کاررا باترس ولرز تلقی کنند و بمنظور متوقف ساختن آن تهدیدهای هولناك بکار برند. این تهدیدها رسماً پیشرفتی نکرد باوجود این آنها را باور کرده اند نتیجه این است که حیات بچه آمیخته باعذاب و تلاشی برای فهم ودرك مطلب میشود که بزودی ازعلت اصلی خود جدا ومنفك میشود (حال منع در لاشعور است) لکن باقی میماند که کابوس، عصبانیت، موهومات، و وحشت های دیوانه وار بوجود آورد. اگر بازی استمناء کودکانه را بحال خود گذاریم ظاهراً درصحت وسلامتی تاثیر بدی نخواهد کرد[1] ودر اخلاق هم اثر نامطلوب نمایان شدنی و کشف شدنی نخواهد داشت آثار بدی که در هر دوجهت دیده شده است ممکن است تمامش راظاهراً بکوششهائی که جهة متوقف ساختن آن بعمل آمده است نسبت داد حتی وقتیهم که ضرر میرساند برقراری منع وقدغن که بدان ترتیب اثر دادهشود عاقلانه نیست وبنابطبیعت حال نمیتوان اطمینان کرد که همینکه بچه را منع وقدغن کردید از ادامه آن خود داری خواهد کرد. اگر شما اقدامی نکنید احتمال این

---

(۱) درموارد بسیار نادر زیان کمی وارد میسازد و آنهم بآسانی معالجه میشود واهمیت آن از نتایج مکیدن انگشت شصت بیشتر نیست.

هست که بزودی از ادامه عمل خودداری شود اما اگر در این مورد قدمی بردارید، احتمال وقفه آنرا خیلی ضعیف تر خواهید کرد و پایه اختلالات عصبی شدیدی بجا خواهید گذاشت . بنابراین هرقدر هم موضوع مشکل است معذلك بچه را بایددراین باره بحال خود گذاشت من نمیگویم که‌شما باید غیر از منع وقدغن ازمتدهای‌دیگر هم تا آنجا که میسرمان هست صرفنظر کنید . وقتیکه بخوابگاه میرود کاری کنید بخوابد و در رختخواب زیاد بیدار نماند بگذارید اسباب بازی راکه خیلی دوست میدارد با خود در خوابگاه داشته باشد که ممکن است حواس او را پرت کند . این گونه روشها ومتدها بهیچوجه قابل اعتراض نیست .

اگر این متدهاکاری از پیش نبرد بمنع وقدغن متوسل نشوید ویا حتی‌توجه او را بامری که عملاً نسبت بآن سهل انگاری شده است جلب نکنید و آن احتمال دارد خود بخود متوقف شود .

حس کنجکاوی جنسی معمولاً درسال‌سوم بصورت علاقه بدرك اختلاف جسمی بین زنان ومردان وبین بالغین و بچه ها شروع میشود و از نظر طبیعت این کنجکاوی هیچگونه صفت خصوصی درآغاز طفولیت‌ندارد فقط بطور ساده قسمتی از کنجکاوی کلی بشمارمیرود . صفت خاصی که دربچه هائی که بطورمرسوم پرورش می‌یابند یافت میشود مربوط است بعمل بالغین که موضوع را در زیر پرده میکنند و جزء اسرار میسازند . وقتیکه اختفا بمیان‌نیاید کنجکاوی همینکه‌اقناع شد از میان میرود . بچه را باید ازهمان اول‌مجاز کردکه اگر بطور طبیعی اتفاق افتاد وتصادف کرد پدر یامادر یا برادر یا خواهرش برهنه بودند بتواند آنا نرا بهمان حال ببیند نباید از این جهت هیاهو وجارو جنجال راه انداخت اوبطور ساده‌نباید بداند که مردم درمورد برهنگی احساسات وعواطفی دارند (البته بعداًخواهد فهمید) . ممکن است ملتفت شد که‌بچه بنقداختلافات بین‌پدر و مادر را خواهد دیدوآنرا بااختلافات‌بین‌برادران وخواهرانش ربط خواهد داد . لکن همینکه موضوع تااین حد مداقه ومعاینه شد مطلب برای او مانند گنجه ای میشود که غالباً در آن باز است و دیگر بدان علاقه ای نخواهد بود البته هر نوع سؤالی که ممکن است بچه در خلال این مدت پیش آورد کاملا باید

همانطور که جواب مطالب دیگر داده میشود جواب آنرا هم داد .

جواب پرسشها را دادن‌خود قسمت اعظم تربیت جنسی بشمار میرود . دوقاعده اساس مطلب رانشکیل میدهد . اول اینکه همواره جواب هر پرسش را راست‌ودرست ادا کنید ؛ دوم معلومات مربوط بموضوع جنسی‌را کاملا مانند معلومات دیگر بنگرید هر گاه‌طفل درمورد آفتاب یاماه یاابر یا اتومبیل یاماشین بخار از روی بصیرت‌سؤالی بکند شما خوشحال میشوید و تاآنجا که میتواند درك واستنباط کند برای او توضیح میدهیدلکن اگر مربوط بامور جنسی‌سؤالی بکند شمابوسوسه میافتید که‌درجوابش بگوئید «ساکت باش ، ساکت باش » اگر هم فهمیده اید که نباید باو چنین جوابی بدهید باز جوابی که باو میدهید خشك و کوتاه و شاید هم کمی باتشویش و اضطراب است بچه ناگهان متوجه اختلاف‌های جزئی خواهد شد باین ترتیب شما اساس‌افکار شهوانی را برای او نهاده اید وحال‌اینکه جوابی که باو دراین باره میدهید بایدکاملا بهمان صورت طبیعی و کاملی باشد که درمورد سؤال دیگراوجواب میدهید هیچوقت خود را مجاز نسازید که هرچند ندانسته و بطور لاشعور هم باشد چنین حس کنید که موضوع جنسی‌مکره وزشت است و گرنه همان احساسات شما خود را باومنتقل خواهد ساخت واوهم ناچار تصور خواهد کرد که درروابط پدر ومادرش‌چیز نامطبوع ونفرت آور وجود دارد بعد ها چنین نتیجه میگیرد که آنان راهی را که موجب پیدایش او شده است بدمی دانند اینگونه حس‌ها نمیگذارد هیجان های مسرت بار غریزی در بچگی‌بوجود آید نه‌تنها درجوانی بلکه دربزرگی هم چنین است

اگر طفل برادر یاخواهری درسنی دارا شد که میتواند راجع باو سؤال‌هائی بکند ، مطابق سن سه‌ساله او حرف بزنید و بگوئید که بچه در جسم مادرش رشد و پرورش یـافته است و بهمان ترتیب هم رشد و نمو خواهد کرد . بگذارید ببینند کـه مادرش ببچه شیر میدهد وباو بگوئید که همین حال هم برای او پیش آمده است تمام این مطالب‌مانند هرموضوع‌دیگری که با امر جنسی مربوط است‌باید بدون‌تشریفات بایك روح‌خالص علمی بیان شود . باطفل‌نباید درباره «وظائف عجیب ومقدس‌مادری» صحبت شود تمام‌مطالب باید کاملا بصورت یك امر مسلمی باشد :

اگر موقعی که طفل بقدر کافی بزرگ شده است و میتواند سؤال کند بر خانواده چیزی نیفزود ممکن است موضوعی پیش بیاید و باینجا بکشد که شما بگوئید « پیش از اینکه شما متولد بشوید اتفاق افتاده است » . هنوز میبینم که پسر من نمیتواند درك بکند که یك زمان بوده است که او وجود نداشته است ؛ اگر من از بنای اهرام یا نظائر آن صحبت کنم او همواره میخواهد بداند که آنوقت او چه میکرده است وبسیار متحیر میشود وقتی که باو گفته میشود هنوز وجود نداشته است دیر یا زود میل خواهد کرد که بداند « متولد شد » چه معنی دارد و بعد ما هم برای او خواهیم گفت .

سهم پدر در جواب دادن بپرسش ها طبیعةً کمتر است مگر اینکه بچه در ده ساکن باشد اما مهم این است که بچه باید این مطلب را ابتدا از پدر ومادر یا آموزگار بفهمد نه از بچه هائی که تربیت بد فاسدشان ساخته است . من خوب بخاطر دارم که وقتی دوازده ساله بودم پسر دیگری از این موضوع بامن سخن گفت مطلب تماماً با یك روح آمیخته بهرزگی و زشتی همچون موضوعی برای شوخی های بد و هرزه بیان میشد . این تجربه معمولی پسران دوره من بود . طبیعةً نتیجه این شد که اکثریت عظیم در دوره زندگانی این فکر را که موضوع جنسی چیزی مضحك وزشت وهرزه است ادامه دادند و نتیجه گرفتند که زنی را که باو چنین روابطی دارند نمیتوان مورد احترام قرار داد ، اگرچه آن زن مادر فرزندانشان باشد . والدین در توکل به بخت و اقبال یك سیاست آمیخته بترسی را تعقیب کردند هرچند که پدران باید بخاطر داشته باشند که چگونه نخستین اطلاعات خود را در این مورد بدست آورده اند . من نمیتوانم تصور کنم که چگونه فرض شده است که چنین اسلوبی به تندرستی یا سلامت اخلاقی کمك کرده است . موضوع جنس را باید از همان ابتدا بطور طبیعی وخوشی وادب و کمال بحث کرد . اگر غیر از این عمل شود روابط مردان وزنان ، والدین و کودکان مسموم خواهد شد . امر جنسی بهترین صورتش بین پدر و مادری است که نسبت بیکدیگر و بفرزندان خویش مهر میورزند . بمراتب بهتر اینست که

اطفال نخستین بار موضوع جنسی را از روابط میان پدر ومادر خود استحضار یابند نه اینکه نخستین تاثیرات را ازهرزگی وبیشرمی اخذ کنندومخصوصاً بداست که پی بردن بموضوع جنسی بین پدر ومادرمانند پی بردن بیك جرم پنهانی که از آنان مخفی میشده است جلوه کند .

اگر احتمال این نباشد که طفل در موضوع جنسی بصورت بدی از اطفال دیگر تعلیم میگیرد ، میتوان موضوع رابعمل کنجکاوی طبیعی طفل واگذارکرد و والدین هم میتوانند درجواب پرسشهای مربوط بآن خود را محدود سازند ـ همیشه مشروط بر آنکه پیش از بلوغ ازهمه چیز اطلاع حاصل شده باشد این البته مطلقاً اساسی است . انصاف نیست که بگذاریم پسر یادختر بعلت تغییرات و تحولات جسمی وهیجان‌های نفسانی موقع بلوغ بدون تمهید وتهیه واحتمالا بااحساس اینکه مورد حمله بیماری هولناکی واقع شده است غافلگیر گردند بعلاوه کلیة موضوع جنسی پس از بلوغ بقدری محرك است که پسر یا دختر نمیتوانند بایك روح علمی که کاملا امکان آن در سن زود تر میباشد بدان گوش فرا دهند بنا بر این کاملا صرفنظر از احتمال صحبت های زشت و خلاف عفاف یك پسر یا دختر باید طبیعت عمل جنسی را قبل از رسیدن به سن بلوغ بداند .

اطلاعاتی که قبل از این‌زمان باید بطفل داده شود بسته است بمحیط واوضاع واحوال . یك طفلی که کنجکار وزودانتقال است باید با او دراین باره زود ترازطفل کند ودیر انتقال چیزی گفت . حس کنجکاوی بایدهمیشه وهمه وقت‌راضی وخشنود گردد . بچه هر قدر هم کوچك باشد اگر از اینمقوله چیزی بپرسد باید جوابش داده شود ورفتار پدر و مادر نیز باید طوری باشد که بچه اگر خواست چیزی بداند بتواند بپرسد اما اگر بخودی خود چیزی سؤال نکرد باید در هر حال قبل از سن دەمطالبی باو گفته شود که مبادا اول‌دفعه مطلب‌را از اشخاص دیگر بطریق ناشایست بشنود . بنا بر این ممکن است مطلوب باشد که حس کنجکاوی او را باین ترتیب که اطلاعاتی درباره توالد و تناسل نباتات وحیوانات باو بدهیم تحریك نمائیم و نباید یك وقت معینی یاسینه صاف کردن یامقدمه‌چینی درکار باشد مثلا بگوئیم «اکنون پسر

من میخواهم برای تو مطلبی بگویم که وقت آن رسیده است آنرا بدانی ، مطلب کلیة باید روزانه و بطور عادی سیر کند بهمین جهت است که جواب دادن بسؤال ها بهتر است .

من گمان میکنم در این موقع لزومی ندارد که بحث کنیم که پسران و دختران باید یك‌جور معالجه شوند . وقتی‌که من‌جوان بودم هنوز کاملا برای‌دختری که « تربیت خوبی‌یافته بود » پیش‌ازاینکه چیزی‌ازماهیت ازدواج بداند شوهرکردن عادی بود و میبایست موضوع را از خود شوهر بیاموزد ، لکن در سالهای اخیر دیگر چندان چنین چیزی نشنیده ام . من گمان میکنم بیشتر مردم این روزها میدانندکه فضیلتی که متکی بر جهل و نادانی باشد ارزشی ندارد و دختر هم در مورد تحصیل معلومات دارای همان حقی است که پسران دارند . اگر کسی هست که هنوز این را تشخیص نمیدهد مناسب نیست که این کتاب را بخواند زیرا بزحمتش نمی ارزد که با اینگونه اشخاص بحث و گفتگو شود .

من نمیگویم تعلیم اخلاق جنسی را بیك مفهوم محدود تری مورد بحث قرار دهیم این‌موضوعی است که درباره آن‌عقائد مختلف و گوناگون وجود دارد مسیحیان بامسلمین ، کاتولیك ها باپرتستان ها که طلاق را جایز میدانند ، دهریان باطرفداران رسوم و زندگانی قرون وسطی همه بایکدیگر در اینمورد اختلاف دارند . پدران و مادران همگی میخواهند که به بچه هایشان آن اخلاق جنسی خاصی تعلیم شود که خودشان بدان عقیده دارند ومن نمیخواهم که دولت هم در این موضوع باآنان تصادم یابد . اما بدون اینکه وارد مسائل مشوش گردیم مقدار زیادی است که باید اساس متداول عمومی گردد .

اول ازهمه بهداشت است . جوانان باید در باره امراض مقاربتی پیش از اینکه دچار آن شوند اطلاعاتی بدست آورند بایدبانهایت راستی ودرستی درآن باره‌مطلب را بآنان آموخت بدون اینکه اغراق وافراطی که بعض مردم بنفع اخلاق معمول میدارند بکار رود . باید بدانند که چگونه ازآن بپرهیزند وهمچنین چگونه بمعالجه

آن بپردازند اگر تعلیماتی که در اینمورد داده میشود فقط برای کمال فضیلت باشد واگر لطماتی را که برای دیگران پیش آمده است سزای گناه بشمار آوریم کار خطائی کرده ایم وگرنه ما باید بنا باین اصل که رانندگی بدون رعایت احتیاط جرم است از یاری و کمك مردی که در نتیجه حادثه اتوموبیل دچار آسیب گردیده است خود داری کنیم . بعلاوه دریك مورد مانند موارد دیگر ممکن است جز او سزا دامنگیر یکنفر بیگناه گردد ؛ هیچکس نمیتواند عقیده پیدا کند که اطفالی که با سیفیلیس متولد شده اند بدو فاسد میباشند در معنی بدی و پلیدی او بیش از بدی و پلیدی آن مردی نیست که راننده ای او را زیر اتومبیل بگذارد ؛

جوانان را باید بطرف فهم این مطلب هدایت کرد که داشتن طفل یك موضوع جدی ومهم است ونباید آنرا بعهده گرفت مگر اینکه طفل آینده خوبی از تندرستی وشادابی دارا باشد . نظر مرسومی این بود که در مدت ازدواج همواره حق این است اطفالی بوجود آید اگر چه ورود آنها بقدری تند وزود باشد که صحت مادر رامختل سازد ، اگر چه اطفال مریض یا دیوانه وار باشند ، اگر چه امیدی نباشد که برای تغذیه آنان بقدر کافی شیر موجود باشد . این نظررا امروز فقط جز میون بی‌عاطفه‌ای حفظ کرده اند که خیال میکنند هر خفت و خواری نسبت بعالم بشری در عالم کبریائی خدائی منعکس میشود . مردمی که بمراقبت اطفال اهمیت میدهند یا از تحمیل بدبختی بفرد عاجز لذت نمیبرند نسبت بعقائد سخت وجابر که چنین ظلمی را درست وبجا میدانند عاصی‌میشوند مراقبت درحقوق بچه ها واهمیت آنان باتمام مدلول آن باید قسمت اساسی تربیت اخلاقی بشمار آید :

دختران را باید یاد داد که منتظر باشند احتمالاً روزی هم آنان مادر شوند و باید مقدماتی از معلوماتی را که در این موضوع بدردشان میخورد فرا گیرند . البته برپسران و دختران هر دو دسته فرض است که مطالبی از فیزیولوژی و بهداشت را بیاموزند . باید واضح گردد که هیچکس بدون مهر پدرانه نمیتواند پدر خوبی باشد لکن با وجود مهر پدری بازهم مقدار زیادی معلومات لازم است . همانقدر که برای

معامله با اطفال معلومات بدون غریزه ناقص است غریزه بدون معرفت و معلومات هم ناقص میباشد . هرقدر بلزوم معرفت و معلومات پی برده‌شود زنان هوشمند بیشتر مجذوب عالم مادری میگردند . امروزه بسیاری زنان که دارای تربیت عالی میباشند آنرا تحقیر مینمایند و خیال میکنند که مادر بودن بقوای فکری آنان مجال فعالیت نمیدهد ؛ و اگر از موقعیکه قادر میشوند بهترین مقام مادری را احراز کنند افکارشان بآن جهت منحرف گردد خود موجب بدبختی بزرگی خواهد بود .

یك چیز دیگر برای تعلیم محبت جنسی اصلی و اساسی بشمار می آید و آن اینستکه حس حسادت را نباید همچون اصراری برای تحصیل حق ، درست دانست بلکه باید آنرا یکنوع بدبختی برای آن کسی شمرد که این حس را دارد و نسبت بمقاصد او خطا دانست جائیکه عناصر مالکیت داخل ومخل مهر ومحبت گردد قوه جانبخش آن را ازمیان میبرد و بشخصیت خاتمه میدهد ؛ وجائی که از آن عناصر اثری نیست شخصیت موجود میشود وحیات نیروی زیادتری می‌یابد. سابقاً والدین روابط خودرا بااطفالشان از اینجهت که محبت را همچون تکلیفی بآنان موعظه میکردند ضایع میساختند . شوهران و زنان هنوز هم غالباً روابط خود را با یکدیگر در اثر همان اشتباه ضایع میسازند. محبت نمیتواند تکلیف ووظیفه باشد زیرا تابع اراده نیست .آن عطیه آسمانی است و بهترین آن از آنجاارزانی میشود : کسانیکه آنرا دریك قفس محفوظ میدارند زیبائی ولذت را تلف میکنند درصورتیکه فقط وقتی میتواند ظهور وبروز نماید که آزاد وخود بخودی باشد اینجا هم‌باز ترس دشمن است . کسیکه میترسد مبادا آنچه را که موجب خوشی وخرمی زندگانیش است ازدست بدهد هم اکنون آنرا از دست داده است . در این مورد همچون موارد دیگر بی پروائی و بی ترس بودن جوهر خرد است .

فصل سیزدهم

پرورشخانه کودکان

درفصل های پیش من سعی کردم خلاصه‌ای از آنچه که میتوان در راه ایجاد عادت هائی برای بچه کوچك که او را در زندگانی بعدی خوشی وفایده بخشد بیان کنم . لکن من مطلب راحلاجی نکردم که آیا انجام چنین کاری برعهده والدین است یا وظیفه اموزشگاههائی است که برای همین مقصود مهیا شده است . من عقیده دارم که استدلال لازم در تائید پرورشخانه کودکان (۱) کاملا زیادی است نه فقط راجع باطفال بینوایان ، و یا نادانان و یا کسانیکه کار زیاد دارند ، بلکه راجع بهمه بچه ها یا دست کم راجع بتمام بچه‌هائیکه در شهرها زندگی میکنند . من گمان میکنم که کودکان پرورشخانه دوشیزه مارگارت ماکملان (۲) در دپفور (۳) تربیتی که حاصل میکنند بهتراست ازتربیتیکه اکنون بچه‌های‌اشخاص متمکن متوانند بدست‌آورند من علاقه دارم‌که ببینم همین سیستم تعمیم پیدا کند وهمه بچه‌ها خواه اطفال بینوایان خواه اطفال توانگران را بالسویهٔ در بر گیرد . لکن پیش از بحث در مورد هرگونه پرورشخانه کودکان فعلی اول باید بدانیم آن عللی که مارا طالب اینگونه موسسه ها میسازد کدام است .

اول مطلب ما در این باب اینستکه آغاز دوره طفولیت چه از جنبه طبی وچه از جنبه روحی بی اندازه اهمیت دارد . این دو جنبه بسیار در یکدیگر پیچیده اند و بسیار با هم مرتبط میباشند . مثلا ترس سبب میشود که بچه بطرز بدی تنفس کند ، و تنفس کردن بد او را درمعرض یك عده بیماریها (٤) قرار میدهد : اینگونه روابط تو در تو و متشابك بقدری زیاد است که هیچکس نمیتواند امید داشته باشد که در تربیت خلق وخوی طفل خود بدون داشتن بعض معلومات طبی توفیق پیدا کند یادر امرسلامتی وتندرستی اوبدون داشتن بعض‌معلومات روانشناسی کامیاب گردد . قسمت

---

(۱) Nursery school (۲) Miss margaret (۳) Deptford

(٤) دراین‌موضوع بکتاب (پرورشخانه کودکان) تألیف مارگارت ماکملان (چاپ دنت Mc millan سال۱۹۱۹) صفحه۱۰۹ وهمچنین « مدرسه اردوگاه» نگارش همین مولف (جورج الن وانون لیمتد) مراجه نمائید .

بیشتر معلومات لازم در دو جهت مزبور خیلی تازه است ، وبیشتر آنهم معارض رسوم وتقالیدی است که قدمت وسابقه ممتد آنرا نسل بنسل میان مردم محترم ساخته است . مثلا مسئله تادیب وانضباط را بنظر آورید . قاعده عمده در کشمکش با بچه اینست که : تسلیم نشویدلکن تنبیه هم نکنید . پدرعادی طبیعی بعض اوقات بمنظوراینکه زندگی آرام داشته باشد تسلیم‌میشود وبعض اوقات هم صبر وحوصله اش بسر میآید و تنبیه میکند ؛ سبك و متد درستی که توفیق یابد به ترکیب دشواری ازصبر و قوه تلقین احتیاج دارد . این مثل روحی است ؛ وهوای پاك وتازه هم یك مثل طبیعی‌است وقتی که مراقبت وخردمندی بمیان آید بچه ها دائماً شب وروز ازهوای پاك و تازه استفاده‌خواهندکرد بدون اینکه درلباس‌خیلی‌زیادفرو‌روند.اما اگرمراقبت‌وخردمندی در کار نباشد همیشه این اندیشه هست که مبادا اطفال از نم ورطوبت یا از تغییرات جوی دچار سرماخوردگی شوند .

نباید آنتظار داشت که پدر ومادر دارای مهارت لازم یافراغت مقتضی برای‌فن تازه و دشوار معامله مناسب با اطفال کوچك باشند . در مورد پدر و مادر نادان این موضوع روشن وآشکار است ؛ آنان سبك‌ها وروشهای درست را نمیدننند واگر هم به آنان تعلیم شده باشد باز بحال غیرقانع باقی خواهند بود . من در یك منطقه زراعتی نزدیك دریاساکن هستم درآنجاتحصیل‌خوردنیهای تازه‌آسان است ، وسرما یا گرمای سخت ندارد بیشتر از این‌جهت‌آنجا را انتخاب کردم که برای سلامتی بچه‌هامناسبت زیادتری‌داشت باوجود این‌تقریباً تمام بچه های کشاورزان ودکانداران وغیره چهره زردی داشتند و سست و بیحال بودند زیرا در خوراك آزاد و بی قید و بند بودند اما دربازی مقید ومحدود . هرگز بکنار دریا نمیرفتند زیرا ترشدن درنظرآنان خطر بشمار میرفت . در بیرون از خانه حتی در گرمترین روز های تابستان کت های پشمی کلفت می‌پوشیدند. اگردرهنگام بازی هیاهو وداد وفریاد میکردند اقداماتی میشد که از این سروصدا خود داری کنند تابچه هائی « نجیب وباتربیت » باشند لکن در

بیدار ماندن تادیر وقت مجاز بودندوهمه گونه خوراکهای سنگین ودیر هضم مخصوص اشخاص بزرگ بآنان داده میشد. پدران و مادران آنان تعجب میکردند که چطور شده است بچه های من از مدتها پیش در اثر سرما وانقلابات هوا نمرده اند لکن نه این درس عملی و نه چیزدیگر نمیتوانست آنانرا قانع سازد باینکه سبکها ومتدهاشان اصلاح لازم دارد. آنان تهیدست و یا خالی از مهر پدری نبودند ، فقط در اثر تربیت بد نادان سر سختی بودند. اما کودکان بینوایان و اشخاص پر مشغله شهری طبیعةً وضعیتشان خیلی بدتر است.

لکن حتی بچه های والدینی که تربیت وتعلیم عالی دارا شده اند وبصیر وآگاه هستند و زیاد هم سر گرم کار نیستند نمیتوانند احتیاجات تربیتی خود را آنطور که در پرورشخانه کودکان برآورده میسازند در خانه برآورده کنند. اول و اهم آن اینکه در خانه نمیتوانند از معاشرت اطفال دیگر هم سن خود برخوردار شوند اگر خانواده کوچك است چنانکه معمول اینگونه خانواده ها است بچه ها بآسانی زیاد تر از اندازه ازطرف بزرگتران مراقبت میشوند وچه بسا که عصبی میشوند ودر نتیجه پیش ازموقع نضج می یابند؛ وبعلاوه برای والدین مقدور نیست بامعامله بابچه های متعدد تجربه هائی بدست آورند وبایك یك کودکان بطرز مطمئن نافعی اتصال یابند. وفقط توانگران اند که میتوانند مجال ومحیطی فراهم سازند که بیشتر مناسب ودرخور بچه های کوچك باشد اینگونه چیزها اگر منحصراً برای اطفال یك خانواده فراهم شود درآنان کبر تملك واحساس برتری بوجود می آورد واین ازنظر اخلاقی بسیار زیانباز است. بنا بهمه این علتها من عقیده دارم که حتی بهترین والدین اگر بچه هایشان را از سن دو ببالا حد اقل برای یك قسمت از روز به آموزشگاه مناسبی بفرستند کار صحیحی کرده اند. مشروط براینکه چنین آموزشگاه درهمسایگی آنان قرار داشته باشد.

امروزه در خور وضع والدین دو نوع مدرسه وجود دارد. مدارس فروبیل (۱) و مدارس منتسوری برای اطفال اشخاص مرفه و آسوده حال ، و یك عده مدارس

---

(۱) Froebel

پرورش کودك و پرورشخانه‌های دیگر هم برای اطفال بینوایان وجود دارد که معروف‌ترین آن مدرسه دوشیزه ما کملان است و کتابی که قبلاً ذکرش رفت وصف آنرا نموده است وخواندنش برهر کس که بکودکان علاقه دارد لازم میباشد . و گمان میکنم که هیچکدام از مدارس اطفال مرفه وآسوده حال بخوبی آن مدرسه نیست ، علت آنهم یکقسمت از این جهت است که تعداد آن زیاد است ، و قسمت دیگر از این جهت که تفرعن واشراف‌مآبی بیجای طبقه متوسط درآنجا وجودندارد ومزاحم آموزگاران نمیباشد مقصود دوشیزه ما کملان در صورت امکان نگاهداری اطفال از یکسالگی تاهفت‌سالگی است هرچند که‌منابع موثق‌تربیتی‌متمایل باین نظر باشند که میگوید بچه ها باید معمولا از سن پنج‌بمدارس مقدماتی داخل شوند . بچه ها از ساعت‌هشت صبح داخل مدرسه میشوند وتا ساعت‌شش بعد از ظهر در آنجا میمانند ؛ وتمام‌مواقع خوراك هم درآنجا غذا میخورند و هر قدر ممکن است بیشتر اوقات خود را بیرون از اطاق میگذرانند ودراطاق هم بیش از حد عادی از هوای پاك وتازه برخوردارندپیش از اینکه بچه در مدرسه پذیرفته شود چه دختر و چه پسر مورد معاینه طبی واقع میگردد وتازمانی که بهبودی‌یابد درمطب‌یا بیمارستان تحت‌معالجه قرارمیگیرداطفال پس‌ازاینکه‌پذیرفته شدندجز چندمورد نادرهمگی‌سالم میگردندوبسلامت‌باقی‌میمانند در این‌مدرسه باغ دلگشای‌وسیع واوقاتی برای‌بازی کردن وجود دارد وجریان‌تعلیم بسبك منتسوری است پس از ناهار همگی میخوابند . با وجود اینکه آنان شبها و یکشنبه هارا ناچار درخانه محقر وفقیرانه شاید در زیر زمین ها وسرداب ها با پدران مست میگذرانند دربنیه و هوش با بهترین اطفال طبقه متوسط برابر میشوند . و توصیفی که دوشیزه ما کملان در باره شاگردان هفت ساله خود می نماید از این قرار است .

تقریباً همگی آنان بچه‌های بلند قدورعنا وراست قامت اند . درواقع همه آنان اگر بلند قد نباشند ، راست قامت هستند لکن متوسطشان بچه ای است بزرگ ، تام ، پاکیزه پوست باچشمانی پر فروغ وموهائی نرم . این پسریا دختر کمی بالا تر از متوسط‌بهترین نوع‌بچه مرفه‌وآسوده حال طبقه متوسط

عالی میباشد . این از حیث جسم . اما از حیث روح ، هوشیار ، انس پذیرفته مشتاق بزندگی و تجربه اندوزی های تازه . میتواند کاملا و یا تقریباً بطور کامل از عهده خواندن و املا کردن برآید ، خوب مینویسد و خوب نیات خود را تعبیر می کند . بفرانسه و انگلیسی خوب صحبت میکند نه تنها میتواند خود را یاری و مددکاری نماید بلکه سالهاست که بیاری و مدد اطفال کوچك هم میپردازد : شمردن و اندازه گرفتن و اندکی نقاشی میداند و برای دریافت علم نیز مقدماتی را دارا شده است . سالهای اول او در محیط مهر و محبت و آرامش و تفریح و شوخی گذشت و دو سال اخیر او پر از تجربه ها و آزمایش های لذت بخش بود . درباره باغ چیزی میداند و آنرا میکارد و آبیاری میکند و همانطور که از حیوانات مراقبت مینماید از گیاهان نیز مراقبت میکند . و آن بچه هائی که بسن هفت رسیده اند میتوانند هم برقصند و هم بخوانند و هم بازیهای متعدد کنند . اینگونه کودکان اند که بزودی هزاران نفر آنان در استان دبیرستانها خود را معرفی خواهند کرد با اینان چکار باید کرد ؟ من میخواهم نشان دهم ، اول از همه اینکه کار معلمین مدرسه ابتدائی در اثر این فیض ناگهانی از زندگانی پاکیزه و قوی بچه های کوچك از پائین تحول خواهد یافت . پرورش خانه کودك در آینده یا امر ناچیزی بشمار خواهد رفت یعنی بعبارت دیگر موفقیت تازه حاصل نخواهد کرد و یا اینکه بزودی نه تنها در مدارس مقدماتی تاثیر خواهد کرد بلکه همچنین در مدارس متوسطه هم موثر میشود . یکنوع اطفال تازه برای تربیت فراهم خواهد ساخت و این بطور حتم دیر یا زود عکس العملی خواهد داشت نه فقط در تمام مدارس بلکه در تمام جهات زندگی اجتماعی ما ، در نوع حکومت و قوانین که برای مردم ترتیب داده شده است و در رابطه ملت ما باملتهای دیگر .

من گمان نمیکنم در این ادعا ها اغراقی باشد . پرورش خانه های کودك اگر تعمیم پیدا کند میتواند در طی یك نسل تفاوت های عمیق موجود در تربیت را که اکنون موجب انقسام طبقات شده است بر طرف نماید ؛ و میتواند هموطنانی بوجود آورد که همگی از نعمت نمو عقلی و جسمی که امروز منحصر به بیشتر اشخاص مالدار و خوشبخت است متنعم و بهره ور گردند ، و میتواند کابوس مرض و کودنی و حقد را که اکنون ترقی و پیشرفت را تا این حد دشوار ساخته است از میان بردارد بموجب قانون تربیت مصوب سال ۱۹۱۸ مقرر گردید بخرج دولت پرورش خانه های

کودك بر پا گردد ؛ لکن وقتیکه موضوع مصلحت اقتصادی و رعایت صرفه جوئی پیش آمد قرار شد ساختن رزم ناوها وبار انداز بندر سنگاپور بمنظور تسهیل امر جنگ با ژاپن مهمتر باشد . امروزه دولت برای مقاصدی از قبیل وادار کردن مردم باینکه خودشان راعوض خوردن کرهٔ خالص دانمارك باکنسروهای گوشت خوك وکره کشور های دومینیون مسموم سازند سالی ششصد وپنجاه هزارلیتر تلف میکند برای رسیدن باین مقصود کودکان ماحکوم بمرض وبدبختی ور کود هوش میباشند و و اگر همین مبلغ سالیانه صرف پرورش خانه های کودك گردد گروه اطفال میتوانند ازاین بلابارهائی یابند . مادران اکنون حق رأی دارند ؛ آیا روزی خواهند آموخت که آنرا برای خیر وصلاح کودکانشان بکار ببرند ؟

صرفنظر از این ملاحظات پردامنه تر آنچه که باید فهمید اینست که مراقبت صحیح کودکان کوچك کاری است که احتیاج بمهارت بسیار دارد و والدین نمی توانند امیدوار باشند که بصورت مطلوب آنرا انجام دهند و این عملی است که کاملاً با تعلیم در مدرسه درسالهای آینده تفاوت دارد بازهم ازدوشیزه ما کمللان نقل و اقتباس میکنیم :

بچه ای که در پرورش خانه کودك بار آید بنیه متوسطه خوبی دارد نه فقط همسایگان او در محلات پست و فقیر نشین خیلی از او کمترند بلکه « از او بهترها » در نواحی خوب شهر یعنی اطفال طبقه متوسط نوع خیلی خوب هم از او کمتر میباشند . واضح است که ما بچیزی بیش از مهر پدری و «مسئولیت پدری» احتیاج داریم. قواعد مسلط تماماًدرهم شکسته شده است . «مهر پدری» بدون معرفت هم درهم شکسته شده است اما در اصل پرورش طفل رخنه و شکست راه نیافته است وآن کاری استکه مهارت و استادی بسیار لازم دارد .

در باره مالیه می گوید :

امروز پرورش خانه کودك که صد کودك در آن باشد وهرنفر دو از ده لیره درسال بپردازد اداره میشود ، در فقیرترین ناحیه شهر پدران می توانند یك سوم آنرا بپردازند . پرورش خانه کودك که محصلین در آن تدریس کنند گرانتر خواهد بود ولکن قسمت اعظم اضافه قیمت مزبور بعنوان دستمزد

وحق اقامت باین محصلین یعنی معلمین آینده داده میشود مرکز یك پرورش خانه کودك و تمرین درهوای آزاد که دارای صد کودك و سی نفر محصل باشد تقریباً در سال به ۲۴۰۰ لیره بالغ می گردد .

نقل و اقتباس دیگر :

یکی از نتایج بزرگ پرورش خانه کودك این خواهد بود که کودکان می توانند زود تر برنامه های امروزی را فرا گیرند . وقتی آنان نیمه و یا دو سوم دوره مدرسه مقدماتی فعلی را تمام کردند برای انتقال بکار های بالا تر مهیا تر میباشند . . . خلاصه پرورش خانه کودك اگر واقعاً محل پرورش باشد نه اینکه جائی باشد که فقط بچه ها را تا پنج سالگی مراقبت کند، در مجموع سیستم تربیتی ما بقوت و سرعت بسیار مؤثر کارگر خواهد شد و زود سطح فرهنگ و تحصیل را در تمام مدارس بالا خواهد برد و در این کار از دبیرستان ومدارس متوسط شروع خواهد کرد . و ثابت می نماید که می تواند امراض و نکبت هائی را که فعلا درزندگانی با آن ها دست بگریبان هستیم و خدمات پزشك را بزرگتر از خدمات معلم بنظر جلوه میدهد از میان بردارد و مدارس را دارای دیوار هـای قطور سنگین ، دروازه های وحشت زا میدان های سخت و صلب ، اطاق های عظیم درس بدون آفتاب هیولا و بدنما چنانکه هست نشان دهد . و آن فرصتی بمعلمین خواهد بخشید .

پرورش خانه کودك میان تربیت اخلاقی اولیه و تعلیمات متوالـی و متعاقب آن مقام میانه و بین بین را اشغال کرده است و در آن واحد هر دو کار را میکند یعنی هریك را با کمك دیگری بکار می اندازد بطوری که قسمت تعلیم هر قدر طفل بزرگتر شود درجه بدرجه افزون تر می گردد . بـانو منتسوری در مؤسساتی توانست روش ها و متد های خود را کامل سازد کـه جریان کار و اوضاعش شبیه پرورش خانه کودك بود . در بعض خانه های بزرگ اجاره ای در شهر رم از هر کدام یك اطاق بزرگ برای کودکان سه تا هفت سال اختصاص داده شد و این « خانه های کودکان (١) » بعهده بانو منتسوری گذاشته شد . کودکان این جاهم مانند دتفور(٢)

---

(١) به « روش منتسوری » تألیف منتسوری (هاینمان ١٩١٢) صفحه ٤٢ و پس از آن مراجعه شود

(٢) Deptford

بچه‌های بینواترین مردم بودند ونتایج آن چنانکه در دتفور نشان‌داد این‌جاهم نشان داد که مراقبت‌های نخستین می تواند بر موانع و نامساعدی های جسمی و فکری یك خانه بدچیره گردد .

و آنچه قابل یادآوری است اینست که از روزگار سگوین (۱) تا امروز ترقی وپیشرفتی که در روش‌ها ومتدهای تربیتی اطفال کوچك حاصل‌شده‌است نتیجه مطالعه در مورد کودنان و ضعیف عقلان است که از بعضی جهات هنوز در عقل اطفالی کوچك‌اند . و من عقیده‌دارم علتی که مطالعه این انحراف را موجب‌آمد عبارت بود از کودنی های مربوط بامراض دماغی که قابل نکوهش وسرزنش بشمار نمی‌آمد ویا علاج آن بازدن و شکنجه کردن میسر نمیشد؛ وبخاطر هیچکس خطور نکرده‌است که توصیفات تازیانه زدن دکتر آرنلد « تنبلی » آنان‌را مداوا خواهد کرد در نتیجه روی اصول علمی بمعالجه آنان پرداختند نه با خشم وبرآشفتگی ؛ اگر ازفهم عاجز میشدند طوفان خشم هیچ معلمی متوجه آنان نمیشد و فقط بایشان گفته میشد باید ازخودتان خجل‌شوید . اگرمردم خودشان راضی میشدند که درمورد کودکان بجای روش‌موعظی روش‌علمی پیشه‌کنند می‌توانستند آن‌طریقی‌را که امروزه درتربیت بدان پی برده‌اند کشف کنند بدون اینکه مجبور شوند اول بمطالعه ضعیف عقلان بپردازند فکر « مسئولیت اخلاقی » خود « مسئول » بسیاری‌مفاسد وبدیهاست دو بچه راتصور کنید که یکی این بخت و نصیب را دارد که در پرورش خانه کودك باشد وآن دیگری در زندگانی کثیف و محیط ناراحت ناحیه بسیار فقیر شهر باقی بماند . آیا بچه‌دوم اگررشد کند واخلاقش‌بقدر اولی پسندیده ومستحسن نباشد « مسئولیت اخلاقی » دارد ؟ وآیا پدر ومادرش چون نادان اند ومهمل ونمیتوانند بتربیت کودك بپردازند « مسئولیت اخلاقی » دارند ؟ آیاتوانگران برای خود پسندی و کودنی که مدارس عمومی آنانرا در آن ورزیده میسازند و در اثر آن تجملات احمقانه خود را بایجاد اجتماع خوشبخت ترجیح میدهند « مسئولیت اخلاقی » دارند ؟ همگی‌قربانی محیط واوضاع واحوال‌میباشند ؛ همگی‌اینان اخلاقشان در زمان شیرخوارگی‌منحرف

---

(۱) Séguin

شده ورشد نمو فهمشان درمدرسه متوقف کردیده‌است . آنانرا بنظر «مسئول اخلاقی» نگریستن و بمذمت شان ادامه دادن چیزی را اصلاح نمیسازد زیرا بهره مندیشان کمتر از آنست که میتوانستند حاصل کرده باشند .

برای ترقی وپیشرفت تربیت همچون امور دیگر بشری فقط یك راه وجوددارد وآن : علم است در تصرف محبت . محبت بدون علم در مانده وناتوان است ؛ علم بدون مهر ومحبت هم مخرب میباشد .

تمام اقداماتیکه برای اصلاح روشهای تربیت کودکان کوچك بعمل آمده‌است بدست کسانی بوده است که آنان را دوست میداشته اند ؛ و تمام بدست کسانی عمل شده‌است که بهمه آنچه که علم میتوانسته است دراین موضوع بمردم تعلیماتی بدهد معرفت داشته اند . این یکی از منافعی است که ما از تربیت عالی زنان حاصل کرده ایم : در روزهای سابق که چنین تعلیماتی وجود نداشت احتمال جمع بین علم و مهر کودکان خیلی کمتر از امروز بود . قوه سرشتن وبقالب آوردن عقلهای کوچك که علم باختیار مانهاده است ، قوه‌ایست هائل وقابل اینکه بطورمهلك موردسوء استعمال واقع شود ؛ اگر قوه مزبور در دست های نا صالحی قرار گیرد ممکن است نتیجه آن بوجود آمدن دنیائی شود که قساوت و بیرحمی در آن خیلی بیش از دنیای طبیعی تصادفی گردد . به بچه ها تعصب وجنگ‌طلبی و وحشیت را زیر پرده ادعای تعلیمات دینی ووطن‌دوستی‌وشجاعت ، با کمونیزم ، وسلطه کار گری وحمیت انقلابی یادمیدهند تعلیم باید ملهم از محبت باشد و باید این منظور را تعقیب کند که حس مهر و محبت را در طفل بیدار سازد . و گرنه هرقدر سبك های علمی پیشرفت کند و اصلاح گردد قدرت آن برای زیان رساندن بیشتر میشود . مهر و محبت اطفال در جامعه همچون قوه فعال وموثری موجود است ؛ و دلیل آن همان تقلیل یافتن نسبت تلفات اطفال و اصلاح حاصله‌درتربیت است منتهی‌هنوز بسیار ضعیف است‌وگرنه چرا سیاستمداران ما بفدا ساختن زندگی وسعادت عده بیشماری از اطفال در راه نقشه هـای خبیثانه و شریرانه خود درخون ریزی وظلم وشکنجه مبادرت مینمایند اما بهر حال این محبت

موجود رو بافزایش است . صورتهای دیگر محبت هر چند که بطور عجیبی ناقص میباشد اشخاصی که در مراقبت اطفال زیاد روی میکنند شهوات وانفعالاتی را پرورش میدهند که آن بچه را در حیات آینده درمعرض مرگ درجنگ ها که کاملا کار جنون آمیز جماعات است میگذارد . آیا خیلی زیاد است که امیدوار باشیم دائره مهر ومحبت اندك اندك از بچه بمرد که بزودی طفل باَنصورت درمی آید کشیده شود ؟ وآیا دوستداران اطفال خواهند آموخت که در سالهای آینده بازهم همان مهر وشفقت پدری را دنبال کنند ؟ آیا برماست کـه چون قوه بدنی و قدرت فکری راکـه باَنان بخشیده ایم دعوتشان کنیم کـه قوت و قدرت مزبور را برای ایجاد جهان بهتری بکار برنـد ؟ یا وقتی کـه آنان باین کار متوجه شدند ما بایـد آنان را با وحشت برمانیم و باز هم درعبودیت واعمال نظامی غوطه ورشان سازیم ؟ علم برای انتخاب واختیار یکی از دونوع آماد است ، واختیار بین حب است و بغض ولواینکه بغض ونفرت بعبارات دلکشی تغییر لباس داده باشد که مایه تشیید کسانی گردد که دعوت اخلاقی را پیشه کرده اند .

قسمت سوم

تربیت فکری

فصل چهاردهم

اصول کلی

تشکیل خلق وخوی ، که تاحال محل توجه ما بود باید معالجه اساسی آن در سالهای نخستین انجام گردد وا گر درست عمل شود میباید تقریباً در سن شش سالگی اتمام یابد . نمیخواهم بگویم که پس از آن‌سن دیگر خلق‌وخوی تباه وفاسد نمیشودزیرا سنی وجود ندارد که بتوانداز گزند اخلاقی‌ظروف ومحیط محفوظ باشد بلکه میخواهم بگویم که پس از سن شش یك پسر یا دختریکه پرورش اولیه صحیحی پیدا کرده است میباید دارای عادات وتمایلاتی‌شود که اگر ازطرف‌محیطی که در آن‌زندگانی میکند مراقبتی مبذول شود در جهت صحیحی هدایت گردد . یك مدرسه ای که شاگردانش مرکب ازپسران ودخترانی باشدکه درطی‌شش سال اول‌عمر خودپرورش صحیح حاصل کرده اند محیط خوبی تشکیل خواهد داد درصورتیکه قدر مناسبی‌از حسن تصرف در اولیاءِ آن مدرسه وجود داشته باشد . بتخصیص وقت ممتد یا مقدار زیادی‌تفکر درمسائل اخلاقی‌نباید احتیاج باشد وفضائل دیگری هم که برای‌پرورش بدان نیاز است باید همچون نتیجه طبیعی تربیت فکری محض باشد . مقصودم این نیست که آنرا قاعده‌مطلق سازم بلکه‌آنرا مانند یك قاعده ای برای راهنمائی اولیاء مدرسه راجع بموضوعاتی که سزاوار توجه و تاکید مخصوص است پیش کشیدم . من یقین دارم که اگر اولیاءِ مدارس‌بخواهند بچه های بالاتر از شش سال را موردرعایت مخصوص قرار دهند بهتر این خواهد بود که مساعی خود را در ترقی خالص فکری آنان بکار برند و برای رسیدن به ترقیات اخلاقی‌که هنوز هم مطلوب است بدان اتکا نمایند .

برای عقل رسرانجام برای خلق وخوی خوب نیست که بگذاریم تعلیم زیر تاثیر ملاحظات اخلاقی برود نباید چنین فکری بمیان آید که فلان معلومات ضرر دارد وفلان جهل و بی اطلاعی خوب است . معلوماتی که داده میشود باید قوه تفکر را بالا ببرد نه اینکه بمنظور اثبات فلان نتیجه اخلاقی یاسیاسی باشد . هدف تعلیم از نظر دانش آموز باید یکقسمت این باشد که حس کنجکاوی او را راضی کند و یکقسمت هم مهارت مورد احتیاج خودرا باو ببخشد بطوری که بتواند خودش حس کنجکاوی خود را راضی و خشنود سازد . از نظر معلم باید همچنین بعض انواع بار آور و نتیجه بخش کنجکاوی تحریك شود وهرگز نباید حس کنجکاوی ناامید گردد حتی وقتی که جهتی را پیش بگیرد که رویهمرفته خارج از دوره تحصیلات مدرسه واقع شود . منظور من این نیست که باید دوره تحصیلات قطع شود بلکه کنجکاوی باید قابل ستایش گردد و به پسر و دختر گفته شود که چگونه پس از ساعات درس مثلا بوسیله کتاب هادر کتابخانه باید آنرا راضی ساخت .

اما در این نکته من با یك مبحثی روبرو میشوم که باید در وحله اول بدان مواجه شده باشم . آیا حس کنجکاوی پسر مرض است یا انحراف ؟ اگر بهرزگی یا بایذأ وآزار علاقه پیدا کند چطور است ؟ اگر فقط در اعمال دیگران تجسس نماید چطور است ؟ آیااینگونه کنجکاوی را بایدترغیب وتشویق کرد ؟ درجواب این سؤال باید فرقی قائل شد . تأکیداً اینکه ماطوری رفتار نمیکنیم که حس کنجکاوی پسر محدود باین جهات گردد . اما این دلیل نمیشود که ما او را وادار سازیم که چون میخواهد اطلاعاتی از این قبیل بدست آورد خود را بد و فاسد احساس کند یا ما تلاش کنیم که اورا ازمعلومات مربوط بآنان دورنگهداریم . تقریباً همیشه تمام جذابیت تحصیل این گونه اطلاعات وحرص بدان مربوط بامر ممنوعیت آنست . ودرچند مورد هم بسته است بیك حال مرض روحی که مداوای طبی لازم دارد . ولی بهرحال درهیچ موردمنع وغدغن وایجادوحشت درمسائل اخلاقی معالجه صحیح بشمار نمیرودومهمترین وشایع ترین مورد آن یعنی هرزگی را محل توجه قرار میدهیم . من عقیده ندارم که

چنین چیزی بتواند در پسر یا دختر که برای آنان معلومات جنسی مانند انواع معلومات دیگر است وجود داشته باشد. یك پسری که تصویر هـای منافی عفت را مالك میشود واز مهارت خود که چنین کاری کرده است واز دانستن اینکه رفقای کم تهورش عاجز از کشف چنین چیزی بودند بر خود میبالد، اگر در باره امر جنسی رك وراست ولی باحجب وآراستگی باو مطالبی گفته شود دیگر علاقه ای باینگونه تصاویر احساس نخواهد کرد. اگر باوجود این دیده شد که پسری باز چنین علاقه‌ای دارد باید او را بوسیله دکترمتخصص دراین موضوع مورد معالجه قرار داد. معالجه هم باین ترتیب شروع شود که اول اورا تشجیع کنند که بانهایت آزادی‌موحش‌ترین وتکان دهنده ترین افکار خود را بیان کند وشایسته اینست که باسیلی از اطلاع نوع دیگری تدریجاً بیشتر در عالم فن وعلم رشد ونمو کند تااینکه آن موضوعی که‌باعث دردسر اوشده‌است ناپدید گردد. وقتیکه‌طفل مزبور احساس کرد که مطلب دیگری نیست که از آن سردرآورد وآنچه را هم که‌دانسته است قابل فهم نبوده است، مداوا ومعالجه خواهد داشت. نکته مهم آنستکه معرفت بخودی خود بدنیست فقط آنچه بداست عادت باندیشه درموضوع بخصوص وشاخ وبرگ دادن بدان است. راه علاج اشتغال دائمی‌فکر بیك موضوع، ابتدا این‌نیست که مساعی سخت بکار بریم تاشخص که گرفتار موضوع خاص است از آن انصراف خاطر پیدا کند بلکه شفای آن نسبة باکثریت‌ووفور موضوع است. درتمام‌این مدت ممکن است علاقه رابجای اینکه‌بدان جنبه مرض وفساد بدهید آنرا بجاده‌علم سیر دهید ووقتی چنین‌شد مقام مشروع‌خود را درمیان سایر علاقه ها احراز خواهد کرد و از صورت وسوسه خارج خواهد شد. من عقیده پیدا کردم که‌راه صحیح معامله باکنجکاوی محدودوفاسد وناسالم همین‌است ومنحصراً منع و ایجاد وحشت درمسائل اخلاقی آنرا بدتر میسازد.

هرچند که اصلاح خلق وخوی نباید هدف تعلیم باشد اما بعض صفات است که بسیار مطلوب میباشد وبرای کامیابی در طلب علم ضروری است واگر آنها را فضائل فکری بخوانیم جا دارد. وباید از تربیت فکر منتج شود لکن باید از جهةاحتیاجی که بدان در تعلیم است منتج شود نه مانند فضائلی باشد کـه بخاطر خودش در طلبش

باشند. و آنطور که بنظر من میرسد سرحلقه این صفات عبارت است از : کنجکاوی و وفکر باز و اعتقاد باینکه معرفت ممکن است هرچند که دشوار است ، صبر ، سعی و کوشش ، مرکزیت فکر ودقت . و ازمیان صفات مزبور کنجکاوی اساسی میباشد ؛ جائی که زورمند است ومتوجه بسوی اشیاء صحیح میباشد بقیه صفات دنبال او خواهد بود اماشاید کنجکاوی فعالیتش کاملا بآن درجه نباشد که اساس مجموع حیات فکری واقع شود . ناگزیر همچنین همواره یك رغبتی به انجام کار دشوار در آنجا وجود خواهد داشت ؛ معلوماتی را که شاگرد بدست آورده است باید بنظر او اینطور جلوه کند که یك مهارتی را کسب کرده است تماماً مانند مهارت دربازیها و ورزش ها . من تصور میکنم که چاره نیست جز اینکه مهارت کسب شده تاحدی منحصر بآن قسمتی باشد که مورد احتیاج تکالیف ساختگی مدرسه است ؛ اما هرجا که بشود آنرا برای تحقق منظور غیرمدرسی لازم وضروری نشان‌داد شاگرد بشوق میآید که یك کار بسیارمهمی انجام یافته است . جدائی میان‌معرفت وزندگانی اسف آوراست هرچند که درظرف سالهای درس پرهیز از آن کاملا امکان پذیر نیست . و جائیکه اجتناب از آن متعذر است ناچار باید گاهگاه درباره فایده معلومات در زندگانی گفتارهائی آورد (اینجا مقصود ما ازفایده بوسیع ترین‌معانی آن‌میباشد) . باوجود این باید برای‌کنجکاوی‌صرف مقدار زیادی‌را مجازشمرد که بدون آن قسمت اعظم معلومات با ارزش (مثلا از قبیل ریاضیات خالص) هرگز کشف نمی گردید . معلومات زیادی وجود دارد که‌بنظر من ذاتاً با ارزش می آید صرفنظر از اینکه چه محل استعمالی میتواند داشته باشد برای من‌شایسته نیست که بخواهم بچه را تشجیع‌کنم که برای کشف مقصد بعدی‌همه معلومات را بـدقت مورد مطالعه قرار دهد ؛ کنجکاوی خـالی از مقصود نسبةً طبیعی بچه هاست و بسیار صفت ذی قیمتی میباشد . و ما نباید بـه بـرانگیختن میل مهارت بطوری که بتواند عملاً در حیات تجلی کند بپردازیم مگر اینکه کنجکاوی خالی از مقصود سست‌وضعیف گردد هرهدفی مقامی دارد ونباید بهیچ‌یك اجازه داد که مزاحم دیگری گردد .

باز بودن فکر صفتی است که همیشه هر جا که رغبت بمعرفت معتبر و موثق

است وجود دارد وفقط درجائی سست وضعیف می گردد که رغبت های دیگر گرفتار این اعتقاد که ما فعلاً حقیقت را می دانیم باشد . و سرّ آنکه این اعتقاد در میان جوانان بیش از کسانی که سنشان بالا رفته است شیوع دارد همین است . فعالیت های انسان غالباً به رائی که خود در یك موضوع مشکوك ذهنی دارد مقید میباشد . یك مردکشیش نمی تواند بالهیات و امور لاهوت بی علاقه باشد و سربازهم ممکن نیست بامور نظامی وجنگی متوجه نباشد . مردقانون ناچار است که قائل گردد مجرمین باید کیفر ببینند ــ مگر وقتی که آنان بتوانند از عهده مخارج یکی از وکلای برجسته برآیند؛ مدیرمدرسه بآن سبك تربیتی التفات میکند که خود دراثر تمرین وتجارب باآن مناسبت پیدا کرده است . یك مرد سیاسی کمتر باصول و مبادی حزبی که غالباً کار رابدست اومیسپارد ایمان میآورد . وقتیکه شخص راه زندگی خودرا بر گزید نمیتوان‌از او انتظار داشت که پیوسته دراین فکرباشد که‌آیا بر گزیدن راه‌دیگری برای او بهتر نبوده است . بنابراین درسن بالا افق وسعت فکر حدود خود را دارد اگرچه باید حدود مزبوو اقل‌ممکن باشد . اما درجوانی از آنچه که ویلیام جیمز (۱) بنام «اختیارات‌اجباری» مینامدبسیارکمتر ازبعدازجوانی‌است‌وبنابراین مواردوظروفی که انسان را به «اراده برای اعتقاد» وادار سازد کمتر میشود . جوانان باید تشجیع شوند که هر مطلبی را قابل بحث بنظر آورند وقادر باشند که هر رأی وعقیده‌ای را روی اصول حجت وبرهان نقض ونسخ کنند . درضمن این آزادی فکر آزادی عمل کامل نباید وجود داشته باشد . یك پسری نباید آزاد باشد که تحت تاثیر داستانی از حادثه های اسپانیائی روانه دریا گردد . لکن تازمانی که دوره تربیت او ادامه دارد باید بتواند آزاد فکر کند که آیادزد دریائی بودن بهتر است یااستادی وپرفسوری.

قدرت مرکزیت دادن بفکر صفت بسیار باارزشی است ، وکمتر کسانی غیر از راه تربیت آن را بدست میآورند . درست است‌که هرقدر سن جوانان بالا برود طبیعةً بحد وسیعی رشد و نمو می کند ؛ اطفال کوچك بندرت در یك چیزی بیش از چند دقیقه فکرمیکنند اما هرسالی که بگذرد از فرّار بودن توجه آنان کاسته میگرددتا

---

(۱) William James.

اینکه بالغ و بزرگ گردند . معذلك چندان احتمال نمیرود که بدون تربیت فکری طولانی بقدر کافی مرکزیت فکر حاصل کنند . سه صفت است که قدرت مرکزیت کامل فکررا مشخص‌میسازد : و آنها عبارتند از؛ شدت؛ طول‌مدت، ومیل ذاتی. شدت را داستان ارشمیدس روشن میسازد یعنی اینکه میگویند این مرد چنان درحل یك مسئله ریاضی فرو رفته بود که هرگز غلبه رومیان را بر سیراکوز ملتفت نشد و اشخاصی را که آمده بودند او را بکشند ندید . قادر بودن برای مرکزیت دادن به فکر دریك موضوع ، برای یك مدت طولانی جهة انجام اعمال سخت ودشوارضروری است ، حتی جهة فهم هرموضوع پیچیده ومغلق هم ضرورت دارد . واین طبیعةً نتیجه میزان علاقه عمیق ذاتی‌است بموضوع . غالب مردم می‌توانند در معمائی مدت‌مدیدی مرکزیت فکری پیدا کنند اما این بخودی خود خیلی مفید نیست ، برای اینکه ارزشی داشته باشد باید مرکزیت فکر زیر نفوذ و نظارت اراده باشد . غرضم از این جمله اینست که انسان میتواند خود را مجبور بتحصیل معلومات غیرجالبی بکند در صورتیکه محرك کافی برای چنین کاری دارا باشد من عقیده دارم بزرگترین چیزیکه ما از تربیت عالی حاصل میکنیم نظارت برتوجه و تسلط بر آنست از طریق اراده ؛ و فقط از همین یك ناحیه است که می بینیم تعلیم برسم قدیم قابل تحسین و اعجاب میباشد ؛ من شك دارم که متدهای جدید اینطور باکامیابی بتواند انسان را تعلیم‌دهد که چیزهای ملال آور را ازروی اختیار واراده تحمل نماید . ولی‌اگرچه این عیب درروشهای تازه تربیتی عملاً وجود دارد امابهیچوجه علاج ناپذیر نیست . من بازباین مطلب بعداً برمیگردم .

صبر و کوشش باید از یك تربیت خوب نتیجه شود . سابقاً چنین تصور کردند که تنها راه بدست آوردن آنها در غالب احوال در اثر اجبار عادات خوب است که برشخص تحمیل میشود ؛ و شکی نیست که در این روش موفقیتی هست چنانکه در رام کردن اسب ها برای سواری دادن و گاری کشیدن دیده شده است . اما من گمان میکنم تحریك هوسها و آرزوها برای غلبه بر دشواریها لازم است ، و این کار را میتوان باین ترتیب انجام داد که دشواریها طبقه بندی شود بطوری که دست

یافتن بمسرت و موفقیت اول دفعه بر انسان آسان گردد . از این راه باتجربه دانسته میشود که چگونه میوهٔ استقامت و یا فشاری بدست میآید وبتدریج ممکن استمیزان یافشاری مقتضی افزایش یابد . این ملاحظات درست با اعتقاد باینکه دست یافتن بمعرفت دشوار است لکن محال نیست تطبیق میکند و بهترین راه برای ایجاد این اعتقاد وادار ساختن شاگرد است بحل یك سلسله مسائلی که بدقت طبقه بندی شده باشد .

امادقت ،مانند نظارت ارادی برتوجه ، موضوعی است که مصلحین تربیت شاید میل داشته اند آنرا ناچیز وبی‌اهمیت بدانند. دکتر بالارد(۱) با تاکید اعلام می‌کند که مدارس ابتدائی‌ما ازاین حیث بآن خوبی که سابقاً بود امروز نیست هرچند که ازبسیاری جهات اصلاحات عمده ای حاصل کرده است . اومی گوید : « در امتحانات سالیانه بیست سال اخیر قرن نوزدهم صورت امتحانات بسیاری بشاگردان داده شد و و از نتایج آن برای دریافت اعانه فهرستی تنظیم گردید ؛ وقتی که همان صورت متحانات باطفالی درهمان سن دراین زمان داده شد و امتحان بعمل آمد نتایج بطور روشن همواره بدتر بود . علت هرچه هست باشد بهرحال درحقیقت مزبور هیچگونه شکی نیست . وقتی ما بطور کلی نظر نمائیم مـی‌بینیم که کار در مدارس ما (حد اقل مدارس ابتدائی) نسبت بربع قرن گذشته کمتر مقرون بدقت است . » تمام بحث و مناقشه دکتر بالارد در این موضوع بقدری روشن است که من چندان چیزی ندارم بدان اضافه کنم . از این جهت پایان سخنان او را در اینجا نقل میکنم : « پس از تمام استنتاجی که بعمل آمد [دقت] هنوز کمال مطلوبی است ملهم و عالی . اصول اخلاقی فکر در سلوك بشمار میرود : ومقرر میدارد که فکر در تعقیب کمال مطلوب خاص‌خود چه مساعی بکاربرد ؛ زیرا وسعت دامنه دقت‌ما درپندار وگفتار وکردارمان یك مقیاس تقریبی از دلبستگی ما بحقیقت وراستی میباشد » .

اشکالی که طرفداران روش‌های نو احساس میکنند اینست که دقت آنطورکه تابحال آموخته شده است ملالت بار میباشد واگر بتوانیم تربیت را جالب و جاذب

---

(۱) Dr. Ballard.

سازیم سود هنگفتی بکف آورده‌ایم. اینجا ما باید بین دوامر فرق بگذاریم: ملالتی که تنها از طرف معلم تحمیل شود تماماً بد میباشد؛ و ملالتی که خود شاگرد باختیار خویش تحمل میکند تا آرزو وهوسی را راضی سازد اگر ازحدود خود تجاوز نکند قیمت دارد. تیز کردن آتش امیال شاگردان که ارضا واسکات آن آسان نباشد باید قسمتی از تربیت بـاشد ـ از قبیل دانستن حساب تفاضل و تکامل، یاخواندن همر یا خوب ویولن زدن، هریك از اینها متضمن نوع دقت خاص خود میباشد پسران و دختران توانا و لایق در زحمات بی پایان فرو میروند و باختیار تسلیم نظام و انضباط سخت میگردند تامعرفت یامهارتی راکه بدان اشتیاق دارند حاصل نمایند اما آنان که توانائی و قدرتشان کمتر است ممکن است غالباً آتش نظائر آن هوسها و آرزو ها را اگر بطور روح‌دار تعلیم یافته باشند در وجودشان روشن ساخت. قوه راننده‌ونیروی گرداننده در تعلیم باید رغبت شاگرد بآموختن باشد نه سلطه ونفوذ معلم، امااز آن چنین نتیجه نمی شود که تعلیم در تمام مراحل باید ملایم وآسان و فرح آور باشد. واین بطور خاص بامسئله دقت صدق میکند. تحصیل معرفت دقیق موجب خستگی وملال میباشد؛ لکن برای هرنوع از انواع عالی آن ضروری واساسی است واین حقیقت را میتوان برای هرطفلی باروشهای مناسب واضح ساخت هرقدر که‌روش های تازه در این جهت قاصر آید بهمان اندازه خطا وغلط میباشند. در این مورد چنانکه در موارد بسیار دیگر، عکس العمل بر ضد سبکهای کهنه و بسد تأدیب، بافراط در سستی کشیده شدکه ناچار باید نوع تأدیب تازه‌ای جای‌آنرا بگیرد، که محرك درونی و روحی بیش از سلطه خارجی سبك قدیمی در آن وجود داشته باشد. ودقت، تعبیر فکری از این نوع تازه تأدیب باشد.

دقت انواع مختلف دارد، و هر یك دارای اهمیت خاص خود میباشد. و مـا از مهمترین آن گفتگو میکنیم از اینقرار: دقت عضلانی، دقت ذوقی، دقت در شئون واقعی ودقت منطقی. هرپسر یادختری میتواند اهمیت دقت عضلانی‌را ازجهات‌عدیده قدر گذارد؛ این دقت برای نظارت و تسلط بر تن که طفل تندرست اوقات فراغت خود را در بدست آوردن آن صرف میکند لازم است وپس از آن هم برای بازیهای

ورزشی که حیثیت انسان بسته بآنست لازم میباشد لکن این دقت عضلانی را صورتهای دیگری است که با تعلیم مدرسی بستگی زیادی دارد از قبیل فصاحت در نطق ، خط خوش ، و نواختن صحیح یك آلت موسیقی . وحکم طفل برمهم بودن یا مهم نبودن این چیز ها بسته است بمحیط او . تعریف دقت ذوقی دشوار است ؛ وآن با مناسبت یك محرك محسوس برای ایجاد عاطفه بستگی دارد . یکی از راههائی که بطفل نوع مهمی از آن را یاد بدهد اینست که بچه ها بحفظ کردن شعر وادار شوند ـ از قبیل حفظ اشعارشکسپیر بمنظور بازی کردن درنمایش آن ـ. ووقتی که اشتباه میکنند ، بآنان بفهمانند چرا قطعهاصلی بهتر و برتراست . من عقیده دارم جائیکه ذوق سرشار و حس زیبا شناسی قوی است میبینم که اطفال انجام کار های یکنواخت عادی شایع را از قبیل رقص و آواز که از آن لذت میبرند آموخته اند اما الزامی درمیان است که آنرابصورت درستمطابق وضع رایجانجام دهند . واین آنان را وادارمیسازد که حتینسبت باختلافات جزئی حساس باشند واین اساس دقت بشمارمیرود بنظرمن نمایش دادن ، وآواز ورقص بهترین راه تعلیم دقت ذوقی است . نقاشی صلاحیتش از آنها کمتر است ، زیرا حکمیت درمورد آن بسته است باینکه تاچه اندازه بانمونهو مدل مطابقتداردنهروی زمینه ذوقوجمال . درستاست که قیامبکارهایعادی ثابت شایع همچنین مستلزم تقلید از سرمشق ونمونهمیباشد لکناین نمونه ایست که انگیزههای فنی آنرابوجودآورده است واز آنرونویس واستنساخمیشود ازاین جهت که سرمشق ونمونه خوبی است نه از آن جهت که استنساخ وتقلید کردن کار خوبی است .

دقت درحقیقت امربخودی خود بحد تحمل ناپذیری ملالت بار میباشد . حفظ تاریخهای پادشاهان انگلستان یانام کشورها وپایتختهای آنهامعمولاً یکیازوحشت های اطفال بشمار میرفته است . بهتر اینست که دقت را در اثر علاقه و تکرار بدست آوریم . من شخصاً هرگز نمیتوانم فهرست دماغه هارا درجغرافیا بخاطر آورم لکن درهشت سالگی تقریباً تمام ایستگاههای راه آهن زیر زمینی را میدانستم . اگر به اطفال فیلمی نشاندهیم که سیریك کشتی رادر اطراف ساحل دریا بنظر برساند خیلی زود دماغه را خواهند شناخت و آنها را بخاطر خواهند سپرد . من عقیده ندارم که

دانستن این دماغه ها ارزشی داشته باشد ولکن اگر قابل دانستن باشد راه یاد دادن آن باین ترتیب است .کلیةً جغرافیا را باید بوسیله سینما تعلیم داد همچنین تاریخ‌را هم باید در مراحل نخستین با سینما درس داد البته مخارج اولیه این کار زیاد خواهد شد لکن فوق طاقت حکومت ها نیست‌وصرفه جوئی زیادی هم بسبب آسانی تعلیم‌در پی خواهد داشت .

دقت منطقی عادةً بعد تر ودیر تر بدست میآید و نباید آنرا بر اطفال کوچك فرض و واجب ساخت . حفظ کردن جدول ضرب ، البته در حقیقت امر دقت است ؛ لکن دقت منطقی نمیشود مگر درمرحله خیلی بعد تر. وسیله طبیعی جهة تعلیم آن ریاضیات میباشد ، لکن اگر بنظر طفل همچون مجموعه قواعدی جلوه کند که بدون حکمت و بدون علت فرض و واجب شده است توفیق و پیشرفت پیدا نخواهد کرد . قواعد را باید آموخت ، لکن عللی که مبنای آن است باید در یکی ازمراحل‌روشن گردد ، اگر این کار نشود ، ارزش وفایده ریاضیات ازجهت تعلیماتی‌کم خواهد شد .

اکنون بمسئله ای میرسیم کـه قبلا وقتی که از دقت سخن میگفتیم برای مـا پیش آمد و آن اینست که : تا چه حدی ممکن است یامطلوب است که تعلیم را کلیة شوق افزا و دلپسند سازیم نظر قدیم آن بود که قسمت زیادی ازتعلیم باید ملال‌آور باشد . و تنها وسیله وادار ساختن پسر متوسط بپافشاری و استقامت ، بکار بردن نفوذ سخت وسلطه قاطع است (اما دختر متوسط لازم بود که در جهالت خود باقی بماند .) لکن رأی امروز اینست که میتوان کاری کرد که عمل تعلیم درتمام مراحل خودفرح آور باشد . من برأی امروز ببشتر علاقه دارم تا نظر قدیم معذلك گمان میکنم که‌در آن محدودیتی وجود دارد خصوصاً درتعلیمات عالی . ومن‌ازآن قسمتی شروع میکنم که تصورمیکنم قسمت درست آن باشد .

همه نویسندگان امروزی روان‌شناسی کودك . اهمیت این نکته را که نبایددر مورد خوردن و خوابیدن ببچه کوچك اصرار و ابرام کرد تاکید میکنند : زیرا این گونه کارها بایدبخودی خود وبطورطبیعی ازطرف بچه انجام شود نه درنتیجه‌التماس ومداهنه وفشار . تجربه های شخصی من‌هم تماماً موید این تعلیمات است وما درابتدا

باین تعلیمات تازه آشنا نبودیم و روش‌های قدیمی را تجربه میکردیم و نتیجه ای از آن عاید نمیشد در صورتی که در بکار بردن روشهای تازه توفیق کامل حاصل شد. باوجود این نباید چنین فرض شود که پدر امروزی درمورد خوردن وخوابیدن طفل دستهایش بسته است و کاری نمیکند برعکس تا آنجا که میتواند مساعی لازم‌را برای پیشرفت دادن تکوین عادت‌های‌خوب مبذول نموده است. غذا درمواقع منظم حاضر میشود، وبچه باید بدون بازی برسر آن بنشیند خواه آنرا بخورد یانخورد. همچنین موقع خواب هم منظم است وبچه باید درآن اوقات معین درخوابگاه قرار گیرد و باو اجازه داده شود اسباب بازی‌شبه حیوان همراه داشته باشد وآنرا دربغل بگیرد ونباید باو اجازه داد اسباب بازی‌که حرکت میکنند یاصدا میکنند یا بهر حال موجب حرکت وهیجان طفل میگردد با اوباشد. اگر شبه حیوان‌مطلوب ومانوس بچه ومانع خواب رفتن اوست بهتر این است که اینطوو بازی‌شود وباو وانمود گردد که حیوان خسته است وبچه بایدآنرا بگذارد که بخوابد. پس ازآن‌بچه‌را تنها بگذارید وخیلی زود بطور عادی‌بخواب خواهد رفت. هرگز نگذارید که بچه خیال کند شما بخوردن یا خوابیدن اواشتیاق دارید. واین وضع اورا وادار میسازد که تصور کند شما خواستار احسان ومرحمتی از او میباشید؛ وهمین موجب میشود که او احساس قوه کند، واین احساس اورا هرچه بیشترطالب التماس ومداهنه یاتنبیه میسازد. اوناچار باید بخورد و بخوابدزیرا آنرا میخواهد نه‌اینکه با این‌عمل‌موجبات شعف خاطرشمارا فراهم سازد.

واضح است. این روحیه (پسیکولوژی) تاحدزیادی بادستور دادن قابل‌انطباق میباشد اگر شما در باره تعلیم طفل اصرار بورزید اینطور استنتاج میکند که شما برای‌خوشی‌ومسرت خود ازاومیخواهید کاری‌را که مطلوبش نمیباشد انجام دهد ولذا یك مقاومت روحی دارا خواهد شد. واگر اینحال در ابتدای امر پیدا شود بطور مدام‌استمرارخواهد یافت: ووقتی که سن بچه‌بالا برود رغبت‌او درطی کردن‌امتحانات واضح وآشکار میشود و کار باین منظور خواهد بود نه بنا بر رغبت بمعلومات و میل بمعرفت. اگر برعکس شما بتوانیدنخست رغبت‌بچه رابطرف دانستن تحریك‌نمائید وپس ازآن‌بمنزله احسان ونیکی‌معرفت ومعلوماتی را که‌میخواهد بدو ارزانی‌دارید

وضع تماماً تغییر خواهد کرد ، یعنی احتیاج بتأدیب خارجی کم میشود و توجه طفل را بدون زحمت جلب میکنیم . برای حصول موفقیت دراین روش بعض شرایط لازم است که بانو منتسوری درایجاد آن میان کودکان توفیق یافت . تکالیف باید جاذب باشد و چندان هم سخت و دشوار نباشد باید اول بعنوان سرمشق نمونه کار های بچه های دیگری کــه کمی سنشان بالا رفته است مد نظر قرار دهند و از آنها تقلید کنند و نباید درهمان وقت سرگرمی واشتغال جالب و جاذب دیگری در برابر طفل باشد هر کودکی میتواند ازچیزهای متعددی که در برابرش قراردارد آنچه را که ترجیح میدهد اختیار کند وخود را بدان مشغول سازد . تقریباً همه بچه‌ها کاملا باین کیفیت خوش اند وخواندن ونوشتن را بدون فشار پیش ازاینکه بسن پنج برسند میآموزند .

اما اینکه اینگونه روش ها تــا چه اندازه بطور مفید ممکن است با بچه های بزرگتر تطبیق شود مسئله ایست قابل تأمل . هرقدر بچه بزرگتر بشود وسنش بالاتر برود بیشتر بندای محرکات دورتر جواب میدهد ، و دیگر ضرور نخواهد بود کـه جزئیات هم بخودی خود جاذب و شوق انگیز باشد لکن من گمان میکنم که قاعده عمومی دال براینکه در تربیت باید محرك از طرف خود دانش‌آموز ومحصل باشد ممکن است بر طبق هرسنی سیر کند و ادامه یابد محیط باید طوری باشد کـه این محرك را برانگیزد و برای بچه دو راه بیشتر نباشد یــا راه ملالت و انفراد و جدائی و یا راه آموختن و یاد گرفتن اما اگر بچه‌ای در هرمناسبتی راه اول را ترجیح داد وآن را پیش گرفت باید اورا در اختیار کردن آن مجاز ساخت . جا دارد که اصل عمل فردی توسعه یابد هرچندکه بنظر میرسد یك مبلغی کار دسته جمعی در کلاس پس ازسالهای اولی لازم و ضرور است . اما اگر لازم آمد مقامات خارج پسر یا دختر را بآموختن و یاد گرفتن وادار سازند (در صورتیکه علت طبی وجود نداشته باشد) باید احتمال داد که یامعلم دچارخطاست و یااینکه تربیت اخلاقی سابق طفل بدبوده است . اگر بچه آنطور که باید تاسن پنج یا شش خوب تربیت یافته باشد ، هر معلم خوبی قادر خواهد بود در تمام مراحل بعدی هم توجه او را جلب کند واو را باعلاقه سازد .

اگر این حال ممکن شود مزایا بسیار میشود و معلم چون دوست محصل و

دانش‌آموز جلوه میکند نه دشمن او ، وطفل سریع تر از پیش چیز می‌آموزد زیرا روح تعاون و همکاری پیدا میکند . و رنج وخستگی او درتحصیل و تعلم کم‌ترمیشود زیرا دیگر کوشش مستمری نمی‌کند که یك خاطره ملالت بار و کسالت‌آوری را بذهن بازآورد . و حس ابتکار شخص او بجای اینکه ضعیف شود تقویت می‌یابد . و بنا براین مزایا جا دارد که فرض شود بتوان بچه را وادار کرد که بقوه رغبت ها و تمایلات شخص خود تعلم نماید بدون اینکه احتیاجی باشد که ازطرف معلم فشاری واردآید اگر دربعضی موارد با نسبت ناچیزی معلوم شود که متدها نتیجه نداده است می‌توان در آن موارد از آن‌متدها صرفنظر کرد و با متدهای دیگری تعلیم نمود . لکن من عقیده دارم اگر متدهائی فراهم شود که با هوش طفل مناسب باشد حالات عدم موفقیت بسیار بسیار کم میشود .

بنا بعللی که موقع بحث در دقت ذکر شد من عقیده ندارم که بشود یك تعلیم واقعی کامل را از اول تاآخر شوق‌انگیز و دلربا ساخت چه که هرقدرهم رغبت شخص در احاطه بموضوعی زیاد شود باز بعضی قسمت های‌آن خسته کننده وخشك خواهد بود . لکن من معتقدم که با راهنمائی مناسب می‌توان کاری کرد که پسر یا دختر اهمیت آموختن‌آن قسمت های خسته کننده و خشك را احساس کنند و آنرا بدون کمترین فشار فرا گیرند . باید محرك ستایش یا سرزنش را بنا بر نتیجه اعمال خوب یا بد بکار برد . همانطور که در بازیها و ورزش ها واضح میشود باید این جا هم معلوم شود که آیا بچه مهارت کافی دارد یا نه و اهمیت قسمت های خشك و خسته کننده مطلب باید بوسیله معلم واضح و روشن گردد . اگر تمام این متدها و روش‌ها منجر بشکست شد ناچار باید بچه را در طبقه کودنان آورد و او را تنها و مجزا از اطفالی که هوششان طبیعی است مورد تعلیم قرار داد و ضمناً لازم است مراقبت شود که این تدبیر در نظر او بمنزله تنبیه تلقی نشود .

جز درموارد بسیار نادر حتی درسالهای اول (یعنی مثلاً پس از چهار سالگی) معلم نباید پدر یا مادر طفل باشد . تعلیم کاری است که محتاج مهارت نوع مخصوص است که میتوان آنرا کسب کرد اما بیشتر پدران و مادران فرصت کسب آنرا ندارند .

و هر قدر سن طفل کمتر باشد مهارت لازم برای تعلیم زیاد تر باید باشد و گذشته از این والدین پیش از اینکه تربیت رسمی شروع شود با بچه در تماس دائم بودند بطوری که بچه یك رشته عادت ها و یك سلسله انتظارات و توقعات از پدر و مادر دارد که مناسب مقام معلم نیست و علاوه بر این پدر محتملاً در پیشرفت کودك خود بسیار شائق و حریص است . و وقتی که از او زیرکی و هوشمندی ببیند بیش از اندازه خوشحال میشود و چون از او کند ذهنی و کودنی ببیند سخت بر آشفته و خشمناك می گردد . همان عللی که پزشکان را وادار ساخته است بمعالجه خانواده خود نپردازند والدین را نیز از تعلیم و تدریس اطفال خود منع کرده است . لکن البته مقصود من این نیست که پدران را ازدادن تعلیمات واطلاعاتی باطفال خود که طبیعةً پیش می آید باز دارم بلکه مقصودم فقط اینست که آنان قاعدةً برای تدریس دروس رسمی مدرسه باطفال خود بهترین اشخاص نیستند ولو اینکه بخوبی صلاحیت تعلیم اطفال مردم دیگر را داشته باشند .

در سراسر دوره تربیت نخستین روز تا آخرین ساعت آن باید حسی از تهور و جسارت در امور عقلی Intellectual Adventure در میان باشد . جهان پر از معمی و چیزهای حیرت آور است که میتوان با کوشش کافی آنها را دریافت . حس انسان بفهمیدن و دریافتن آنچه که معمی بوده است او را نشاط و لذت بخشیده است و هر معلم خوبی باید بتواند کليةً آنرا بطفل ببخشد . بانو منتسوری نشاط و خوشی بچه هایش را در موقعی که خود را قادر بنوشتن دیدند وصف میکند ؛ بخاطرم میآید که وقتی که نخستین بار استنتاج نیوتن را در قانون دوم کپلر از قانون جاذبه خواندم حسی نزدیك بمستی بمن دست داد . سرور و شعفی که اینقدر مفید باشد کم است . عمل شخصی و ابتکاری ببچه فرصت کشف میدهد و همچنین در موقعی که همه مطالب در کلاس تعلیم میشود او را در مناسبات بیشتر و با قوه شدیدتر حس تهور وجسارت در امور عقلی می بخشد . هرجا که ممکن است بگذارید دانش آموز و محصل بیشتر جنبه فاعلی داشته باشد نه جنبه تسلیم . و این یکی از رازهائی است که تربیت را مصدر لذت و خوشی میسازد نه مصدر عذاب و آزار .

فصل پانزدهم

برنامه مدرسه

پیش از چهارده سالگی

چه چیز را باید آموخت ؟ و چگونه باید آنرا آموخت ؟ دو سؤالی است که کاملاً بایکدیگر رابطه درونی و باطنی دارند ، زیرا هرقدر روشهای تعلیم بهتر شود ممکن است بیشتر چیز آموخت . مخصوصاً وقتی که دانش آموزان بآموختن مایل و راغب باشند و آنرا ملال‌آور واسباب زحمت ندانند من ضمن مطالبی‌که گذشت چیزی درباره متد ها و روشها گفتم و در فصل بعد در اینمورد بیشتر گفتگو خواهم کرد . عجالةً فرض میکنم روشهائی که بکار برده شده است بهترین روش‌ها باشد و فقط من اینرا در نظر میگیرم که به بینیم چه چیز را باید آموخت .

وقتی ما فکر میکنیم که شخص بـالغ چه چیز را باید بداند ، زود اینطور می‌فهمیم که چیزهائی هست که شایسته است هر کس آنرا بداند وچیزهای دیگری هست که دانستن آن برای بعض اشخاص ضروری است هرچند که بعض دیگر بدان احتیاج نداشته باشند . مثلاً بعضی باید طب بیاموزند ، لکن برای مردم کافی‌است که مقدماتی ازمعلومات بهداشتی وفیزیولوژی فرا گیرند بعضی مردم باید بریاضیات‌عالی معرفت یابند ، لکن برای اشخاصی‌که بریاضیات ذوق ندارند دانستن مقدمات‌ساده‌ای از علم مزبور برای آنان کافی است . بعضی افراد باید بدانند چگونه شیپور را بدمند ولی بحمدالله واز لطف خدا ضرورت پیدا نکرده است که هربچه مدرسه دراین‌آلت تمرین کند . اساساً چیزهائی که در مدرسه پیش از سن چهارده تعلیم میشود باید از میان آن‌چیزهائی باشدکه دانستن‌آن برهرفردی حتم وفرض‌است . وگذشته ازموارد استثنائی‌مسئله تخصص مربوط بمراحل بعدی‌است‌ولی‌بهرحال بایدآنهم یکی‌ازهدفهای تعلیماتی قبل ازچهارده سالگی باشد که استعدادهای مخصوص را در پسران‌ودختران کشف کند بطوریکه هرجا وجود آنها کشف گردد بانهایت دقت بتوسعه و نمو آن

در سالهای بعد توجه بشود . بـاین جهت شایسته است که هر فردی مقدمات و مبادی ساده ای از موادی را که احتیاجی نیست اگر کسی آنها را خوب نمیداند بدنبالشان برود فرا گیرد .

وقتی که اینطور مقرر میداریم، پس هرچه راهم که باید هرشخص بالغ وبزرگی بیاموزد لازم است ترتیب تعلیم مواد و تنظیم آنرا نیز بدانیم طبیعةً اشکالات نسبی راهنمای ما میشود و تعلیمات را ازساده ترین و آسان ترین آن مواد شروع میکنیم . این دواصل تاحد وسیعی برنامه تدریس را درسالهای اول مدرسه معین میسازد . من فرض میکنم که طفل تا بسن پنج برسد خواندن و نوشتن را آموخته بـاشد این کار میباید ازعهده مدرسه منتسوری ساخته شود ، یاترقی واصلاحی باشد که از این ببعد حاصل آن گردد . همچنین دراین مدرسه بچه نوعی از دقت در ادراك باحواس ، مبادی رسم و آواز و رقص و قدرت برمرکزیت ذهن در عمل تربیتی را موقعی که میان عده ای از رفقـایش قرار دارد فرا میگیرد . البته طفل در پنج سالـگی از این جهات بکمال نمیرسد ودر چند سال آینده بتعلیمات بیشتری در هریك از مواد مزبور احتیاج دارد من تصور نمیکنم که قیام بهر چیزی که متضمن کوشش فکری سختی باشد پیش از سن هفت واجب گردد ، لکن ممکن است در اثر مهارت کافی دشواریها وسختی ها را تا حد زیادی کم کرد . حساب مترسك و لولوی بچگی است ــ بخاطرم میآیـد زمانی چون جدول ضرب را نمی توانستم بیاموزم سخت گریه میکردم ــ لکن اگر بتدریج واز روی توجه ومراقبت بوسیله دستگاه منتسوری دست بکار آن کردیم دیگر محلی برای احساس عجز ویأسی کـه اسرار غامض آن در ما بوجود می آورد نخواهد بود . باوجود این باید درپایان کار یك کوشش خسته کننده برای تسلط یافتن بربعض قواعد بعمل آید تا درانجام عملیات آن سهولت کافی بدست آوریم . ماده مزبور یعنی حساب سخت ترین ماده درس اوایل مدرسه است که در برنامه ای که میخواهند جاذب و جالب گردد شایسته است آنرا بگنجانند ، با وجود این مقداری مهارت و زبردستی در حساب بجهات عملی لازم است . همچنین حساب مقدمـه طبیعی است برای عـادت یافتن بدقت : زیرا پاسخ مسئله آن یاصحیح است یاغلط ودیگر هرگز «دلچسب»

بودن یا در آن «نظری» داشتن معنی ندارد وهمین امر حساب را کاملاً صرف نظر از فایده عملی آن مانند عنصری از عناصر اولی تربیت مهم میسازد ؛ لکن اشکالات آن باید بدقت درجه بدرجه شود و آنرا بطوری که تسلط برآن آسان گردد تقسیم شود و نباید یکمرتبه وقت زیاد بآنها تخصیص داد .

دراوقاتی که من بچه بودم جغرافیا وتاریخ ازحیث تعلیم بدترین مواد بودند . من از درس جغرافیا وحشت داشتم و اگر درس تاریخ را تحمل می کردم برای این بود که همواره نسبت بآن احساس میل کردم . هردو ماده ممکن بود برای تمام بچه های کوچك دلچسب واقع شود . پسر کوچك من هرچند که درسی نمی گرفت ولی خیلی بیش از پرستارش بالفعل جغرافیا میدانست و او این معلومات را از طریق علاقه اش بقطار راه آهن و کشتی‌های بخاری کسب کرده بود واین علاقه ای بود که هر بچه‌ای درآن مشارکت داشت . او میخواست از سفرهائی که کشتی های خیالی او می کرد اطلاع پیدا کند ، و با کمال توجه بسخنان من وقتی که از مراحل مسافرت بچین صحبت می کردم گوش میداد . بعداً گر مایل میشد تصاویر ومناظر متنوع کشورهای سرراه را باو نشان می‌دادم . گاهی اصرار می کرد که اطلس بزرگ جغرافیا را بیاورد ومراحل مسافرت را درنقشه ملاحظه کند . سفرمیان لندن و کرنوال باقطار راه آهن که سالی‌دوبار انجام میشد اورا بسیار بشوق می‌آورد وتمام ایستگاههائی را که قطار توقف می کرد یا درآنجا بعض کاری های آنرا باز می کردند می شناخت . او شیفته قطب شمال و قطب جنوب بود و تعجب می کرد که چرا قطب خاور و قطب باختر وجود ندارد . جهت فرانسه و اسپانیا و امریکا را روی دریا میدانست ، و از آنچه که در آن کشور ها ممکن است بتوان دید اطلاعات خوبی داشت . هیچکدام از اینها از راه تعلیم وتلقین نیامده بود بلکه کلیةً از راه جواب بیك کنجکاوی مشتاقانه حاصل شده بود . تقریباً هرطفلی را همین که بافکر سیاحت مقرون و مالوف سازیم بجغرافیا شائق و راغب می گردد . بنابراین بهتراست که تعلیم جغرافیا از یکطرف بوسیله تصاویر وقصه‌های مسافرین بعمل آید واز طرف دیگر مخصوصاً باسینما باشد که‌بدان وسیله آنچه را که جهان گردان درسفر خود دیده اند نشان دهند . معرفت حقایق

جغرافیا مفیداست لکن ازجهت فکری دارای ارزش ذاتی نیست ؛ باوجود این وقتی جغرافیا را بوسیله تصاویر روح دارسازیم قابل اینخواهد بود که خیال‌را غذابخشد خوب است بدانیم کـه کشور های گرمسیر و سردسیر ، و جلگه ای ، و کوهستانی و مردمی سیاه پوست ، زرد ، اسمر وسرخ غیر از سفید وجود دارد این نوع معلومات از طغیان محیط مانوس برضد خیال خواهدکاست وممکن میسازد که درزندگانی آینده احساس شود که واقعاً ممالك دور دستی هم هست که تحقیق آن جز بوسیله مسافرت بسیار دشوار میباشد بنا باین علت هامن برای تعلیم جغرافیا ببچه های کوچك مقام بزرگی قائل هستم و متعجب میشوم اگر از این ماده لذت نبرند پس از آن باید کتابهائی‌مزین بتصاویر و نقشه که دارای اطلاعات مقدماتی درباره قسمت های‌مختلف جهان‌باشد بآنان دادواز ایشان بخواهیم که مقالات کوتاهی از خصوصیات کشورهای مختلف بنویسند .

آنچه که درباره جغرافیـا صدق میکند بیشترش حتی درباره تاریخ هم صدق میکند ولو اینکه در سن کمی بیشتر زیرا احساس دقت در آغاز امر ابتدائی است من عقیده دارم ممکن است تاریخ را در پنج سالگی شروع کرد واز آن فایده گرفت در صورتیکه نخست باحکایات دلچسبی ازمردان بزرگ وتصاویر بسیار مربوط بآنان توضیح گردد . من خودم در آن سن یك کتاب تـاریخ مصوری از انگلستان داشتم . عبور ملکه ماتیلدا در انبکدن از رود تیمز روی یخ چنان در من تأثیر عمیق بخشید که من موقعی کـه در سن ۱۸ از این رود بهمان کیفیت عبور کردم احساس ارزشی در خود نمودم وکاملاً تصور کردم که استیفن پادشاه در دنبال من است . من یقین‌دارم بچه پنج ساله ای نیست که زندگانی اسکندر جلب توجه او را نکند و مشتاق آن نگردد . شاید کلمب بیشتر بجغرافیا تعلق دارد تا تاریخ ؛ من میتوانم گواهی دهم که او جلب توجه بچه های دو ساله را بکند یا حداقل جلب توجه بچه هائی را که‌بدریا آشنا هستند بنماید . آنوقت که بچه شش ساله میشود باید برای دریافت خلاصه ای ازتاریخ عمومی عالم کم و بیش بشیوه آقای ولز پس از ساده کردن آن وتهیه‌تصاویر

یا درصورت امکان تهیه فیلم مایه گرفته باشد . اگردرلندن زندگانی میکند میتواند وحوش عجیب و غریب را در موزه تاریخ طبیعی ببیند ؛ لکن من نظرم اینست که او را پیش از ده سالگی ویا حوالی آن نباید بموزه بریتانیا[1] برد . در تعلیم تاریخ لازم است احتیاط ومراقبت بکار رود ، ونباید قسمتهائی که برای ما جالب استببچه تحمیل گردد مگر اینکه برای دریافت آنها رسیده وقابل شده باشد . دو قسمتی که ابتدا جلب توجهآنان را میکنند عبارتند اول از جلوه های عمومی و مراحل مختلف طبقات الارضی تاانسان ، و از انسان وحشی تا انسان متمدن وغیره ، قسمت دوم وصف قصه نمایشی است که باحوادث چاشنی پیدا کرده است ودارای قهرمان عاطفه انگیز میباشد . لکن من گمان میکنم ما بـاید همواره مانند یکرشته طولانی برای هدایت و راهنمائی این را مد نظر داشته باشیم ، که فکر تقدم تدریجی متنوع همیشه در اثر وحشیتی که ما بارث برده ایم مقید و معوق میماند ، باوجود این فکر مزبور مـا را بتدریج از راه علم بتسلط برنفس وبر محیط خود هـدایت میکند . فکر نماینده کافه جنس بشراستکه برضد اغتشاش ودرهم برهمیازخارج وبرضد تاریکیازداخل مبارزه میکند ، درحالتیکه نور چراغ کوچك وضعیف عقل وتفکر اندك اندك افزایش می یابد تا اینکه فروغ تابانی میگردد وتیرگی وتاریکی شب ظلمانی را محو ونابود میسازد. انقسامات بین نژادها ، ملتها ، وعقاید را باید حق صرف دانستکه دراثناء مبارزه با اغتشاش وهرج ومرج وتاریکی قدیمکه نمونه فعالیت حقیقی انسانی ما میباشد اسباب تفرقه حواس میشود وخاطر مارا بخود مشغول میکنند .

ما باید نخست چیزی که این فکر را واضح و روشن میسازد ببچه بدهیم اما اعطا خود فکر باید بعد ازآن باشد . باید انسان وحشی که از ترس در سرما خمیده شده است ومیوه های زمین را خام خام میجود باو نشان داد باید کشف آتش واثرآنرا باومعلومکرد ؛ باید نشان دهیمکه زراعت دروادی نیلچگونه شروع شدهاست وانسان بچه ترتیب گوسفند و گاو وسگ را اهلی ساخته است ، کشتی ها چگونه تطورپیدا

---

(۱) British Museum .

کرد و از قایق های کوچك بصورت بزرگترین کشتی های اقیانوس پیما درآمد ، وشهرها چسان تحول یافت وازوضع غارنشینی بصورت لندن و نیویورك رسید، وچگونه خط وعدد اندك اندك نشو و نما یافت . ما باید مختصری از فروغ یونان و نشر طلعت رم وتاریکی وتیرگی متعاقب آن سپس طلوع علم را بدو بنمائیم تمام این مطالب را جزء بجزء میتوان حتی برای بچه های بسیار کوچك هم جالب و جاذب ساخت . در مورد جنگ ها وانواع آزارها ومشقات وقساوتها نباید خموشی گزید ، ولکن برای فاتحین نظامی جایز نیست تحسین و تمجیدی قائل شویم . بنظر من در موقع تدریس تاریخ ، فاتحین بحق باید آن کسانی بشمار روند که در نابود ساختن تاریکی داخلی وخارجی سهیم میباشند ـ از قبیل بودا ، سقراط ، ارشمیدس ، گالیله و نیوتن و تمام اشخاصی که ما را در تسلط بر نفس و بر طبیعت یاری وکمك کرده اند . ومن باین ترتیب برای جنس بشری مفهومی از یك سرنوشت عالی وعظیم میسازم که وقتی از آن منحرف میشویم و خلاف آن قدم برمیداریم که بجنگ و کار های احمقانه دیگر متوسل میشویم و زمانی بدان جهت قدم بر میداریم وآنرا تأئید میکنیم که بجهان چیزی تحویل میدهیم که سلطه واعتبار عالم بشری را افزون میسازد . باید درسالهای اول مدرسه برای رقص که علاوه از اینکه برای بچه ها موجب سرور و شعف است برای جسم مفید و جهة ورزش ذوق سودمند میباشد اوقاتی جدا و بدان مختص گردد . پس از اینکه بچه‌ها مقدمات آن را فرا گرفتند آنوقت تعلیم رقص دسته جمعی باید بمیان آید ، این کار نوعی از تعاون وهمکاری است که بچه های کوچك بآسانی آنرا قدر می‌نهند . اینگونه ملاحظات با خواندن هم صدق میکند هر چند که باید کمی دیرتر از تعلیم رقص شروع شود ، واینهم باین علت است که بچه‌ها لذت عضلانی که از رقص میبرند از آن حاصل نمی کنند وهمینطور باز باین علت است که فرا گرفتن مقدمات آن دشوار میباشد . بیشتر اطفال ، اگر نگوئیم همه اطفال ، از آواز لذت خواهندبرد ، ودردنبال آوازهای پرستاران واقعاً آوازهای دلکشی خواهندآموخت ودلیلی ندارد که ابتدا ذوق آنان را ضایع کنیم بعد دوباره آنرا اصلاح نمائیم کودکان

مانند بالفین استعدادشان در موسیقی بایکدیگر بسیار اختلاف دارد بطوریکه بیشتر دروس دشوار مربوط بخواندن وتغنی را برای افرادی میگذاریم که از میان کودکان بزرگتر انتخاب میشوند ودر آنها هم خواندن باید باختیار باشد نه باجبار.

اما تعلیم ادبیات موضوعی است که خطا و اشتباه درآن آسان است، بدست آوردن معلومات زیاد در ادبیات، از قبیل دانستن تاریخ شعرا اسامی مؤلفات وآثار آنان وغیره برای بچه های کوچك یا بزرگ کمترین فایده ای ندارد هرچه که ممکن باشد بصورت خلاصه و یادداشت درآید بی‌ارزش میباشد آنچه که حقاً ارزش دارد عبارت است از اینکه طفل با نمونه های معینی از ادبیات بسیار عالی انس پیدا کند یعنی انسی که نه تنها در سبك نویسندگی بلکه در طرز تفکر هم مؤثر و کارگر گردد. در روزگار قدیم کتاب مقدس انجیل و تورات برای این مقصود جهة کودکان انگلیسی شافی ووافی بود، بدون شك در سبك نثر و خوب کردن آن اثر سودمندی داشت؛ لکن اطفالی که امروزه کاملاً کتاب مقدس عهدین (انجیل و تورات) را بدانند اندك اند من تصور می کنم که بدون حفظ کردن، نتیجه مطلوب از ادبیات بطور کامل گرفته نخواهد شد. مقصود از این عمل حفظ کردن، پرورش حافظه است لکن روانشناسان ثابت کرده اند که اگر از این جهت بیفایده نباشد فایده ای که دارد اندك است. و لذا رجال امروزی تربیت رفته رفته مقام آن را پائین می‌آورند، اما من گمان می کنم آنان اشتباه می کنند نه از نظر اینکه ممکن است در تقویت و پیشرفت حافظه مؤثر باشد بلکه از نظر تأثیری است که در لطف و زیبائی، الفاظ و کلمات در گفتن و نوشتن دارد. این کار باید بدون تلاش و کوشش و مانند تعبیری اختیاری و از جانب خود فکر باشد؛ لکن برای اینکه این کار را در جماعتی که محرکات ابتدائی ذوق سلیم را از دست داده است انجام کنیم لازم است عادت بفکر کردن را ایجاد کنیم که بعقیده من ایجادآن ممکن نیست مگر با معلومات تامی از ادبیات خوب باین جهت است که حفظ کردن بنظر من مهم می‌آید.

اما صرفاً حفظ قطعات منتخب بنظر اغلب کودکان خسته کننده و ساختگی

می‌آید بنا براین از عهده انجام مقاصد خود برنمی‌آید. خیلی بهتر است که حفظ ـ کردن بکیفیتی باشد که در نمایش بازی می کنند زیرا این خود وسیله لازمی است برای انجام کار که هر بچه‌ای آنرا دوست میدارد. اطفال از سه سالگی ببعد از نمایش لذت میبرند و آنان این عمل را باختیار و بخودی خود میکنند اما اگر وسیله بهتر و کاملتری برای آنان جهة انجام کار فراهم سازید لذت و مسرت آنان بسیار زیاد تر خواهد شد. من بخاطرم می‌آید که چقدر لذت بردم آن موقعی که صحنه مشاجره بین بروتوس و کاسیوس را بازی کردم:

بچه هائی که در نمایش ژول سزار یا تاجر ونیزی یا هرنمایش مناسب دیگری شرکت میکنند نه تنها قسمتی را که خود بعهده گرفته اند میدانند بلکه از قسمت های دیگر هم بهمان خوبی اطلاع دارند. و پیوسته صحنه نمایش تامدت مدیدی در خاطر آنان خواهد ماند و این کلیةً از راه شعف و شادمانی و مسرتی است که ازبازی درصحنه نمایش حاصل میکنند. رویهمرفته ادبیات خوب مقصدش حظ روح است ، و اگر بچه ها نتوانند از آن تمتع بر گیرند نخواهند توانست فایده دیگری هم از آن بدست آورند. باین جهات من تعلیم ادبیات را در سالهای اول بحفظ قسمت هائی جهة نمایش منحصر میسازم بقیه باید عبارت باشد از مطالعه اختیاری داستان هائی که خوب نگاشته شده است و در کتابخانه آموزشگاه دسترسی بدان هست. امروزه مردم چیز های پیش پا افتاده احمقانه احساساتی و عاطفی برای بچه ها می نویسند و چون آنها را جدی نمی گیرند هتك حرمت اطفال میکنند. آنرا با سخت گیری جدی روبنسون کروزو (۱) مقایسه کنید. غلبه دادن بعاطفه در معامله با اطفال ودیگران باعث میشود که نظر جدی آنان را از توجه بامور زندگی باز گیرد: هیچ بچه‌ای ، بچه بودن و کارهای بچگانه کردن را دلپسند نمی داند؛ بلکه دوست دارد که هرچه زودتر بیاموزد که رفتارش چون اشخاص بزرگ و بالغ گردد. بنا براین نمی باید کتابی که برای اطفال نوشته میشود آنان را به پیروی از روش های بچه گانه شان

---

(۱) Robinson cruose

تشویق نماید بسیاری کتاب های قلب و سخیف امروزی کودکان نفرت آور است . و آنها یا موجب ملال خاطر طفل‌اند یا محرکات رشدو نمو فکری اورا مغشوش ومبهوت میسازند . باین جهت ، بهترین کتاب ها برای کودکان آنهائی است که برای اشخاص بزرگ و بالغ نوشته شده اما اتفاقاً مناسب بچه ها گردیده است . تنها کتابهائی مستثنی است که برای اطفال نوشته شده اما اشخاص بزرگ هم آنرا خوش دارند از قبیل کتاب های لیر (۱) و ، لویس کارول (۲) .

مسئله زبان های تازه آنقدرها که بعضی تصور میکنند آسان نیست . درکودکی ممکن است تکلم زبان تازه ای را کاملاً فرا گرفت در صورتیکه این کار در سال های بعد میسر نیست . بنا بر این برای تعلیم زبان در سال های اول کودکی زمینه های خوبی وجود دارد . ظاهراً بعضی مردم میترسند که اگر زبان دیگری زود تر بطفل یاد داده شود مبادا در زبان اصلی او تأثیر بدی بکند . لکن من بدان عقیده ندارم . تولستوی و تورگنو (۳) با اینکه فرانسه ، انگلیسی وآلمانی‌را در بچگی آموختند معذلك در زبان روسی کاملاً توانا و مسلط بودند . جیبون (٤) بفرانسه کاملاً مانند انگلیسی بآسانی چیز می نوشت اما این تسلط او در زبان فرانسه در سبك انگلیسی او تأثیری نبخشید . در تمام دوره قرن هجدهم همه اعیان واریستوکرات‌های انگلستان چون امر مسلمی زبان فرانسه را درخردی می‌آموختند و بسیاری هم ایتالیائی را فرا می گرفتند ؛معذالك زبان انگلیسی آنان بسیار بهتر از زبان انگلیسی نسل امروزی‌شان بود غریزه نمایشی که در بچه وجود دارد او را نمی گذارد که زبانی را با زبان دیگر مخلوط سازد بشرط آنکه بآن زبان ها با اشخاص مختلف حرف بزند . من همان موقعی که انگلیسی را می‌آموختم آلمانی را نیز آموختم و با پرستاران و معلمه خصوصی تا ده سالگی با این زبان سخن می گفتم ؛ سپس فرانسه را یاد گرفتم و با معلمین خصوصی باآن زبان صحبت میکردم ، هرگز آنها را با انگلیسی مخلوط نمیکردم زیرا هر کدام در نزد من ترکیب خاص خود را داشت . من گمان میکنم هر گاه

(۱) Lear (۲) Lewis Carrol (۳) Turgenev (٤) Gibbon

بخواهیم یك زبان تازه بیاموزیم لازم است آنرا نزد اهل اصلی آن زبان بیاموزیم نه تنها از نظر اینکه بهتر می‌آموزیم بلکه از این جهت که بچه ها وقتی زبان خارجی را با خارجی صحبت کنند کمتر احساس تصنع و غرابت میکنند تا اینکه آن را با کسی صحبت کنند که زبان طبیعیش همان زبان خودشان میباشد . بنابراین من گمان میکنم که هرآموزشگاه کودکان باید یك معلمه فرانسوی داشته باشد وهمچنین اگر ممکن باشد یك بانوی آموزگارآلمانی ، نه اینطور که زبان خود را بطور معمولی و مرسومی ببچه ها تعلیم دهد (مگردرابتداء کار) ، بلکه باید دربازی باآنان شرکت کند و با آنان حرف بزند و موفقیت در بازیهایشان را بفهمیدن زبان مزبور و جواب دادن بدان مربوط و متوقف بکند و درجه بدرجه از ساده ترین تا سخت ترین باآنان پیش برود . باین ترتیب میتوان زبان را بدون هیچگونه فشار دماغی و خستگی فکری و با لذت بردن از بازیهای نمایشی تحصیل کرد . و بعد هم تحصیل آن خیلی بکمال نزدیك ترگردد واوقات گرانبهای تعلیم وتحصیل نیز کمتر از هردوره بعدی هدر رود .

ریاضیات و علوم را نمیتوان آغاز کرد مگر در اواخر سالهائی که ما در این فصل از آن سخن گفتیم ـ مثلاً در سن دوازده سالگی . ـ البته من فرض میکنم که تعلیم حساب انجام شده باشد و در باره ستاره شناسی و زمین شناسی و حیوانات ما قبل تاریخ و کاشفین نامدار و از اینگونه مطالبی که طبیعةً دلچسب میباشد گفتار های ساده‌ای بیان شده است . اما من اکنون متوجه تعلیم هندسه وجبر و فیزیك و شیمی میباشم . عده کمی پسر ودختر هندسه و جبر را دوست میدارند اما عده بسیار کثیری آنرا دوست نمیدارند . من گمان نمیکنم که علت آن تماماً مربوط بغلط بودن متدها و روشهای تعلیماتی آن باشد . استعداد ریاضی همچون توانائی موسیقی موهبت خدائی است وآن هم بعقیده من بسیار نادر است حتی درجات متوسط آن . با وجود این هر پسر یادختری باید ذوقی بریاضیات داشته باشد تااینکه بشود دارندگان استعدادخداداده مزبور را پیدا کرد . همچنین حتی کسانی که اندکی ازآن را می‌آموزند ازمعلومات خود این استفاده را میکنند که پی میبرند چنین ماده‌ای وجود دارد وبوسیله روش ها

و اسلوب های خـوب تقریباً میتوان مبادی هندسه را بهر کسی فهمانید. اما راجع بجبر نمی توانم چنین چیزی بگویم؛ زیرا تجرید آن بیش از هندسه است، و اساساً ادراك آن برای کسانی که فکرشان آنقدر قدرت ندارد که از محسوس بگذرند دشوار است. اگر فیزیك و شیمی آنطور که باید تعلیم شود خواهیم دید نادر بودن میل بآن کمتر از نادر بودن میل بریاضیات خواهد بود اگرچه همواره منحصر بیك اقلیتی از تازه جوانان میباشد. ریاضیات و علوم را باید فقط در سالهای میان دوازده تا چهارده تا حدی تعقیب کرد که معلوم بشود آیا پسر یا دختر هیچگونه استعدادی برای آنها دارند، البته این حال فوری واضح نمی‌شود. من ازجبر در ابتدا بدم می آمد گرچه بعد سهولتی در آن یافتم. در بعضی موارد هنوز در چهارده سالگی هم معلوم نیست که آیا استعدادی هست یا نه، در اینگونه موارد ناچار باید بروش های تجربی تـا مدتی ادامه داد. لکن بهر حال در بیشتر موارد می‌توان در سن چهارده قرار نهائی را داد و تصمیم گرفت. می بینم که بعضی بطور قطع دو مـاده مزبور را دوست می‌دارند و در آنها خوب میشوند بعضی دیگر از آن دو بدشان می آید و در آنها هم ضعیف و بد میشوند. خیلی کم اتفاق می افتد که بچه زیر کی از آنها بدش بیاید و یا بچه‌کودنی آنها را دوست بدارد.

آنچه که در باره ریاضیات و علوم گفته شده است در مورد زبان‌های قدیمی‌هم تطبیق میکند. من در فاصله دوازده سالگی و چهارده سالگی لاتین را بقدری تعلیم میدهم که کافی باشد از اینکه معلوم کند کدام پسر یادختر بدان موضوع علاقه دارند و برای آن آماده اند. من فرض میکنم که در چهارده سالگی برطبق ذوق واستعداد شاگرد، شایسته است که تعلیمات داخل دوره تخصصی گردد. سال های اخیر پیش از این سن باید صرف پیدا کردن این بشود که چه‌چیزهائی را بهتر است در سال های بعد تعلیم داد.

تعلیم امور خارجی باید درطول سال های درس ادامه یابد اینگونه تعلیمات را در مورد اطفالی که متمکن و در زندگانی مرفه هستند ممکن است بعهده پدرانشان

گذاشت اما در مورد اطفال دیگر باید تعلیمات مزبور جزء کار مدرسه باشد . مقصود من از تعلیم امور خارجی ، تعلیم بازی و دروس مربوط بآن نیست . البته آنهم اهمیت خود را دارد و بقدر کافی مقام آن شناخته شده است ؛ لکن مقصود من چیز دیگر است : یعنی معرفت بکارهای کشاورزی وامور زراعتی ، کسب اطلاع در باره حیوانات و گیاهان ، باغبانی ، عادت بملاحظات و مطالعات لازم در دهکده ، وغیره . من وقتی دیدم اشخاصی که درشهر پرورش یافته اند کمتر بجهات قطب‌نما آشنا هستند وهرگز جهت گردش خورشید را نمی‌دانند ، و نمی‌توانند بیابند که کدام سمت خانه را باد نمی گیرد ، و بطور کلی از معلوماتی که هر گاو و گوسفندی دارا میباشد عاری‌وبری هستند تعجب کردم این نتیجه زندگانی محدود شهر است . شاید اگر من بگویم این یکی از عللی است که حزب کار گر نمیتواند آراء روستاییان‌را در انتخاباب ببرد مردم مرا اهل اوهام و خیال فرض کنند . لکن بطور یقین دلیل این هست که مردمی‌که در شهر بزرگ شده اند از هرچیز ابتدائی و اساسی دور و برکنارند . دلیل توجه آنان بامور زندگانی ناچیزوسطحی و بیمعنی است ـ البته نه همیشه ولی بطوراغلب ـ فصل و هوا تخم افشانی و درو ، محصول و پشم و رمه برای انسان اهمیت خاصی دارد و باید هر کسی باآن آشنائی ومعرفت داشته باشد درصورتی که نخواهد رابطه اش درزمین کاملاً با ما بریده شود . تمام این معلومات را کودکان میتوانند درخلال فعالیت‌هائی که برای تندرستی ارزش بسیار دارد وشایسته است که فقط بهمان دلیل هم مورد توجه و عنایت واقع شود کسب نمایند . وخوشی و نشاط کودکان شهری درده نشان میدهد که‌آنان یك حاجت اصلی خود را برآورده اند وتازمانی که حاجت مزبور برآورده نشود قاعده کلی و ترتیب تربیتی ما ناقص خواهد بود .

فصل شانزدهم

آخرین سال های مدرسه

فرض میکنم که پس از پایان دوره تعطیل تابستان در آن سالی که پسر یادختر بمرحله پانزده سالگی رسیده است اگر مایل باشد بایدباو اجازه تخصص داده شود ، و نسبت کسانی هم که چنین تمایلی داشته باشند بسیار باشد . لکن اگر میل بتخصص واضح وصریح نیست بهتر این خواهد بود که بتعلیمات عمومی و کلی ادامه داده شود و دوره آن تمدید گردد . چنانکه درموارد استثنائی هم باید پرداختن بامر تخصص زود تر از مرحله مزبور شروع شود . قواعد تربیت باید کلیة قابل این باشد که بتوان آنرا در موارد خاص وبعلل مخصوص نسخ ونقض کرد .

اما من تصور میکنم که این یك قاعده کلی است که شاگردانی که درجه هوششان بالا تر از حدمتوسط است باید در حدود چهارده سالگی رشته ای را که میخواهند در آن تخصص پیدا کنند شروع نمایند . وشاگردانی که درجه هوششان پائین تر از حد وسط میباشد عادةً نباید تحصیل خود رادر مدرسه شروع کنند مگر ازراه تمرین درحرفه ، من از پرداختن باین موضوع در این کتاب خودداری میکنم ، لکن عقیده هم ندارم که آغاز کردن بتخصص پیش از چهارده سالگی مناسبت داشته باشد ، وحتی فکر نمیکنم که در چهارده سالگی هم مناسبت داشته باشد که تمام وقت شاگرد را در مدرسه بگیرد . مقصودم این نیست که بحث شود چقدر وقت باید صرف آن شودیا اینکه چه عده ای از شاگردان باید متخصص گردند آیا همگی آنان یابعض از آنان . این مسائل جنبه های اقتصادی وسیاسی دارد که بتربیت ارتباط ندارد مگر فقط بطور غیر مستقیم و نمیتوان بحث آنرا بطور خلاصه بر گذار کرد . بنا براین بحث خود را بتربیت مدرسی پس از چهارده سالگی محدود میسازم

من درمدرسه سه تقسیم عمومی قائل میشوم :

(۱) ادبیات قدیم (۲) ریاضیات و علوم (۳) مواد ادبی تازه و امروزی . این قسم

اخیر باید شامل زبان های تازه و تاریخ و ادبیات گردد . وامکان این هست که در هر قسمتی پیش‌از پایان مدرسه که من فرض میکنم قبل از هجده سالگی نباشد تخصص افزون گردد .

بدیهی است کسانیکه رشته ادبیات قدیم را میگیرند باید لاتین ویونانی هردو را فرا گیرند البته بعضی دراین وبعضی درآن زیادتر کار میکنند . اما ریاضیات وعلوم باید ابتدا باهم پیش بروند لکن دربرخی علوم میتوان بدون احتیاج بریاضیات زیاد مقام برجسته حاصل کرد ، و در حقیقت بسیاری از دانشمندان برجسته در ریاضیات ضعیف بوده اند . بنابراین بنظر من باید پسر یادختر را درسن شانزده سالگی اجازه داد درعلوم یادر ریاضیات تخصص یابد ، بدون اینکه رشته‌ایرا که انتخاب نکرده‌است تماماً مورد غفلت قرار دهد . اینگونه ملاحظات برمواد ادبی تازه هم صدق میکند .

همه کس بایدتعلیمات بعض موادی‌را که‌از جهت بکار آمدن وفایده بخش بودن بسیاراهمیت دارد فرا گیرد . درمیان موادمزبور تشریح وفیزیولوژی ، وعلم‌حفظ‌الصحه وبهداشت است درحدودی‌که احتمالا شخص بزرگ وبالغ در زندگانی روزانه خود بدان نیازمند میباشد اما شاید تعلیمات این مواد مقتضی باشد در سالهای زود تری بمیان آید یعنی از آن اوقاتیکه طبیعة با تربیت جنسی مربوط میگردد که آنهم میباید هر قدر ممکن است زود تر از موقع بلوغ تعلیم شود مقصود از اینکه خیلی زودمطالب را باطلاع آنان برسانیم اینست‌که نباید آنقدرآنان را بفراموشی بسپاریم تا زمانی برسد که بدان احتیاج پیدا میکنند .

من تصور میکنم تنهاراه حل اینست که مطلب در دو دفعه باطلاع آنان‌برسد یکدفعه پیش از بلوغ بصورتی بسیار ساده وموجز ودفعه دوم درموقعیکه بامعلومات مقدماتی راجع ببهداشت وامراض‌ارتباط پیدا میکنند . لازم‌است اشاره کنم که‌دانستن چیزی از اصول پارلمانی وحکومت مشروطه برای هرشاگردی ضروری است ولکن باید احتیاط شود که مبادا تعلیمات در این موضوع به فساد گراید وجنبه تبلیغات سیاسی یابد .

مهمتر از برنامه تعلیمات مسئله روشها وسبکهای تدریس و همچنین روحی‌است که برتعلیم حاکم ومسلط است . مشکل اساسی دراین باب اینستکه : چگونه کاررا دلچسب سازیم بدون اینکه آن را بیش از اندازه سهل و آسان کنیم؟ مطالعه مفصل ودقیق را باید کتاب ها و سخنرانیهائی که روی جنبه های عمومی مربوط بمطالعات مزبور است کامل کند .

پیش از قرار یافتن دربرابر صحنه نمایش یونانی من محصل را وادار میکنم که ترجمه ژیلبرت مورای[۱] یا مترجم دیگری را بخواند . ریاضیات را باید با سخنرانی های گاه نگاه درتاریخ کشف ریاضی ودر تأثیر این قسمت ریاضی یاآن قسمت درعلوم وزندگانی روزانه متنوع ساخت . وضمناً اشاره کرد که در ریاضیات عالی موضوعات دلکش وفرح‌انگیزی یافت میشود .

همچنین باید مطالعات تفصیلی درتاریخ‌باخلاصه های جالبی شامل رئوس‌مطالب کامل شود . ولواینکه حاوی تعلیمات ونتایج کلی مشکوکی باشد .

ممکن است بمحصلین گفت که این‌تعلیمات محل‌شك است‌وآنان را وادارساخت که معلومات مفصل را مطالعه ورسیدگی کنند و ببینند معلومات مزبور تعلیمات و کلیات را تائید میکنند یاآنرا رد مینماید . درعلوم بهتر این است که کتابهای ساده‌را که خلاصه ای از تحقیقات تازه را دربر دارد قرائت کرد تا در مورد اینکه چگونه حقایق و قوانین خاص برای منظور علمی عمومی بکار میرود افکاری حاصل شود تمام اینهامانندمحرکی‌برای‌مطالعه‌صحیح ودقیق‌فایده بخش‌است ، لکن‌اگرباعتبارجانشین و قائم مقام آن بنظرآیدزیانبار خواهد بود . نبایدشاگردان تشویق شوند که عقیده پیدا کنند راه میانبر برجزئی و کوتاهی برای معرفت وجود دارد این برای تربیت جدید درنتیجه عکس‌العمل برضد تمرین وتدریب سخت قدیم یك خطر واقعی‌بشمار میرود . کارهای فکری ودماغی تمرین‌وتدریب قدیم خوب بود ؛ آنچه که بدبودکشتن وازمیان برداشتن قسمت های‌اهتمام فکری بود .

(۱) Gillert Murray

ما باید سعی کنیم کار سخت و پرزحمت را باز حاصل کنیم اما با روشها و سبکهائی غیر از سبك های تأدیب کنندگان قدیم . و من اینرا هم محال نمیدانم . ما در امریکا محصلین تنبلی را می‌بینیم که هنگامی که داخل مدرسه حقوق یا مدرسه طب میشوند بشدت کار می کنند زیرا بکاری وارد شده اند که بنظرشان مهم جلوه میکند . این روح مطلب است : شما کاری بکنید که کار مدرسی بنظر شاگرد مهم جلوه کند بعد او کار را استقبال خواهد کرد و در آن جدیت خواهد ورزید . اما اگر شما کار را آسان گیرید آنان تقریباً بغریزه می فهمند که شما چیزی بآنان نمی بخشید که در واقع قابل تحصیل باشد . پسران و دختران زیرك دوست دارند که قوای فکری خود را درمشکلات بیازمایند . با تعلیمات خوب و از میان برداشتن ترس ذکاوت و زیرکی بسیاری از پسران و دختران که قبلاً کودن و تنبل بنظر میآمدند نمودار میگردد .

در تمام مراحل تعلیم ، باید بقدر امکان ابتکار ازطرف شاگرد ظاهر شود . بانو منتسوری نشان داده است که این امر با بچه‌های کوچك چگونه تحقق میابد، لکن درمورد بچه‌های بزرگتر روش‌ها و سبکهای دیگری لازم است . من گمان میکنم رجال تربیت مترقی و امروزی در باره این مطلب بطور کلی باین ترتیب مقرر کرده اند که سهم شاگرد در کارفردی باید از آنچه عادت بدان جاری شده است افزون تر گردد و نصیب او از کار کلاسی و دسته جمعی کمتر شود ، اگر چه چاره ای نباشد که کارفردی در اطاقی انجام بشود پر از پسران و دخترانی دیگر مشغول کار هائی نظیر آن . چنانکه کتابخانه ها و آزمایشگاه هم باید کامل و بطور کافی وسیع وجادار باشد ، وقسمت زیادی از کار روز بچه در مطالعه اختیاری که ارائه طریق با خودش است در آنجا صرف گردد ، لکن بر عهده شاگرد است که شرحی در باره آنچه که مطالعه میکند و خلاصه ای از معلوماتی را که بدست می آورد بنویسد . این کار موضوعات را در حافظه او ثابت و راسخ میسازد ، و خواندن و مطالعه را اگر متشتت و بیمقدمه بوده است بیك مقصد متوجه میکند ، و بمعلم آن مقدار توجه و نظارت میدهد که درتمام موارد لازم میباشد .

هرقدر شاگرد زیرك تر باشد احتیاج بتوجه و نظارت کمتر میشود اما آنان که چندان هوشمند و زیرك نیستند احتیاج زیادی براهنمائی دارند، لکن حتی راهنمائی آنان هم باید از راه تلقین، استفسار، و تحریك باشد نه از راه امر کردن. باوجود این باید موضوعات و مطالبی طرح کرد تا شاگرد برای تعیین حقایق در مورد موضوع معینی تمرین و ورزش بکند و آن حقایق را بصورت منظمی عرضه دارد.

باید پسران ودختران را تشویق کرد که علاوه ازاهتمامی که منظماً درکارهای روزانه خود معمول میدارند، در مسائل جاری جدلی مهم سیاسی و اجتماعی وحتی لاهوتی نیز اهتمام کنند. باید آنان را تشویق کرد که کلیةً هرچه دراین مباحث منتشر میشود مطالعه کنند وفقط بمطالعه آن قسمت که اکثریت جانب آنرامیگیرند وبدان ایمان دارند اکتفانکنند. اگر یکی از آنان احساساتش سخت متوجه یک طرف شد باید باو یاد داد که چگونه بتحقیق بپردازد و حقایق را که مؤید نظرش باشد پیدا کند، وباید بین او ومخالفین نظر او مناظره هائی ترتیب داد. مناظره هائی که بطور جدی رو براه شود و بقصد روشن ساختن حقیقت تنظیم گردد ممکن است ارزش بسیاری داشته باشد. در اینگونه مناظره ها معلم باید عادت کند که جانب هیچ دسته‌ای را نگیرد ولو اینکه عقیده راسخی بآن موضوع داشته باشد. اگر تقریباً تمام شاگردان یکطرف را گرفتند معلم باید طرف دیگر را بگیرد وبگوید که من اینکار را بمنظور مباحثه واستدلال میکنم. وگرنه باید شرکت او منحصر بتصحیح اشتباهات وخطاها درمورد حقیقت باشد. با اینگونه وسائل شاگردان میتوانند مباحثه ومناقشه را همچون راهی برای روشن ساختن حقیقت یاد بگیرند، نه همچون کشمکش برای پیروزی خطابی ولفظی.

اگر من در رأس مدرسه پسران ودختران بزرگ بودم هردوعمل را بالسویه چه طفره رفتن از وارد شدن درمسائل جاری وچه تبلیغ کردن بنفع آن رانامطلوب میشمردم، وادار کردن شاگردان باینکه اینطور احساس کنند که تربیتشان آنانرا مهیا میسازد تا متعرض اموری گردند که خاطر مردم را بخود مشغول کرده است کار

خوبی است ؛ واین یکنوع حسی بانان میبخشد مبنی براینکه تعلیم مدرسی از جهان عملی مردم منقطع و جدا نیست . لکن من نظر خود را بشاگردان تحمیل نخواهم کرد . آنچه که شایسته است من بکنم این‌است که کمال مطلوب وهدف اتخاذروش علمی در برابر مسائل عملی را درپیش پای آنان بگذاریم . ومن میباید ازآنان ایجاد مباحث برهانی که برهان واستدلال‌باشد وحقائق که بالفعل حقائق باشد انتظارداشته باشم . در سیاست مخصوصاً این عادت همانقدر که ارزش دارد به همان اندازه نیز نادر میباشد .

هرحزب سیاسی تند باحرارتی در اطراف خود تاری از خرافات میتند که‌قوه عقلیه اش در درون آن بآسودگی میخوابد . شور وهیجان احساسات نیزغالباً فکررا میکشد ؛ ودر اهل تفکر برعکس کشتن شور وهیجان احساسات کم نیست . هدف‌من اینست که از هر دوحال اسف آور مزبور پرهیز شود . احساسات تند وشدیدمطلوب است بشرط آنکه مخرب نباشد ؛ قوه تفکر هم مطلوب است اما بهمان شرط . شایسته است که احساسات تند سیاسی اساسی وبنا کننده باشد و آبادی آورد ، من باید سعی کنم که فکر بخدمت این احساسات تندوشدید برود . اما باید آنان را بطور حقیقی وعملی خدمت کند نه‌فقط درعالم احلام .

ماوقتی‌که عموماً میبینیم دنیای واقعی‌دربرابر ماچاپلوس‌ومتملق نیست وبحدی که ما را خشنود سازد بروفق مراد ما سیر نمیکند میل‌میکنیم بعالم خیال پناه ببریم و تمایلاتمان بدون تلاش و کوشش بسیار در آنجا راضی و خشنود گردد . این روح خیال است . وهمچنین سرچشمه حدوث خرافات درامرملیت ودیانت وموضوع طبقاتی میباشد ؛ آن نشانه ضعف اخلاق است که تقریباً در دنیای امروزی عمومی است . مبارزه بااین ضعف اخلاقی باید یکی از هدفهای تربیتی مراحل اواخر مدرسه‌باشد . برای مبارزه باآن دو راه وجود دارد که هر دو ضرورت دارند ولواینکه تا حدی با یکدیگر متعارض اند . یکی اینکه درحس تقدیر خود بیفزائیم که مادر عالم واقعی چه کاری میتوانیم انجام دهیم ؛ دیگر اینکه نسبت بقدمهائی که حقیقة میتوانیم در

راه اضمحلال احلام خویش برداریم خود را بیشتر حساس سازیم . اینها هر دو داخل در مبدئی است که می گوید انسان باید زندگانی موضوعیش (موافق با محیط مادی وخارجی) بیش از حیات ذاتیش (موافق با حال درونی وذهنیش) باشد .

نمونه ذاتی کلاسیك دن‌کیشوت(۱)میباشد، نخستین باری‌که وی یك کلاه خود ساخت قدرت آنرا برای مقاومت دربرابر ضربات سنجید بقدری آنرا کوفت تاخراب شد وازشکل‌خارج گردید ؛ و دفعه دوم دیگرآنرا نسنجید بلکه‌آنرا « فرض کرد » که خود خوبی میباشد این عادت « فرض کردن » حاکم برزندگانی او گردید .

لکن هر گونه امتناع ازروبرو شدن باحقائق نامطلوب ازهمین نوع عمل‌است ؛ ماهمگی کم وبیش دن کیشوت میباشیم اگر درمدرسه بدن کیشوت‌آموخته بودند که کلاه خود را واقعاً چگونه بسازد هر گز چنین‌کاری از او سر نمیزد ، واگر رفقا و یاران اطراف او کسانی بودند که در موقع خواستن چیزی به « فرض » داخوش نمیکردند او هم بچنین فرضی تن در نمیداد . عادت بزندگی درعالم خیال برای دوره اول کودکی طبیعی ودرست است زیرابچه‌های کوچك عاجز وناتوان اند اما نه‌بعلت مرض . لکن هرقدر که‌بزندگی اشخاص بالغ وبزرگ نزدیك میشوندلازم میآید که اندك اندك فهم روشن‌آنان‌افزایش یابد وبدانند که احلام وآرزوهافقط بقدری‌ارزش دارندکه بتوانند دیر یازود واقعاً تحقق پیدا کنند. پسران درتصحیح ادعاهای شخصی صرف پسران دیگر قدرت عجیبی دارند ؛ در مدرسه دشوار است که شاگرد بتواند بقوه خود خیالات خویش را در برابر همشاگردان پرورش دهد لکن ملکه خلق خرافات پیوسته درجهات دیگر وبیشتر باهمکاری مدرسان فعالیت خواهد داشت . مثلاً مدرسه ما بهترین مدرسه دردنیاست؛ وطن ما همیشه برحق‌است وهمیشه فاتح میباشد؛ طبقه اجتماعی مخصوص ما (اگر توانگر باشد) از تمـام طبقات دیگر بهتر است . تمام اینها خرافات نامطلوبی میباشد و مارا بآنجا می کشد که فرض کنیم کلاه خود ما خوب است درحالی که در حقیقت باضربه شمشیر دیگری دو نیمه میشود . این خرافات باین کیفیت مارا به تنبلی میکشاند و بذلت میرساند .

---

(۱) Don Luixotes

برای علاج این حالت و عادت روحی مانند بسیاری حالات دیگر باید پیش بینی منطقی مربوط بمصیبت و بدبختی را جانشین ترس ساخت. ترس مردم را از روبرو شدن با خطر واقعی بیمیل میسازد. کسی که گرفتار حیات ذهنی است اگر نیمه شب فریاد «آتش سوزی» بگوشش برسد ودراثر آن دچار ترس وهراس گردد تاوقتیکه حقیقت وراستی اینقدر وحشت آور ورعب انگیز است ممکن است اینطور یقین کند که لابد این صدا مربوط بخانه همسایه است؛ وحال آنکه ممکن است باین ترتیب فرصتی را که برای فرار ورهائی او هنوز وجود دارد ازدست بدهد البته ممکن است چنین اتفاقی درحالی که ناشی ازمرض باشد پیش آید امادرسیاست نظایر این روش ورفتارعادی وطبیعی است. درتمام حالاتی که فقط تفکر میتواند مشی صحیح را مشکوف سازد، ترس یك آشفتگی بشمار میرود ویك ذلت وادباری میباشد. بنابراین مااحتیاج داریم که درپیش بینی احتمال حدوث شر بدون احساس ترس قادر باشیم وعقل خویش را برای اجتناب از آنچه که اجتناب ناپذیر نیست بکار بریم. شروری که واقعاً قابل اجتناب است باید با شجاعت صرف باآنها معامله کرد. لکن بحث من درباره آنها نیست.

من نمیخواهم آنچه را که قبلاً در یکی از فصلهای گذشته در باره ترس بیان کردم دوباره تکرار کنم؛ فقط من دراینجا از دایره عقلی یعنی از این جهت که آن را مانعی برای تفکر صادق می بینم بدان متوجه میشوم. غلبه برآن دراین دایره در بچگی خیلی آسانتر است تادر مرحله بعدی زندگانی زیرا احتمال پیش آمدن یك بدبختی بزرگ در نتیجه تغییر رأی برای یك پسر بچه یا دختر بچه خیلی کمتر از آدم بالغ و بزرگ است که حیات او روی بعض چیز های مسلمی بنا و برپا گردیده است. باین علت من لازم میدانم که عادت مجادله عقلی درمیان پسران ودختران بزرگتر تشویق وترغیب گردد ونبایدمانعی درراه آنان ایجاد کرد ولواینکه حتی درباره آنچه را هم که ما حقیقت عظیم میدانیم تردید و تشکیك کنند. ما باید فکر کردن را بآنان بیاموزیم وآنرا موضوع تعلیم خود قراردهیم نه آراء وعقائدی که اکثریت طرفدار آن میباشند ویا آراء وعقائدی که مخالف آراء وعقائد عمومی است. وما هرگز نباید

فکر راقربانی منافع خیالی اخلاقیات بکنیم. بطور کلی اینطور تصور شده است که برای تعلیم
فضائل ، تلقینات دروغی اقتضا دارد . مثلاً ما درسیاست عیوب رجال برجسته حزب خود را
نهان میسازیم . درعالم دین اگر کاتولیك هستیم گناهان پاپ را پوشیده و پنهان میکنیم
واگر پروتستان میباشیم گناهان لوتر و کالون را مستور میسازیم . درموضوع جنسی
چون بجوانان میرسیم ادعا میکنیم که ما بافضیلت تر وبا تقوی تر از آنیم که هستیم
در تمام کشورها حتی ببالغین هم اجازه نمیدهند که از بعض حقائق که شهربانی آنرا
صلاح نمیداند سردر آورند و سانسور در انگلستان از آن زمانیکه تصور کرده است
عامه را ممکن است باخدعه وفریب و تظاهر بفضیلت گول بزنند نمیگذارد نمایش ها از
روی راستی وحقیقت بزندگانی متوجه شوند. واین رفتار رویهمرفته ناشی از ضعف
است . بگذارید حقیقت را بدانیم ، هرچه هست باشد ، پس از آن ما میتوانیم عملمان
را باعقل ومنطق تطبیق کنیم . کسانیکه قدرت را در اختیار دارند میخواهند حقیقت
را از غلامان خود پوشیده دارند وعنوان آنهم اینستکه این مردم نسبت بمنافع خود
گمراه میشوند . این حرف معقول است آنچه که چندان معقول نیست اینست که
دمکراسی ها از روی اختیار قوانین وضع کنند بمنظور اینکه خود را از اطلاع یافتن
از حقائق ممنوع سازند . اینها مجموعه پیروان کیشوت (کیشوتیسم) اند و تصمیم گرفته
اند کسی بدیشان نگوید که کلاه خودشان بآن خوبی نیست که آنان میل دارند تصو .
کنند چنین وضع زشت و پست لایق مردان و زنان آزاده نیست . در مدرسه نباید
هیچگونه سدی درراه هیچگونه وهیچ نوع معرفتی وجود داشته باشد . باید بجستجوی
فضیلت از راه راست تمرین نفسانیات وهیجانهای درونی وغرائز برویم نه ازراه دروغ
ومکر وفریب . در فضیلتی که مطلوب ماست ، تعقیب معرفت بدون ترس و هراس و
بدون محدودیت عنصر اساسی بشمار میرود که اگر این نباشد چندان ارزشی برای
بقیه نمیماند.

حرف من چیزی جزاین نیست که میگویم : روح علمی را باید پرورش داد .
در بسیاری مردان برجسته علم چنین روحی بیرون از دایره علم مخصوص شان وجود

ندارد ؛ برمعلم واجب است که سعی کندآنرا در تمام جهات نفوذ دهد . روح علمی قبل از هرچیز در درجه نخست طالب میلی است برای یافتن حقیقت . ومیل مزبور هرقدر شدید تر باشد بهتر است . بعلاوه متضمن صفات عقلی معینی میباشد . باید ابتدا ازغیر یقین شروع شود وبعد بنابدلیل وبرهان بقطع ویقین برسد . مانبایدآنچه راکه دلیل و برهان ثابت میسازد وفعلاً بدان معرفت داریم مقدمةً باتصور آغاز کنیم چنانکه نباید بیك تشکیك مهمل وتنبلی که حقیقت واقعی را دست نیافتنی ودلائل وبراهین راکلیةً غیرقاطع بنظر میآورد راضی وقانع گردیم .

ما باید اعتراف کنیم که حتی آن قسمت معتقدات ما هم که بربهترین اساس استوار گشته است شاید محتاج ببعض تصحیحات میباشد . لکن حقیقتی که دست یافتن بدان در وسع بشر است بدرجات نسبی است . عقائد مادر علوم طبیعی (فیزیك) شکی نیست که امروزه خطا واشتباهش کمتر از روزگار پیش از گالیه میباشد و عقائد ما در روانشناسی کودك قطعاً امروز بیشتر بحقیقت نزدیك است تا عقائد دکتر ارنلد . درهردو حال مزبورعلت ترقی وپیشرفت ناشی ازاین است که معاینه ومشاهده جانشین تصدیق های بلا تصور وهوی و هوس ها گردیده است . بخاطر این قدم است که ابتدا کردن باشك اینقدر اهمیت دارد . بنابراین تعلیم مزبور ضروری است ، همچنین تعلیم مهارت برای جمع آوری ادله وتنظیم آن واجب میباشد . درجهانیکه تبلیغات رقیبان و مخالفان در برابر یکدیگر همواره توی روی ما دروغ پردازی میکنند تا اینکه ما را اغوا کنند باینکه خود را باحب ها زهرآلود سازیم یا هریك دیگری را با گازهای سمی مسموم کنیم ؛ این عادت انتقاد فکری بسیار اهمیت دارد ، حاضر بودن مردم برای تصدیق اقوال وادعاهای مکرر یکی از آفات جهان خبیث امروزی است . برعهده مدارس است که تامیتوانند شاگردان را از آن محفوظ دارند ودراین باره مساعی لازم بکار برند .

باید در خلال تمام سالهای مدرسه حس تهور و جسارت در امور عقلی وجود داشته باشد . باید بشاگردان فرصت داد که خودشان پس از اینکه تکالیف مدرسی را

انجام‌دادند درامووری که احساساتشان رابرمیانگیزد بحث‌وتحقیق کنند واین تکالیف مدرسی هم نباید خیلی سنگین باشد. هر کس که استحقاق دارد باید مورد ستایش و تحسین‌قرار گیرد ، همچنین باید انگشت‌روی اشتباهات هم گذاشت وآنها راخاطرنشان کرد اما بدون سرزنش و نکوهش نبایدکاری کرد که شاگردان از کند ذهنی خود احساس شرمندگی کنند وخجل شوند. محرك بزرگ در تربیت عبارت است ازاحساس اینکه موفقیت ممکن است. معلوماتی که احساس شود ملال آور است چندان فایده بخش نخواهد بود اما معلوماتی‌که پسند طبع افتد وهضم گردد بطور ثابت در خاطر نقش خواهدبست. بگذارید رابطه‌معرفت بازندگانی‌واقعی برای شاگردان‌تان‌محسوس ومشهود باشدوکاری بکنید که بفهمندچگونه بوسیله معرفت ودانش وبینش ممکن است دنیا تحول و تغییر شکل پیدا کند معلم باید همیشه بسان متحد ومتفق شاگرد نمودار شود نه دشمن طبیعی‌او. وقتی که تربیت درسالهای اول خوب باشد این اندرز ها کافی‌خواهد بود که تحصیل معرفت رابرای اکثریت عظیم پسران ودختران کاری لذت‌بخش وفرح‌انگیز سازد.

فصل هفدهم

مدارس روزانه ومدارس شبانه روزی

مسئله فرستادن پسر یادختر بیك‌مدرسه شبانه روزی یامدرسه روزانه بنظرمن مسئله ایست که اتخاذ تصمیم درباره آن بسته است بمحیط ومزاج . هریك از این دو سیستم دارای مزیت‌های مخصوص‌خود میباشد ؛ دربعض احوال مزایای این برتری‌دارد ودربعض دیگر مزایای آن . من در این فصل درنظر دارم موقعی که سعی میکنم از این جهت درباره بچه های خویش تصمیم بگیرم انواع دلایلی را که بنظرم قابل‌توجه میآید عرضه بدارم وتصور میکنم که‌درنظر پدران صاحب ضمیر دیگر هم همان‌اندازه قابل توجه خواهد بود . درآنجا اول از همه ملاحظات صحی وبهداشتی وجود دارد . حقیقت مدارس‌هرچه میخواهد باشد، این‌نکته روشن است که در واقع مدارس‌برای وادارشدن بمراقبت علمی زیادتری ازاین حیث مهیاتراز اغلب خانه‌ها میباشد . زیرا در وسع آنها هست که پزشك و دندانساز و کدبانو که هرکدام مجهز بتازه ترین معلومات باشند بخدمت بگیرد . درصورتیکه پدران بعلت اشتغال بکارهای خود نسبة معلوماتشان‌درامور طبی کم است بعلاوه میتوان مدرسه را درنواحی صحی برقرار کرد این دلیل بتنهائی کفه مدارس شبانه روزی را در مورد مردمی که درشهرهای بزرگ زندگانی میکنند میچرباند . واضح است که برای جوانان بهتر است بیشتر اوقات زندگی خود را درییلاق بگذرانند و اگر پدر ومادر ناچارند در شهر زندگی کنند مطلوب این است که کودکان خود را بیرون بمدارس ییلاقی بفرستند . این استدلال ممکن است بزودی در اثر بهبودی اوضاع واحوال صحی شهر ها ارزش واعتبار خود را ازدست بدهد : مثلاً وضع صحی‌لندن‌همواره رو به بهبودی است وبا بکار بردن‌اشعه مصنوعی فوق بنفشه همطراز ییلاق خواهد گردید . باوجود این حتی اگر بیماری را هم بتوان آنقدر کم کرد که بپایه ییلاق برسد باز مقدار زیادی از فشار عصبی باقی خواهد ماند ، هیاهو و غوغای همیشگی برای کوچك و بزرگ هر دو زیانباز است ؛

مناظر ییلاقی ، بوی زمین نمناك ، بادوستارگان بایددرگنجینه خاطرهرمرد وزنی جای گیرد بنابر این من گمان میکنم هر قدر هم اقدامات صحی در شهر ها بعمل آید و و بهبودی حاصل شود باز اهمیت گذراندن بیشتر قسمت سال در ییلاق برای بچه ها همچنان بقوه خود باقی خواهدبود . دلیل وحجت دیگری برای برتری مدارس شبانه روزی هرچند اهمیتش کمتر از اولی است اینست که اوقاتی راکه صرف رفت وآمد بمدرسه میشود نمیگذارد هدر برودواز آن استفاده میکنند . غالب مردم از داشتن یك مدرسه روزانه خوب واقعی درنزدیکیهای خود محروم اند وناچارند مسافت زیادی را برای حضور درآن مدرسه طی کنند . این دلیل درمورد ییلاق اقوی است چنانکه دلیل سابق هم درموردشهرنشینان اقوی میباشد .

وقتی تمایل پیدا میکنیم در روشها و متدهای تربیتی چیز تازه و نوپدیدی را بیازمائیم تقریباً چاره نداریم جز آنکه آنرا نخستین بار درمدرسه شبانه روزی تجربه کنیم زیرا چنین احتمالی نیست که پدر ومادرانی که بدان عقیده دارند در یك ناحیه کوچك ومحل محدودی زندگی کنند . واین بابچه های کوچك هم صدق نمیکند زیرا آنان همگی در قبضه مقامات تربیتی وتحت اختیارآنها نیستند ؛ بنابراین بانو منتسوری ودوشیزه ما کمیلان توانستند آزمایشهای خودرا روی بچه های بسیار بینوا انجام دهند امادرحدود سال های مدرسی ، برعکس این فقط باغنیا اجازه داده میشود که آزمایش ها را درتربیت کودکان خویش معمول دارند . طبیعةً بیشتر آنان وضع قدیمی تقلیدی را ترجیح میدهند ؛ و عده کمی که غیر از آن را طالب اند دور از یکدیگر اند و انتشار جغرافیائی متفرقی پیدا کرده اند ، و در هیچ جا شماره آنان برای باز کردن یك مدرسه روزانه و پشتیبانی از آن کفایت نمیکند ؛ بنا براین امکان ندارد که این گونه آزمایشها از قبیل آزمایشهای بیدیلز را(۱) بتوان بعمل آورد مگر در مدرسه های شبانه روزی باوجود این دلایل وبراهین طرف دیگر بسیار قابل ملاحظه است از اینقرار . بسیاری از جنبه های زندگانی است که درمدرسه نمودار نمیشود ؛ آنجایك

---

(۱) Bedales

دنیای مصنوعی است و مسائل و مشاکل آن بطور مطلق عین همان مسائل و مشاکل دنیا نیست . یك پسری کــه فقط مدت تعطیل را درخانه باقی میماند ودرآنوقت هم همگی اطراف او را میگیرند و در باره او سروصدا میکنند ، معلومات و معرفتی که درمورد زندگانی حاصل میکند احتمال دارد خیلی کمتر از پسری باشد که هرصبح و شام در خــانه میباشد . این موضوع اکنون در مورد دختران کمترصدق میکند زیرا در بسیاری خانه ها از آنان بیش از پسران مطالبه کار میشود ؛ لکن هرقدر مشابهت تعلیمات آنان باتعلیمات پسران زیادتر میشود طرز زندگانی‌شان هم درخانه باپسران مشابه میشود و در نتیجه معلومات خانه داری آنان نیز از بین میرود . برای پسران ودختران پس از پانزده وشانزده سالگی خوب است که در بعض قسمت ها در کارها وزحمات پدرومادر شریك گردند ، البته نه‌خیلی زیاد که درتحصیلشان موثرباشد بلکه باید بحدی‌باشد که نگذارد ازادراك این مطلب که‌مردم بزرگ ومسن‌زندگانی خاص ومقاصدخاص‌واهمیت‌ذاتی‌خاص خودرادارند عاجز گردند . درمدرسه شبانه‌روزی تنها بچه‌ها مورد توجه هستند وهرکاری فقط بخاطرآنان انجام میشود . درتعطیل‌ها محیط خانه برای تسلط و فرمانروائی‌آنان آماده است . در نتیجه ایشان بگستاخی و خشونت متمایل میگردند ، واز مسائل ومشاکل‌زندگانی بزرگها بیخبر وبی‌اطلاع میمانند ونسبةً از پدر ومادر خود جدا وبریده میباشند .

جریان امور باین کیفیت مناسب این‌است که درعواطف بچه‌ها اثر بدی‌بکند مهرشان نسبت بپدر ومادرشان سست میگردد ، و هرگز در خود احتیاجی نمیبینند که بین خودشان ودیگران که ذوق وسلیقه‌شان بآنان تفاوت دارد توافق وساز گاری پیدا کنند . من گمان میکنم که این حال دارنده خود را مایل بخود پسندی میسازد و باو حسی میدهد مبنی بر اینکه شخصیتش نسبت بدیگران چیزی است استثنائی . خانواده بهترین مصحح این میل است زیرا که‌آن واحدی‌است مرکب ازاشخاص مختلف ازلحاظ سن و جنس و کار ؛ درآنجا زندگانی عضوی وجود دارد بطوریکه درمجموعه متشابهی‌ازمردم‌دیده نمیشود. پدر ومادربچه‌های‌خودرا بسیار دوست‌میدارند ازین‌جهت باعث زحمات زیاد آنان‌میباشند ؛ واگر پدر ومادر موجب زحمتی برای بچه های‌خود

نشوند بچه ها آنان را بصورت آمر و فرمانده نمی‌نگرند. لکن این زحمتی که بآنان میدهند باید زحمت مشروع باشد. باید مقدار لازم آن برای پرداختن کودکان بکارهایشان و برای حصول زندگانی مخصوصشان باشد. احترام حقوق دیگران یکی از چیزهائی است که تازه جوانان باید بیاموزند و آموختن آن درخانواده خیلی آسان تر است از جای دیگر. برای پسران و دختران خوب است که بدانند پدرشان از غم و غصه بستوه می‌آید و ومادرشان ازخورده کاری های بسیار فرسوده میشود وخوب است که مهر والدین پس از بلوغ همواره زنده بماند. جهان بدون مهر و محبت خانوادگی خشك و ماشینی خواهد بود و مرکب خواهد شد از افرادی که برای تسلط تلاش میکنند که اگر موفقیت پیدا نکردند بصورت چاپلوسان پست وفرومایه خواهند در آمد من میترسم که این تاثیرات بد تایك حدی ناشی از فرستادن بچه ها بمدارس شبانه روزی گردد وبنظرمن این عیوب کاملا بر مزایا ومحاسن عمده آن میچربد.

البته این مطلب درست است که روانشناسان امروزی تاکید میکنند نفوذ پدر یا مادر اگر از اندازه خارج شد وزیاده ازحد گردید زیان بسیار خواهد داشت. اما من عقیده دارم که اگر بچه ها از دو یا سه سالگی بمدرسه بروند چنانکه من پیشتر پیشنهاد کردم حدوث چنین امری احتمال نخواهد داشت. مدرسه روزانه که از اوایل عمر بدان شروع شود بنظر من میان تسلط پدران وزوال تسلط آنان راه حل صحیحی خواهد بود، وتا آنجا که مربوط بملاحظات واعتباراتی است که ما سابقاً بدان پرداختیم بنظر روشن می‌آید که درصورتی که خانه خوب باشد مدرسه روزانه بهترین راه است

پسران حساس را اگر درمصاحبت واجتماع باپسران دیگر بحال خود رها سازید خطر معینی دارد. پسران تقریباً ۱۲ ساله غالب اوقات حالتی نزدیك به بربریت وعدم احساسات دارند. اخیراً در یکی از مدارس عمومی معروف اتفاق افتاد که پسری از جهة اینکه جانب حزب کارگر را گرفته و اظهار علاقه بدان حزب نموده بوده دچار صدمه وضربه جسمی سختی شد. پسرانی که درمدرسه درآراء وسلیقه های خود نسبت باکثریت بچه ها اختلاف دارند در معرض صدمات سختی میباشند. حتی در مدارس

شبانه روزی بسیار جدید ومترقی طرفداران بوئر در اثناءِ جنگ بوئر وضع وخیمی داشتند . هر پسری که بخواندن وتحصیل اشتیاق دارد یااز کارمدرسی خود اظهاراکراه ونفرت نمیکند نسبة درمعرض بدرفتاری همدرسان خود میباشد . درفرانسه زیرك ترین پسران بدانشسرای عالی واردمیشوند . وباپسران متوسط هرگز اختلاط پیدانمیکنند . این نقشه البته مزایاومحاسنی دارد . نمیگذارد روشن فکران اعصابشان خردشود ودربرابر اکثریت بی کمال وبی ذوق چاپلوس گردند چنانکه برای غالب آنان دراین کشوراتفاق میافتد وپسری را که موردمحبت همگنان نیست اززجر وزحمت آنان دورنگاه میدارد . و دادن تعلیمات مناسب را به پسران زیرك ممکن میسازد آنهم باسرعتی بیش ازسرعت درخور کسانی که هوششان کمتر از آنان میباشد ، اینهاست محاسن و مزایا . اما از طرف دیگر کسانی را که فکرروشن دارند از بقیه افراد اجتماع در زندگانی آینده جدا میکنند وآنان را برای فهم اشخاص عادی ومتوسط کم قدرت میسازند . باوجود این عیب احتمالی ، من گمان میکنم که این روش رویهمرفته بهتر ازعادتی است که دامنگیر طبقه عالی بریتانیا در آزار و ایذاء تمام پسرانی گردیده است که در عقل یا صفات اخلاقی ممتاز میباشند . مگر اینکه اتفاق بیفتد آنان همچنین در ورزشها هم عالی وزبردست باشند .

با وجود این ، توحش پسران چیزی نیست که علاج نشدنی باشد ، و در واقع خیلی کمتر ازآنست که بوده است . روزهای «مدرسی توم براون» یك تصویرسیاهی داده میشد که اگرامروزه بامدارس عمومی کنونی تطبیق شود مقرون بمبالغه خواهد بود والبته باپسرانی که تربیت اولیه شان از آن نوعی باشد که ما در فصل های پیش بدان نظرافکندیم خیلی کمتر تطبیق خواهد کرد . همچنین گمان میکنم تعلیم مشترك بین پسران ودختران ــ که دریك مدرسه شبانه روزی امکان دارد همانطور که بیدیلز نشان داده است ــ احتمال میرود تأثیر تهذیبی درپسران ابرازدارد . من از قبول اختلاف ذاتی بین دوجنس پرهیز دارم . لکن من عقیده دارم که دختران کمتر از پسران مایل

انداشخاص ناهنجار وغریب الاخلاق رابازجرو آزار سخت بدنی تنبیه نمایند . امروزه باوجود این مدارس شبانه روزی بسیار معدود است ومن جرأت بخرج میدهم وپسری را که درهوش واخلاق وحساسیت بالا تر از متوسط باشد یاپسری که از جهت سیاسی محافظه کار نباشد ودرمسائل دینی‌از اکثریت وکلیسای عامه تبعیت نکند بدانجاروانه میسازم برای‌من مسلم‌شده است که سیستم مدارس عمومی فعلی برای اینگونه‌پسران خوب نیست وضرر دارد . وتقریباً تمام پسرانیکه دارای نوعی موهبت استثنائی و غیر عادی میباشند در زمره بچه‌های مزبور بشمار میروند .

در ملاحظاتیکه گذشت خواه بنفع مدارس شبانه روزی و خواه علیه آن تنها دو ملاحظه است که اساسی و ثابت میباشد واین دوهم در دوطرف مقابل قرار گرفته اند . یکطرف‌مزایای ییلاق وهواوفضا قراردارد وطرف دیگر مهرومحبت خوانوادگی وتربیت ماخوذ ازمعلومات الزامی‌خانواده . درمورد پدر ومادری که در ییلاق زندگی میکنند استدلال دیگری بنفع مدرسه شبانه روزی‌وجود دارد یعنی عدم احتمال‌وجود مدرسه روزانه واقعی خوب درهمسایگی آنان . نظر باین اعتبارات متناقض گمان نمیکنم بتوان بیك نتیجه و قرار کلی رسید . جائیکه بچه ها بقدری قوی و تندرست باشند که احتیاج زیادی بتوجه بملاحظات صحی نباشد یکی از دلایل اهمیت مدارس شبانه روزی از میان میرود . و جائیکه اطفال تعلق خاطر بسیاری بپدر و مادر خود داشته‌باشند یکی‌ازدلایل برتری‌مدرسه روزانه ازبین میرود زیرابرای‌زنده‌نگاه داشتن مهر و محبت خانوادگی همان اوقات تعطیل ها که طفل بخانه میآید کفایت میکند و شاید وضع معین آن نگذارد محبت مزبور جنبه افراط پیدا کند . یك بچه حساس‌که دارای استعداد غیر عادی‌است صلاحش دراینست که‌بمدارس شبانه روزی نرود . بلکه بهتر است که دربعض موارد اصلاً بهیچ‌مدرسه ای‌نرود . البته یك مدرسه خوب بهتر است از یك خانه بد و یك خانه خوب بهتر است از یك مدرسه بد . لکن در جائی که هر دو خوب باشد لازم است در هر حال حکمی که برآنها داده میشود بنا بر استحقاقشان باشد .

بحث من‌تااینجا ازنقطه نظرپدران آسوده حال‌ونسبةً توانگر بود که‌میتوانند

یکی از این دو نوع مدرسه را اختیار کنند. اما اگر از لحاظ سیاسی بموضوع نظر اندازیم یعنی از نقطه نظر اجتماع، آنوقت ملاحظات دیگری بمیان میآید. از یك طرف مخارج مدارس شبانه روزی است، ازطرف دیگر تسهیل مسئله سکنی است در صورتیکه اطفال از خانه دور باشند. و من صرفنظر از چند حال نادر ـ عقیده دارم که هر کسی باید تا سن هجده سالگی تربیت مدرسی ببیند، و عملیات و تمرینهای حرفه ای باید پس از آن سن شروع شود. با وجود اینکه میتوان دراینموضوع از نقطه نظر دو طرف بسیار سخن گفت، اما همواره ملاحظه مالی است که برای مدت مدیدی دربرتری مدارس روزانه درموردپسران ودختران اکثر مزدوران حکمقطعی را خواهد داد. درحالتی که دلائلروشنی برای تصور خطای حکم مزبور وجودندارد جادارد که ما آنرا باوجود آنکه براساس تربیتی استوار نیست قبول کنیم.

فصل هجدهم

دانشگاه

درفصلهای سابق تربیت را از جنبه خلق وخوی و از جنبه معرفت و معلومات که در یك اجتماع خوب باید در دسترس همه باشد و باید در حقیقت عموماً از آن برخوردار گردند مگر بعلل جدی خاص ، مثلاً ازقبیل نبوغ درموسیقی موردملاحظه قرار دادیم . (البته بدبختی بود اگر موزار مجبور شده بود مواد عادی مدارس را تا سن هجده سالگی فرا گیرد) لکن من گمان میکنم حتی دریك اجتماع ایدئالی هم مردم زیادی هستند که نمیخواهند بدانشگاه وارد شوند من یقین پیدا کرده ام که امروزه فقط یك اقلیتی میتوانند از تعلیمات مدرسی که تاسن بیست ویك یا بیست و دوادامه یابد استفاده کنند . البته توانگران تنبل که اکنون بدانشگاه های قدیمی هجوم میآورند غالباً نفعی از آن نمیبرند بلکه تنها چیزی که حاصل میکنند عادات پراکندگی و تشتت حواس است بنا بر این ما باید تحقیق کنیم که کسانی را که باید بدانشگاه وارد شوند روی چه اصلی انتخاب کنیم . امروزه اصل جاری عمده اینست که پدران بتوانند از عهده مخارج آنان برآیند اگر چه اصل انتخاب در اثر سیستم های مدرسی بطور روزافزون رو باصلاح سیر کرده است بدیهی است ، اصل انتخاب باید بنا بر تعلیم باشد نه بنا بر قدرت مالی . یك پسر یا دختر هجده ساله که دارای تعلیمات مدرسی خوبی باشد بانجام کارهای مفید قادر میباشد . اگر لازم میآید که پسر یادختر برای مدت زیاد تری ازسه تا چهار سال معاف گردند ، جامعه حق دارد که متوقع باشد که وقت مغتنم شمرده شود وبطور مفید بکار برده شود لکن پیش ازاینکه قراری در این باره بدهیم که شایستگی ورود بدانشگاه چیست ، باید نظری بوظائف دانشگاه در زندگی جامعه بیفکنیم .

دانشگاه های بریتانیا بسه مرحله در آمده است ، اگر چه مرحله دوم هنوز کاملاً جای خود را بسومی نداده است . آنها ابتدا عبارت از کالج هائی بودند برای تربیت و بار آوردن روحانیون وهیئت کشیشان ، که درقرون وسطی تعلیمات کلیة منحصر

بهمان بود . بعد با ظهور دوره نهضت (رنسانس) این فکر قوت گرفت که هر شخص نسبة توانگر و آسوده حال از حیث‌معاش باید مورد تعلیم و تربیت قرار گیرد امافرض شد که احتیاج زنان بتعلیمات کمتر میباشد «تعلیمات مخصوص اشراف» در تمام دوره قرن هفدهم و هجدهم و نوزدهم دردانشگاهها داده شدوهنوز هم در دانشگاه اکسفرد داده میشود بدلائلی که ما درفصل اول ملاحظه کردیم این هدف و کمال مطلوب که سابقاً بسیار مفید بشمار میرفت امروز منسوخ است ؛ و آن باار یستوکراسی وحکومت اشرافی مناسبت داشت و با محیط دمکراسی یا محیط حکومت صنعتی طبقه توانگر تناسب نداردو نمیتوانند دراین دو محیطرونق ورواج یابد . اگر محیط بایدمحیطاشرافی واریستوکراسی باشد مناسبتر این است که ازتعلیمات مخصوص اشراف بر خوردار گردد ولکن بهترهمان است که اریستوکراسی وحکومت اشرافی وجود نداشته‌باشد من دیگر لازم نمیدانم که در این مسئله ببحث واستدلال بپردازم زیرا لایحه قانونی اصلاحات(۱) والغاءِ قانون غلات(۲) در انگلستان وجنگ استقلال درآمریکا در این مسئله‌قرار قاطعی‌داده‌است . درست‌است‌که هنوزهم‌دراین کشور صورت‌اریستوکراسی واشرافیت وجود دارد لکن درمعنی حکومت طبقه توانگر ووضع پلوتوکراسی(۳) است که کاملا چیز دیگری‌است ، وباوضع اشرافی ورژیم اریستوکراسی تفاوت‌بسیار دارد . حس اشراف مآبی مردم کاسب و معامله گری را که درکار خود موفقیت یافته کامروا شده اند وادار ساخته است که پسران خویش را بدانشگاه اکسفرد بفرستند تا در آنجا بصورت اشراف در آیند ، اما نتیجه اش اینست که در آنان نسبت بکار و کسب و معامله اکراهی بوجود میآورد که باعث میشود بچه های مزبور بحال اول بر گردند و نسبة بفقروفاقه گرفتار وبتحصیل معاش‌محتاج گردند . ولذا وضع «تربیت مخصوص اشراف » جنبه اهمیت خود را از دست داده است و دیگر قسمت مهمی از زندگانی ملت بشمار نمیرود وممکن است نظر بآینده مورد تجاهل قرار گیرد وازآن صرفنظر شود . باین ترتیب دانشگاه ها بمقامی برمیگردند که بیشتر شبیه بموقع و مقامی است که در قرون وسطی دارا بودند ، صورت مدارسی را پیدا میکنند که در

---

(۱) Thd Reform Bill (۲) Corn law . (۳) Plutocracy,

آنجا تمرین میشود تا اشخاص برای حرفه ها پرورش یابند ، و کلای دعاوی دادگستری کشیشان هیئت طبی عادة دارای تعلیمات دانشگاهی و همچنین نخستین قسمت خدمات اجتماعی بوده اند . یکمده متزاید و روز افزون مهندسین و کارگران فنی در پیشه های مختلف مردان دانشگاه بشمار میروند . هرقدر که اوضاع جهان پیچیده ترمیگردد و صنعت جنبه علمی می یابد بیکعده متزاید از متخصصین و کارشناسان بیشتر احتیاج پیدا میشود وقسمت اعظم آن بوسیله دانشگاه فراهم میگردد . مردم کهنه وقدیمی از اینکه مدارس فنی بناحق مزاحم و مخل مقام دانش صرف شده است افسوس میخورند ، درصورتیکه نقصانی بدان راه نیافته است و بدون کم و کسر ادامه دارد زیرا اشراف زمامدار وپلوتوکراتها که هیچ اعتنا و توجهی به « فرهنگ » ندارند طالب آن میباشند . و این آنان هستند خیلی بیش از یاغیان دمکراسی که نسبت بدانش خالص (ناسودمند) دشمن میباشند ، دانشی ، مانند « هنر بخاطر هنر » هدف و کمال مطلوب حکومت اشرافی واصول اریستوکراسی است نه اصول حکومت طبقه توانگر (پلوتوکراسی) وهرجا که تاخیر وطفره ای درآن دیده میشود از این جهت است که هنوز حدیث نهضت و رنسانس نمرده است . من از ضایع شدن این هدف و کمال مطلوب افسوس میخورم ، دانش صرف یکی از بهترین چیزهائی بود که باحکومت اشرافی و اریستوکراسی یکی بود . لکن مفاسد حکومت اشرافی و اریستوکراسی بقدری بزرگ بود که بآسانی براین مزیت چربید . در هرحال چه ما بخواهیم وچه نخواهیم قائل اریستوکراسی باید تشکیلات وموسسات صنعتی (اندوستریالیسم) باشد . بنابر این ممکن است همچنین تصمیم بگیریم که آن را تا میتوانیم با اتصال و انضمام بمفاهیم تازه و نیرومند تر وموثر تر نجات بخشیم وتا مدتی که مابتقلید ومرسوم وسنت صرف چسبیده ایم امر بی نتیجه ای را دنبال میکنیم .

اگر دانش صرف باید همچون یکی از مقاصد دانشگاهها باقی بماند ناچار باید بازندگانی اجتماع ارتباط یابد آنهم بطور تام و تمام نه اینکه تنها با لذتهای خالص عده معدودی آقایان بیکار وفارغ مربوط باشد . من دانشهای بیسود وزبان راموضوع مهمی میدانم وآرزو دارم که ببینم بمقام ومرتبه آنها در زندگانی فلسفی واکادمیك

افزون گردیده باشد نه اینکه کم شده باشد . درهردو کشور انگلستان و آمریکا قوه عمده اینکه متوجه کم کردن آنست میخواهد عطایا و بخشش‌های میلیونر های نادان را بچنگ آورد . معالجه آن بسته بایجاد یك دمکراسی تعلیم یافته ایست که اراده داشته باشد پولهای عمومی را صرف مواد و مقاصدی بکند که سلاطین صنایع ما از ارج دادن بدان عاجز میباشند . این کار بهیچوجه ناممکن نیست فقط محتاج باین است که سطح افکار عمومی بالا بیاید . و خیلی هم آسانتر میشد اگر مردان دانشمند ما خود را از وضع کاسه‌لیسی توانگران که ارثیه زمانهائی‌است که حامیان وولی‌نعمتان منبع طبیعی امرار معاش آنان بشمار میرفتند زیاد تر رها سازند . بطبیعت حال ممکن است دانش را با دانشمند اشتباه کرد . بطور تصور صرف مثلی میزنیم ، یك مرد دانشمند ممکن است وضع مالی خود را از این راه ترقی دهد که بجای اینکه شیمی آلی تعلیم کند آبجو سازی را یاد بدهد ، البته چنین کسی استفاده مادی میکند اما دانش ضرر وزیان میبیند . اگر شخص دانشمند مزبور عشق وعلاقه صادقانه بیشتری بدانش داشته باشد بنا بسیاست و مصلحت بجانب آبجو ساز نمیرود که در نتیجه فقط بصورت معلم آبجو سازی جلوه کند . اما اگر جانب دمکراسی را بگیرد ، دموکراسی بیشتر حاضر خواهد بود که ارزش دانش او را رعایت نماید . بنابتمام این دلائل ، من آرزو دارم که ببینم اشخاص دانشمند نسبة بپول عمومی بیشتر اتکا میکنند تا بخیرات ومبرات افراد توانگر . این بدی وفساد درآمریکا بیش ازانگلستان است ولی بهرحال درانگلستان هم وجود دارد وممکن است زیادترهم بشود .

این ملاحظات سیاسی بکنار ، من فرض میکنم که دانشگاه ها برای دو هدف هستند : باین ترتیب که ازیکطرف مردان و زنان را برای بعض حرفه ها ورزیده و آماده سازند ؛ و از طرف دیگر درس و بحث وفحص را صرفنظر از فایده فوری آن تعقیب کنند . بنابراین ما آرزومندیم که کسانی که دراین حرفه ها ممارست میکنند و کسانی را که دارای استعداد نوع خاصی هستند واز این جهت دردرس و بحث وفحص نافع میگردند دردانشگاه ها می‌بینیم . اما این بتنهائی و بخودی خود معلوم نمیکند

که اختیار و انتخاب مردان و زنان برای حرفه ها چگونه و بچه ترتیب برای ما میسر است.

امروزه بسیار دشوار است که شخص داخل حرفه ای ازقبیل حقوق یا پزشکی گردد مگر اینکه پدر و مادرش دارای مقدار معینی مال و مکنت باشند زیرا دوره تمرین ومهیا شدن برای کارهای مزبور تاخاتمه آن گران تمام میشود وبدست آوردن پول هم بیدرنگ پس از اتمام دوره تمرین شروع نمیگردد؛ نتیجه اینست که قاعده واصل انتخاب، عوض اینکه صلاحیت و شایستگی برای کار باشد، اجتماعی و ارثی گردیده‌است. طب را برسبیل مثال بنظر آورید. جماعتی که مایل است طبابتشان کافی باشد برای تمرین و کارآموزی طبی جوانان نوخاسته ای‌را انتخاب میکنند که بیشتر بدان رغبت داشته باشند و بیشتر درآن استعداد نشان دهند. امروزه برای انتخاب کردن از میان کسانی که میتوانند مخارج دوره تمرین و کار آموزی را تحمل کنند اصل‌مزبور کم‌تر رعایت میشود؛ لکن‌بسیاری از کسانی که میتوانند دراین فن‌توفیق کامل‌حاصل کنند و بهترین طبیب‌گردند فقر و بینوائی نمیگذارد که وارد این فن شوندودوره‌آنرا طی کنند. وهمین‌وضع است که باعث‌میشود مواهب واستعدادها‌بطور اسف‌آور تلف گردد.

مثل دیگری غیر از نوع مزبور بنظر میآوریم. انگلستان کشوری است که جمعیت آن بسیار انبوه است واغلب‌خواربار ومواد خوراکی خود را از خارج بدانجا وارد میکنند. از چندین نظر وخصوصاً ازنظر امنیت وسلامت در جنگ اگر بیشتر خواربار ما در داخله فراهم میشد خوشبختی بشمار میرفت. معذلك اقداماتی بعمل نیامده است تامشاهده شود که اراضی محدود ما از روی کاردانی مزروع شده باشد برزگران و زارعین قسمت اعظمشان بطور ارثی انتخاب شده اند و آنان عادة پسران برزگران و زارعین میباشند. قسمت دیگر اشخاصی هستند که مزارع و کشتگاهها را خریداری کرده اند و اینکار هم فقط سرمایه لازم دارد دیگر اطلاعات زراعتی و مهارت لازم را نمیخواهد. همه میدانند که سبك زراعتی دانمارك نتیجه بخش تر از روش کار ماست، لکن ما برای اشنا کردن زارعین و کشاورزان مان بسبك مزبور

قدمی برنداشته ایم . ماهمانطور که اصرار داریم راننده باید اجازه نامه رانندگی در دست داشته باشد ، باید مصر باشیم که هر کس میخواهد بیش از یك مساحت کمی زراعت بکند لازم است که در زراعت علمی دارای دیپلم باشد . شایسته است که اصل کار روی وراثت متروك شود . هر جا چنین حالی وجود دارد عدم کاردانی و بی لیاقتی را که سابقاً در امور عمومی شیوع داشت تقویت میکند . ما باید آنرا بدوقاعده ای که بایکدیگر ارتباط واتصال دارد تبدیل کنیم : اول آنکه کسی مجاز نباشد که بدون کسب مهارت لازم بکار مهم دست بزند ؛ دوم آنکه مهارت مزبور باید بقابل ترین داوطلبان آن آموخته شود کاملاً بدون ملاحظه تمکن وتمول پدر ومادرشان . واضح است که اگر بدوقاعده مزبور عمل شود بطور عمده لیاقت و کاردانی داوطلبان کارهای مهم افزون خواهد گردید .

بنابراین باید تربیت دانشگاهی را باعتبار یك امتیازی برای کسانیکه قابلیت ولیاقت مخصوص دارند بنگریم و کسانی که دارای مهارت هستند اما پول ندارند باید بخرج عمومی دوره تحصیلات دانشگاهی خود را طی کنند . هیچکس نباید در این دوره قبول شود مگراینکه امتحان لیاقت وقابلیت بدهد وهیچکس نباید آنرا ادامه دهد مگر اینکه مقامات دانشگاه را مطمئن سازد که کاملاً از اوقات خود در آنجا استفاده خواهد کرد . تصور اینکه دانشگاه محل فراغت است وجوانان توانگر سه یا چهار سال خود رادر آنجا میگذرانند روبزوال میرود لکن با کندی بسیار همچون دوره شارل دوم که دوره فساد بود .

وقتیکه من میگویم یك مردجوان یازن جوان نباید مجاز باشد که دردانشگاه بتنبلی واتلاف وقت بگراید ، ناچارم بیدرنگ اینراهم بدان اضافه کنم که امتحاناتی هم که دلیل کار بشمار میرود نباید عبارت از این باشد که باآن قاعده کلی وترتیبی که مامیدهیم مانند ماشین مطابقت پیدا کنند . در دانشگاههای تازه تر این کشور دراصرار بحضور یافتن در کنفرانسها وسخنرانیهای بیشمار تمایل قابل تاسفی وجود دارد . دلائل وبراهینی که بنفع کار فردی درمواردی مانند حالت بچه‌های مدرسه منتسوری بقوت

آن اعتراف میشود ، درحالت جوانانی درسن بیست قوتش خیلی زیادتر است ،خصوصاً وقتی که برای آنان قابلیت وحساسیت خاصی هم فرض شود . موقعی که من هنوز در دانشگاه تحصیل میکردم من وبیشتر دوستانم اینطور حس میکردیم که کنفرانس ها و سخنرانی ها کاملا وقت ما را ضایع و تلف میکنند . شکی نیست که ما در این باره مبالغه میکردیم اما مبالغه ما خیلی هم زیاد نبود ــ علت حقیقی در وجود کنفرانسها وسخنرانیها این بود که آنها کاری نمایان و آشکاراست بنابراین اشخاص کاسب و کاردار حاضرند برای آن پول بدهند . اگر معلمین دانشکاه بهترین سبك وروش را اختیار میکردند اشخاص کاسب و کاردار ایشانرا تنبل میشمردند و اصرار میکردند که آن هیئت بهم بخورد . اکسفرد و کامبریج نظر باعتباری که دارند ، دروسعشان هست که سبکهای صحیحی را تاحدی تعقیب وتطبیق نمایند و مورد استعمال قرار دهند؛ لکن دانشگاههای تازه ترقادر نیستند که دربرابر تمایلات اشخاص کاسب و کاردار مقاومت کنند ، دانشگاه های امریکا نیز همینطور است . معلم باید درآغاز هر دوره تحصیلی فهرستی از کتابهائی که باید بادقت خوانده شود بآنان بدهد وبکتابهای دیگری که بعضی ممکن است آنرا دوست بدارند وبعض دیگر بدان رغبت نشان ندهند اشاره ای بکند . وپرسشنامه هائی تنظیم کند که جواب دادن بسؤالات آن در صورتی میسر بشود که کتاب ها خوانده شود و در اثناء خواندن بنقاط مهم آن از روی فهم التفات وتوجه شود . باید شاگردان راوقتیکه جواب سؤالهارا نوشته‌اند یکایك شخصاً ببینند، تقریباً هفته ای یکبار یادوهفته یکبار اجتماعی از آنان درموقع عصر تشکیل دهدو اشخاصی که خودرا درآن عصرمکلف بامدن وحاضر شدن میدانند بایکدیگر بملاقات وادار سازد وبصحبت های متفرقه درموضوعهائی که کم و بیش باکارشان مربوط باشد بپردازد واینها کلیةً باعمل دانشگاههای قدیمی چندان تفاوت ندارد . اگر شاگردی خواست برای خود پرسشهائی ترتیب دهدکه باپرسشنامه های معلم تفاوت داشته باشد ولکن بهمان اندازه سخت و دشوار باشد باید برای انجام چنین کاری باوآزادی داد . اماجدیت شاگردان راباید از جوابهائیکه بسؤال هانوشته‌اند حکمیت کرد .

باوجود این دراینجا یك نکته بسیار مهمی وجود دارد و آن اینستکه هرمعلم دانشگاهی باید خود مشغول بحث و تحقیق باشد ، و باید برای اینکه اطلاع پیدا کند چه جریان هائی در مور ماده درس او در تمام کشور های دیگر وجود دارد ، فراغت و فعالیت کافی داشته باشد . مهارت و استادی در پداگوژی و فن تعلیم و تربیت اهمیت خود را دارا نیست ؛ آنچه که اهمیت دارد ، تسلط داشتن شخص برماده درس خود وعلاقه و اشتیاق او است باطلاع یافتن از جریانهائی است که ماده مزبور در جاهای دیگر طی میکنند . البته انجام چنین کاری برای مردی که کارش زیاده از اندازه باشد و اعصابش از تدریس بسیار فرسوده شده است امکان ندارد و شاید ماده درسش برای خودش‌هم خسته کننده گردد . و تقریباً محقق است که معلوماتش محدود بهمان اندازه‌ای میشود که در بچگی آموخته است . هرمعلم دانشگاهی باید یکسال (در ظرف هفت‌سال یکسال) مرخصی داشته باشد و آن مدت را در دانشگاه های خارج بگذراند یابصورتی دیگر بتواند معلوماتی را که درخارج پیدا شده است کسب کند . اینکار در امریکا عمومی و شایع است . لکن کشور های اروپائی دچار غرور فکری زیادی هستند که مانع است بضرورت چنین کاری اذعان کنند . و البته دراین امر کاملا خطا واشتباه میکنند . کسانیکه بمن درکامبریج ریاضیات آموختند تقریباً باچیزهای تازه‌ای که در ریاضیات درمدت بیست یاسی سال قبل در قاره اروپا پیداشده بودبی ارتباط وبدون تماس بودند ؛ درتمام دوره تحصیلاتم در دانشگاه‌هرگز نام وایراشتراس(۱) بگوشم نخورد . فقط پس‌ازآن درائر مسافرتهای متوالی بود که من با ریاضیات جدید مربوط گشتم . وضع وحال من‌چیزاستثنائی و نادر نبود. از این قبیل را میتوان ازبسیاری ازدانشگاهها دربسیاری از ادوارذکر کرد .

در دانشگاهها بعض خلافهائی بین آنانکه قائل باهمیت خطیر تعلیم میباشند با آنان که بحث و تحقیق را بسیار اهمیت میدهند وجود دارد . و اینوضع تقریباً کلیة راجع میشود بتصور غلطی در باره تعلیم و بوجود عده ای از محصلینی که جدیت و استعدادشان پائین تر ازآن سطحی‌است که شرط اساسی دانشگاه است وبرای کسانی

---

(۱) Weierstrass

تعیین شده است که در آنجا مقیم میشوند . سنخ فکر مدیران مدارس کهنه تا حدی بر دانشگاهها نافذ و حاکم است و آن عبارت است از رغبتی بتاثیر اخلاقی خوب در محصلین ومیلی بورزیده ساختن آنان در بسیاری از معلومات قدیمی که بطلان اکثر آنهاهم واضح گشته است و لکن چنین تصور شده است که آنها سطح اخلاقی را بالا میبرند . محصلین باید بکار ترغیب گردند همینطور هم اگر معلوم شود که آنان وقت خود را چه بعلت تنبلی و چه بعلت بی استعدادی ، تلف میکنند نباید اجازه داد که بدین حال باقی بمانند ، تنهاخلق وخوئی که اصرار بدان نیك وسودمند استسعی و عمل میباشد ؛ اما باقی متعلق بسالهای زود تر است . خلق و خوی کار کردن و سعی و عمل باید باین ترتیب بر افراد اجبار گردد که هر کس که دارای آن نیست از دانشگاهاخراج گردد زیرا شکی نیستکه مشغول شدن اینگونه افراد بکاری دیگر بمصلحتشان میباشد . البته نباید از یك معلم توقع داشت که ساعات طولانی را بکار تعلیم بگذراند ، بلکه باید برای بحث وتحقیق وقت کافی داشته باشد، اما باید از او متوقع بود که این اوقات فراغت را عاقلانه بکار برد .

وقتی ما وظائف دانشگاههارا درحیات بشری بنظر آوریم میبینیم اهمیتبحث وتحقیق دست کم بقدر اهمیت تربیت میباشد . معلومات تازه سبب اصلی واساسیترقی است وبدون آن جهان خیلی زود جامد و راکد خواهد شد . البته ممکن است برای یك مدتی دراثر انتشار معارف موجود فعلی و استفاده از آن بترقی و پیشرفت ادامه داد ، لکن این عمل نمیتواند بتنهائی مدت مدیدی دوام کند . و حتی تعقیب دانش وبینش اگر بمنظور اینباشد که بکار آیدونافع وسود بخش باشد ممکن نیستبخودی خود مدت زمانی طول بکشد .

معلومات ومعارفی که جنبه سودبخشی و کار آمدنی دارد محتاج است کهدراثر فحص و بحث خالی ازمقصود که تنها محرکش اینست که جهان را بهتر دریابد وخوب تر بفهمدبارور ونتیجهبخش گردد . تمامپیشرفتهای عمده و ترقیات بزرگ ابتدانظریه محض وتئوری صرف بوده است وبعد ها معلوم شده است که قابل است مورد استعمال

پیدا کند وعملی گردد . واگر هم‌حتی بعض نظریه های عالی نتوانسته است درحیات عملی بکار برده شود معذلك همواره بارزش خود باقی است ؛ زیرا برای فهم ودریافتن جهان یکی از بهترین غایات و آرزوهای انسانی بشمار میرود . اگردانش و سازمان منظم به برآوردن حاجات تن ومتروك ساختن ظلم وقساوت وجنگ توفیق یافته‌بود تعقیب علم ومعرفت وجمال برای تدریب و تمرین عشق ما بخلاقیت باقی میماند . من نمیخواهم که شاعر، نقاش ، مصنف ، یاریاضی دان شیفته بعض آثار دور و دراز فعالیت های خود در دنیای عمل باشد . این نوع شخص باید نسبة بیشتر بتعقیب رؤیا برود و خواهان رسیدن و دوام و بقا دادن بآن چیزی باشد که ابتدا بطور مبهم و غیر واضح دیدارش کرده ولحظه ای‌چنان بگرمی بدان‌علاقه یافته است که تمام مسرات‌ولذات این دنیا در برابر آن بی‌رنگ و رو جلوه گر شده است . هر هنر بزرگ و هر علم بزرگی‌زائیده میل شورانگیزی است‌برای مجسم ساختن آنچه که ابتدا صورت‌خیالی غیراساسی داشته و اشاره‌ای ازجمال درآن بوده است که اشخاص را ازسلامتی‌وآسایش دور وبر کنار میکند وبتحمل یك زحمت ورنج افتخار آمیزی وادار میسازد مردی‌که چنین عشق وشوری درسر دارد نباید مقید بقید و بند های فلسفه پیروان معلومات کار آمدنی وفایده بخش گردد زیرا ما بهمان شوق‌وحرارت آنان مدیونیم که خودموجد عظمت وبزرگی شخص میگردد .

فصل نوزدهم

پایان

اکنون در پایان مرحله خود نظری بعقب براهی که پیموده‌ایم بیاندازیم تا مراحلی را که سیر کرده‌ایم و کشوری را که سیاحت نموده ایم بنظر آوریم.

معرفتی که مسخر وتحت اداره محبت است همان معرفتی است که مورد احتیاج مربی میباشد و همان است که باید شاگردان او آنرا بدست آورند. محبت آموزگار بشاگردان در سالهای اول مهمتر از همه است بعد هرقدر سالها زیاد تر شود اهمیت معرفت ناچار بیشتر میشود. معلومات مهم در آغاز امر عبارت است از علم وظائف الاعضاء، علم بهداشت، و روانشناسی، این علم اخیر بطور اخص بیشتر مربوط بمعلم است و برای او اهمیت دارد. غرائز وانعکاسات که بچه باآن متولد میشود ممکن است در اثر محیط بصورت عادات بسیار متفاوت توسعه یابد واز آنجا بصورت خلق و خوی مختلف گوناگون گردد. بیشتر اینحال در آغاز طفولیت حادث میگردد؛ ولذا دراین دوره‌عمر است که ماميتوانیم درتکوین خلق وخوی باامید کامل بموفقیت همت گماریم آنانکه بمفاسد وبدیهای موجود دلخوش اند، لذت میبرند که اینطور ادعا کنند که طبیعت و نهاد بشری تغییر پذیر نیست. اگر مقصودشان این باشد که طبیعت و نهاد پس از شش سالگی امکان ندارد تغییر پیدا کند تاحدی حرفشان صحیح است و اگر مقصودشان اینست که برای تغییر غرائز وانعکاساتی که بچه باآن متولد میشود هیچ کاری نمیتوان کرد باز کم وبیش درست میگویند، هرچند که علم باصلاح نسل قادر است والبته میتواند نتایج قابل ملاحظه ای حتی در این جا حاصل کند، و شاید هم بزودی بالفعل حاصل نماید. لکن اگر همانطور که عادتشان است قصدشان این باشد که راهی بایجاد یك نسل از مردم بالغ که اعمال ورفتارشان بااعمال ورفتار نسل فعلی اختلاف اساسی داشته باشد وجود ندارد، البته این حرفشان کلیة خلاف روانشناسی تازه است. اگر دو کودك داشته باشیم که بایکنوع خلق وخوی متولد شده باشند،

در اثر اختلاف اولیه محیط بصورت اشخاص بالغی در میآیند که کاملا از حیث میل و مزاج با یکدیگر مختلف میباشند. کار تربیت اولیه اینستکه غرائز را تربیت کند و آنرا مدرب و سنجیده و ورزیده سازد بطوریکه یك خلق هم آهنگی بوجود آید، بساختن وآباد کردن نسبة بیشتر علاقه داشته باشد تابخرابی و ویرانی، بمهرودوستی بیشتر بگراید تا به ترشروئی و کج‌خلقی، ازشجاعت وصراحت وفهم برخوردارباشد تمام اینرا میتوان در اکثریت بزرگی از اطفال معمول داشت؛ وهرجا که با اطفال بطور شایسته ومناسب معامله شود بالفعل تحقق حاصل میکند. اگر معلومات فعلی بکاربرده شودومتدها وروشهای تجربه شده تطبیق شود واستعمال‌گرددخواهیم‌توانست درطی یك نسل، تقریباً جمیتی بوجود آوریم که رویهمرفته از امراض وتمایل بفساد وشرارت وکودنی برکنار باشند. اما ما اینکاررا نمیکنیم زیرا تعدی وجنگ‌را برتر وبالاتر میدانیم.

ماده خام غریزه از بسیاری جهات بالسویه قابل این است که بکارهای مطلوب یا نامطلوب هدایت شود. مردم درگذشته، ازتربیت غریزه و ورزیده ساختن آن‌چیزی نمیفهمیدند باین جهت‌مجبور بودندبمنع ومحو آن متوسل شوند. تنبیه‌وترس دومشوق بزرگ آن چیزی هستند که فضیلت بشمار میرود. ماا کنون میدانیم که منع روش بدی میباشد بدو علت، یکی اینکه هرگز توفیق واقعی پیدا نمیکند، دیگر اینکه باعث پیدایش آشفتگی عقلی میگردد. اما تدریب و تمرین غرائز رویهمرفته سبك و روش دیگری است، که بالذاته و در اسلوب فنی خود با آن اختلاف بسیار دارد. عادات ومهارت چنانکه مینماید مجرائی میسازند که غریزه هردفعه از راهی‌بنابجهت مجرای مزبور از آن روان گردد. در اثر ایجاد عادات صحیح و مهارت صحیح باعث میشویم که خود غرائز طفل باعمال مطلوب وادار گردد. آنجا حس تلاش و کوششی وجود ندارد زیرا بمقاومت با اغوا و وسوسه نفس حاجتی نیست. آنجا ممانعت کردن وخنثی نمودن وجودندارد، وطفل اینطور حس میکند که در کار مختار ودرعمل فارغ از قید وبند است. مقصودم این نیست که این اقوال بمفهوم مطلق آن پذیرفته شود؛

همیشه واقعات احتمالی پیش بینی نشده وجود دارد که درمورد آنها بکاربردن متد ها وروش‌های‌قدیمی لزوم‌پیدا میکنند . لکن هراندازه علم روانشناسی کودك کاملترشود وهراندازه تجارب ما از مدارس پرورش کودك زیاد تر گردد ، تطبیق متدهاوروشهای تازه کاملتر ومتقن‌تر میگردد .

من سعی کرده‌ام که امکان عجیبی‌را که باب آن اکنون دربرابرما گشوده‌شده است در مقابل خواننده بنهم . فکر کنید آنها کدامهـا هستند . تندرستی ، آزادی ، خوشی وسعادت ، مهربانی ، وهوشمندی ، همه‌اینهاتقریباً عمومی‌است مااگربخواهیم میتوانیم درطی یك عصر سعادت مطلوب را محقق وموجود سازیم .

اما بدون مهر ومحبت ممکن نیست چیزی از آن را حاصل کنیم ، معرفت‌وجود دارد ؛ لکن‌نبودن محبت نمیگذاردکه آن تطبیق‌یابد ومورد استعمال پیدا کند. بعض اوقات عدم محبت درباره اطفال ــ مثلا وقتیکه تقریباً میبینیم تمام پیشوایان اخلاقی‌ما که رسماً باین سمت شناخته شده اند نمیخواهند هیچگونه اقدامی برای جلو گیری از تولد کودکان مبتلا بامراض مقاربتی‌بعمل‌آید ، تقریباً مرا ناامید میسازد . معذلك مهر ومحبت اطفال درما بتدریج آزاد میگردد ، وآن بدون شك یکی از انگیزه های فطری ماست . دوره‌های وحشیت و درندگی روی محرکات فطری شفقت و مهربانی را که دراختیارمردان وزنان عادی‌بود پوشانید . فقط دراین‌اواخر استکه کلیسا تعلیمات واحکام مربوط بملعون ساختن وعذاب آخرت کودکانی را که غسل تعمید نیافته اند متوقف ساخت . ملیت (ناسیونالیسم) آئین و اصول دیگری است که سرچشمه های انسانیت راخشك میسازد ، درمدت جنگ بزرگ اول ما مسبب این بودیم که‌تقریباً تمام کودکان آلمانی از مرض راشیتیسم (سستی و نرمی و از ترکیب افتادن سلسله استخوانها) رنجور گردند . ما باید شفقت ورافت فطری را آزاد ومختار سازیم ؛ اگر یك آئین واصولی ازمامیخواهد که کودکان را موردبدبختی وشقاوت قرار دهیم باید از آن دست برداریم ولواینکه آئین واصول منبور بسیارهم در نزد ما عزیز و گرامی باشد . تقریباً منبع روحی قساوت وبیرحمی درتمام حالات ، ترس میباشد ؛ و این یکی

از عللی است که من بدان واسطه اینقدر بموضوع از میان بردن ترس در طفولیت اهمیت میدهم و آنرا تاکید میکنم . ماباید ترس را که در نواحی تاریك افکار وعقول مادر کمین نشسته است از بیخ و بن بر اندازیم : دریچه امکان هائی که برای پیدایش یك جهان خوش وخرم و سعادت بار درائر تربیت جدید و امروزی گشوده شده است این ارزش را دارد که برای آن ببعض مخاطرات شخصی هم تن دهیم ولو اینکه خطر هم خیلی واقعی تر از آن باشد که هست .

وقتیکه مـا موفق شدیم نسل جوانی ایجاد کنیم فارغ از ترس ومنع و غرائز سرکش ویا خنثی شده آنگاه قادر خواهیم بود که درهای جهان معرفت را بطور آزاد و کامل بدون اینکه گوشه های پنهان تاریکی در آن باشد بروی آنان بگشائیم ؛ و اگر در تعلیم آنان روش عاقلانه بکار برده شود متعلمان آنرا نسبةً بیشتر لذت بخش وفرح انگیز خواهند یافت تاسنگین وخسته کننده . افزودن بر مقدار آنچه که اکنون معمولاً باطفال طبقات پیشه ور وصاحب حرفه تعلیم میشود مهم نیست . آنچه که اهمیت دارد روح تهور در کار و آزادی و حس اقدام بسفر های اکتشافی است . اگر ما این روح را در تربیت رسمی متابعت کنیم شاگردانی که هوش بیشتری دارند مساعی وکوشش های مخصوص خود را متمم ومکمل آن خواهند ساخت و برای آن هر گونه فرصتی را باید فراهم کرد . علم ومعرفت است که انسان را از تسلط شدید قوای طبیعت نجات میدهد و از شهوات مخرب رهائی میبخشد ؛ بدون علم و معرفت دنیای امید و آرزوی ماساخته و پرداخته نخواهد شد . یك نسلی که با آزادی خالی از ترس پرورش یابد امید و آرزویش وسیع تر وجسورتر از ما خواهد بود که همواره با ترسهای موهوم که در نهانخانه شعور نشسته و در کمین خاطر ماست در کشمکش و زد وخورد میباشیم . نه ما را بلکه مردان وزنان آزاده ای را که باید بوجود آوریم نصیب این است که جهان تازه را نخست در آمال وامید های خود و سرانجام در شکوه وجلال کامل حقیقت آن مشاهده نمایند .

راه روشن است . آیا ما بقدر کافی بکودکان خویش مهر ومحبت داریم که آن

راه را بگیریم ؟ یااینکه بگذاریم که همانطور که مادچار زجر و زحمت شده ایم آنان نیز دچار گردند ؟ آیا باید بگذاریم که آنان درطفولیت درپیچ وخم بیفتند و ازرشد ونمو باز بمانند وهراسان و وحشت زده باشند و بعد در جنگهای بیمعنی و پوچ که عقلشان برای ممانعت ازحدوث آن دچارترس وتهدید گردیده‌است کشته شوند ؟ هزار جورترسهای کهنه‌وقدیمی سد راه‌سعادت وآزادی‌میباشند . لکن مهر ومحبت‌میتواند برترس چیره‌گردد ، واگر مابکودکان خود مهر داشته باشیم هیچ چیز نمیتواند ما را از ارزانی داشتن عطیه بزرگی که در اختیار خود داریم باز دارد .

پایان

فهرست مندرجات کتاب

غلطنامه

در حین چاپ این کتاب اغلاطی روی داده است که اهم آن بشرح زیر تصحیح میشود :

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷	۱۷	تر ئیبی	تربیتی
۱۴	۹	بقصر	بعصر
۱۸	۶	بافته ام	یافته ام
۲۱	۱۵	انگستان	انگلستان
۲۲	۱۳	-	Victorians
۲۴	۱۸	شایسته که	که شایسته
۴۶	۱۳	میشهند	میشوند
۵۰	۹	غیرواصع	غیر واضح
۵۵	۱۳	زیردستان	زبردستان
۵۹	۳	پیشه‌میکنه	پیشه می کنند
۷۰	۸	وحتی	وحشتی
۱۰۸	۱	ابی	این
۱۱۵	۱۴	واضج	واضح
۱۱۹	۷	رفتیکه	وقتیکه
۱۲۰	۲۰	کلاس	کلاسی
۱۳۱	۱۶	مجردی	مجرای
۱۴۰	۶	وبناها	وبنا
۱۴۵	۱۵	رمیانگیز	برمی‌انگیزد
۱۵۹	۱۴	نمیدننه	نمیدانند
۱۶۷	۱۱	آماد	آماده
۱۷۰	۱۷	باکثریت	باکثرت
۱۷۴	۱۳	متحانات	امتحانات
۱۸۳	۲۵	دلچست	دلچسب
۲۰۰	۲۵	Luixotes	Quixotes
۲۰۵	۱۸	بیلاقی	ییلاقی
۲۰۵	۲۳	زیاناز	زیانبار
۲۰۸	۲۲	بوده	بود
۲۱۴	۱۹	میتوانیم	میتوانیم
۲۲۴	۱۴	رمحبت	ومحبت